تاریخ انقلاب آذربایجان و

بلوای تبریز

تألیف حاجی محمد باقر ویجویه

به کوشش علی کاتبی



۱۰۳



۱۰۳

حاجی محمدباقر ویجویه

تاریخ
انقلاب آذربایجان
و
بلوای تبریز

به کوشش علی کاتبی



وابسته به «مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر»

ویجویه، محمدباقر

بلوای تبریز (تاریخ انقلاب آذربایجان)

به‌کوشش علی‌کاتبی

چاپ اول: ۱۳۲۶ هجری قمری، چاپ دوم: ۱۳۴۸ ه.ش

چاپ سوم: ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ: چاپخانهٔ گهر- تهران

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۲۱۸-۲۵۳۵/۹/۲۴

لطفاً پیش‌از مطالعه لغزشهای چاپی زیررا اصلاح فرمایید:

صفحه	سطر	اشتباه	درست
۱۱	۳	فقر	فقد
۲۶	۶	تفکداران	تفنگداران
۳۴	۹،۱۰	سلاح‌خانه	سلاخ‌خانه
۳۵	۹	عرضهٔ	عرصهٔ
۳۶	۱۰	عرضهٔ	عرصهٔ
۴۹	یك‌سطر به‌آخر	روی ترش	روی تراش
۵۰	۴	دسته بسته‌اید	دست‌بسته‌اید
۵۴	۱۴	حال	حلال
۶۰	۲۰	فظام	نظام
۶۳	۲۲	سفید	سفیه
۶۸	۲۳	چگوند	چگونه
۷۰	۱۳	قورخاقه	قورخانه
۷۷	یك‌سطر به‌آخر	بد غروب	به غروب
۷۹	سطرآخر	جبگ	جنگ
۸۴	۲۳	خواهم‌کوشید	خواهیم‌کوشید
۱۲۵	۱۴	آتش‌نشان	آتش‌فشان
۱۴۱	۱۳	اردییل	اردبیل
۱۶۷	۱۰	احکام	حکام
۱۷۴	۵سطر به‌آخر	طلعیهٔ	طلیعهٔ
۱۷۹	۱۵	خبر بدهند	خبر بدهد

اشاره

درچاپ حاضر بلوای تبریز، که اینک به‌پایان رسیده است، براین بودم که سرسخنی کمابیش گسترده فراهم آورم و درآن، از استبداد صغیر۱ ـ که یادداشتهای مرحوم حاجی محمدباقرویجویه‌ای چهارماه از روزهای بحرانی آغازین آن رادربرمی‌گیرد ـ بررسی همه جانبه‌ای بکنم و دربارهٔ انقلاب آذربایجان۲ به‌تفصیل لازم بپردازم تا شاید بتوانم اندکی ازاهمیت نقش تاریخی دلاورانی چون ستارخان، باقرخان، حیدرعمواوغلی، علی‌مسیو، شریف‌زاده ومردانی ازآن‌گونه را درراهبری جنبش حیاتی مردم بازنمایم؛ و در مرحلهٔ بعد، از زندگانی نویسندهٔ کتاب، که گویا درسرزمین خود، تنها وقایع نگارآگاه وبا ایمان روزگار خود بوده است، آگاهی بایسته‌ای به‌دست دهم؛ ولی به‌دلیلهایی ازاین تصمیم درگذشتم وبه همین مختصر بس کردم:

ـ نخست این‌که در خود یارایی و شایستگی به جای آوردن چنین مهمی را ندیدم؛ چراکه تاریخ‌نویسی به‌مفهوم راستین‌آن، گذشته ازکم و بیش مایه دانایی، بینایی ـ وبه تعبیربهتر بینش یاجهان نگری درست ـ نیزمی‌خواهدکه من خودرا از هردو بیمایه می‌بینم.

ـ دیگر این‌که در طی شش‌ـهفت سالی‌که از چاپ اول این کتاب‌گذشته، دربارهٔ نویسندهٔ کتاب، چه ازطریق متنهای مربوط به‌تاریخ مشروطه وچه توسط خبرگانی که امید می‌رفت‌دربارهٔ نویسنده آگاهیهایی داشته باشند، نتوانسته‌ام آگاهی تازه‌ای به‌دست آورم. و راستی این‌که جز شادروان احمد کسروی، هیچکس

۱. دورهٔ یکسالهٔ اخیر سلطنت محمد علی‌شاه قاجار که از به توپ بستن مجلس بوسیلهٔ او (در ۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲۶ ه.ق.) تاخلع وی (۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷) بوسیلهٔ قوای مجاهدین و مجلس عالی دوام داشت. محمدعلی شاه، دراین مدت قریب یک‌سال، با خشونت واستبداد تمام و به‌دست لیاخوف وقوای قزاق به‌قلع وقمع مشروطه طلبان درتهران اهتمام‌کرد، وتحت تلقین وتأثیربعضی ازاطرافیان خود، مانند امیر بهادرجنگ و شاپشال و شیخ فضل‌الله نوری مجتهد دربرانداختن اساس مشروطیت مجاهدت تمام به‌کاربرد. اما مواجه شد با انقلاب آذربایجان‌که قریب ده‌ماه دوام یافت، وسپس‌انقلاب اصفهان وقیام بختیاریها وقیام‌گیلان‌که عاقبت مجاهدین بختیاری و مجاهدین‌گیلان تهران را تسخیرکردند و با خلع محمدعلی شاه از سلطنت ونصب پسرش‌احمدشاه قاجاردورهٔ استبداد صغیرخاتمه‌یافت[دایرةالمعارف فارسی، به‌سرپرستی‌مصاحب]

۲. مقاومت و مبارزهٔ آزادیخواهان و مجاهدین تبریز در مقابل استبداد صغیر محمد علی شاه. این انقلاب جمعاً قریب به‌یک سال طول‌کشید، و دراواخرمنجربه‌محاصرهٔ طولانی تبریزازطرف قوای مستبدین شد، وعاقبت با ورود قوای‌روس به‌تبریز [۸ ربیع‌الثانی۱۳۲۷] به‌بهانه رعنوان حفظ جان اتباع خارجه درآنجا، محاصرهٔ آنجا خاتمه یافت [دایرةالمعارف فارسی].

از زندگانی حاجی محمدباقر سخنی‌به‌میان نیاورده است. ازاین‌رو ناچاربه‌همان مقدمهٔ چاپ اول ـ بامقداری دخل وتصرف اختیاری واضطراری ـ اکتفامی‌کنم. امید آن‌که درموقعیتی دیگر، این کوتاهی را جبران کنم.

واما آنچه باید دراین میانه‌گفت، برتریهای چاپ اخیر بر چاپ پیشین است؛ براین روال:

۱. متن اصلی بادقت بازخوانی وباردیگر ویراسته شده است.

۲. شیوهٔ ویرایش تا اندازه‌ای بهتر ومنطقی‌تر شده است؛ به این‌معنی‌که درمتن اصلی اندك تغییری داده نشده وهرجاکه کلمه‌ای افزوده شده توی‌دوقلاب [ ] قرارگرفته است ـ مثال:

... یك‌فوج سالدات روسیه‌را ازسرحد آذربایجان گذرانیده اطراف‌روسیه را [دچار] اغتشاش نمودند...

و هرجا نیازی به‌کاستن کلمه‌ای بوده، آن کلمه درمیان دوعلامت تمیز « »آمده وبا ستاره* مشخص گردیده است ـ مثال:

... اگربخواهم «شرح»* مطالب این دوسال، واغوای‌آقایان سوء راشرح بدهم‌رشتهٔ مطلب ازدست خواهد رفت...

کلمه یاعبارتی‌که نیاز به‌توضیح داشته‌است تاتصحیح یامفهوم شود، کلمهٔافزوده شده همراه باعلامت مساوی در درون دوقلاب [=] آورده شده است ـ مثال:

... اگر به‌طمع مال می‌آیید ماکاسبیم [=فقیریم]، نیایید...

...درپیش خودملاحظه نمودند [=خیال‌کردند] امروز برای ایشان ازآوردن‌توپ...

البته، پاره‌ای توضیحهای کوتاه نیز درپای برخی ازصفحه‌ها آمده است.

۳. بند (پاراگراف)های اصلی کتاب بـا مربع سیاهرنگ کوچکی ■ نمایانده شده است ـ مثال:

■ اما احوالات تبریز محنت‌انگیز این‌که...

۴. تمام تصویرهای کتاب‌که ۹ قطعه نقاشی ویك نقشه باعنوان «خریطهٔ تبریز» است، چاپ شده است.

۵. درآخرکتاب، «فهرست راهنما» که دربرگیرندهٔ نام جایها وآدمها با اشاره‌به‌اتفاقات‌مهم است، آمده تاکار مراجعه به‌آن را آسان سازد.

۶. چاپ کتاب درمقایسه با چـاپ پیشین بهتر است وامید می‌رود از تعدادی لغزشهای چاپی‌که خواه وناخواه پیش‌آمده، ودرآغازکتاب یادآوری شده است، بزرگوارانه چشم‌پوشی شود.

خلاصه‌ای ازمقدمهٔ چاپ اول

بلوای تبریز ونام نویسندهٔ آن را باراول اززبان پدرم شنیدم. پدرم، صرف‌نظر از این‌که اغلب سرش توی کتاب بود، به‌سائقهٔ این‌که نوهٔ دختری حاجی‌محمدباقر ویجویه بود، دلبستگی فراوانی به‌کتاب او نشان می‌داد، وتا زنده بود، باهمهٔ گرفتاریهایش، همه جا دنبال کتاب پدر بزرگش می‌گشت و می‌خواست بعنوان یادگارگرانبهایی آن‌را داشته باشد. ازاین رو، وقتی آدینه ـ که چند گاهی‌به پایمردی تنی ازچند صاحبان قلم درتبریز انتشار می‌یافت ـ به چاپ تدریجی بلوای تبریز همت گماشت، باعلاقه شماره‌های آن را تهیه می‌کرد، مـی‌خواند و نگاه می‌داشت.

زمان گذشت، آدینه دیگر درنیامد، وعمرپدرم برای یافتن‌کتاب‌مطلوبش وفا نکرد... وبدین‌سان بلوای تبریز اگرنه فراموش ولی خاطره‌ای شدکه جز تأثر بی‌ثمر چیزی دروجودم برنمی‌انگیخت تااین‌که دوستی تشویقم‌کردبه پیداکردن، رونویسی و حتی‌الامکان تصحیح آن ودوست دیگری به‌چاپش؛ سپاسگزار ازاین دویار وبا یاد پدر، دست به‌کار شدم.

. . .

بلوای تبریز ـ چنان‌که ازمقدمه‌اش بـرمی‌آیـد ـ درسال ۱۳۲۶ هـ. ق. نوشته وچاپ‌شده، اگرچه‌محل وتاریخ طبع‌ونام مطبعه واین چیزها درآخرکتاب نیامده است.

چاپ کتاب سنگی است وبا خط خوش وخوانایی نوشته شده. قطع‌کتاب ۱۵×۲۰ سانتی‌متر وشمارهٔ صفحات آن ۲۶۴ است ونـه قطعه نقاشی جالب از صحنه‌های گوناگون انقلاب آذربایجان را همراه دارد...

تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز نامی است کـه خـود نویسنده روی یادداشتهای روزانهٔ خود گذاشته است ـ یادداشتهایـی از «جنگ اتصالی» که «مدت چهارماه شب وروز» طول کشیده ومردم نظیر آن‌را به‌خاطر نمی‌داشته‌اند. یادداشتها «درمحلهٔ ویجویهٔ تبریز ضبط وثبت شده» ونویسنده «پیش از نـوشتن احوالات تبریز ازاول مشروطه به‌طریق اختصار، کیفیت ایام‌گذشته» را نوشته و پس ازآن «ابتلای تبریز واحوال جـوانمردی جناب سردار وجناب سالار را به تقریر آورده»۲

۲. مطالب توی‌گیومه ازخود کتاب به‌عاریت آمده است.

این شرح کیفیت ایام گذشته، که مقدمه‌ای باشد بریادداشتها ودر جریان گذاشتن خواننده، درکتاب حاضر(چاپ‌دوم) تاصفحهٔ ۴۴ را دربرگرفته، وازآن پس، برمی‌خوریم به اولین یادداشت روزانه‌که تاریخ شنبه بیست وششم‌جمادی‌الثانیه را دارد وآخرین یادداشت تاریخ شانزدهم رمضان را ـ روزی‌که اعضای‌انجمن‌اسلامیه دو روز پیش ازآن گریخته‌اند.

ازآن پس، درشهر امن وآرامش هست، ومجاهدین فرصت کرده‌اندتابرای ازدست رفتگان‌شان، از جمله مجاهـد بزرگ، کربلایی حسین باغبان مجلس ختم بگیرند، و سردار وسالار به‌اصلاح امور و سرو سامان دادن به وضع شهر و مردم پرداخته‌اند. شجاع‌نظام مرندی، که راه آذوقهٔ مـردم را بسته است، به‌کاردانی و چاره‌سازی حیدر عمواوغلی نابود می‌شود؛ ارونق وانزاب ودیلمقان وخوی‌وسلماس یکی پس ازدیگری به‌دست مجاهدین گشوده می‌شود. واین آرامش واصلاحات‌که به دست توانای‌ستارخان وباقرخان وسران دیگرجنبش برقرارشده تاپایان‌کتاب که «وقایع تبریز الی غرهٔ ذی‌الحجةالحرام سنهٔ ۱۳۲۶»۴ را دربـردارد، ادامه پیدا می‌کند. ولی درهمان صفحات آخرکتاب برمی‌خوریم به این‌که: «شاهزاده عین‌الدوله، بعدازتشریف بردن ازاردوی شاطرانلو درقزلجه‌میدان توقف‌داشتند. درنظر ایشان این‌که عازم طهران‌شوند. از درباریان مستبد حکم صادرشدبرگشته درباسمنج اقامت نمایند. [و خبر دادندکه] سیصد سوارهٔ قزاق بـه سرکـردگی بولکونیك باچهار عراده توپ روانه نمودیم. دراواخر شوال، ایشان هـم آمده وارد باسمنج شده به لوازمات زمستانیه پـرداخته تا از پـردهٔ غیب چه بیرون خواهدآمد.»۵

این وضع، جبهه‌بندی دوبارهٔ عین‌الدوله را ازطرفی ولشگرکشی‌ارشدالدوله را ازسویی ودشمنیهای صمدخان شجاع‌الدولهٔ مراغه‌ای‌و رحیم‌خان را ازسوی‌دیگر، وبعدها هم ورود سپاه روسیهٔ تزاری به آذربایجان [۸ ربیع‌الثانـی ۱۳۲۷] را درپی دارد. ولی ازآنجاکه نیروی مردم وقدرت ایمان واراده بالاتر وبرتر از هرچیزی است، سرانجام، مردم در جنبش اصیل خود پیروز شدند و رسید روزی که «تبریز پس‌از یازده ماه جنگ وآشوب به‌دلخواه خـود رسید ومشروطه را دوباره بـه ایران بازگردانید.»۶ و این نخستین گام است وگام دیگر هنگامی برداشته می‌شودکه محمد علی‌شاه میدان‌را خالی می‌کند وکمر استبداد می‌شکند.

. . . .

۴و۵. ازمتن کتاب

۶. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، امیرکبیر- تهران چاپ یازدهم، ۱۳۵۴، ص ۹۰۶

از زندگانی حاجی محمد باقر ویجویه ـ یا ویجویه‌ای ـ آگـاهی دقیقی در دست نیست. تنها درتاریخ هجده سالهٔ آذربایجان به‌این عبارت برمی‌خوریم: «در این روزها به‌شادروان حاجی محمد باقرویجویه‌ای گزند سختی رسیدکه باید آن‌را هم بنگاریم. این مرد که یکی از هواخواهان مشروطه بود ودرسال۱۲۸۷ [ﻫ. ش]، که جنگهای دوه‌چـی (شتربـان) رخ داد، پیش‌آمدهای چهار ماهه را نوشته و به‌نام بلوای تبریزکتابی ساخت ودرهمان هنگام‌آن را به‌چاپ رسانید که ما درتاریخ مشروطه کوتاه شدهٔنگارشهای اوراآورده‌ایم. دراین روزهاکدخدای ویجویه او را خواسته پس از دشنام وسرزنش و آزار پیرمرد ناتوان را به‌بند انداخت وسپس پسرش احمد آقا را خواسته درپیش چشم پدر چوب بسیاری زد؛ به اینها بس نکرده بازور و فشار پول وخـواسته از ایشان‌گرفت، و چون این آگاهی به بیگلربیگی رسید، به‌کدخدا برآشفت و اورا ازکاربرانداخت وپسرش را از بند آزاد گردانید و پول وافزار که داده بودند به‌خودشـان بـازگردانید، ولی چون دردستگاه صمدخان هیچ‌کاری بی‌پول پیش نرفتی خود بیگلربیگی‌یکصد وچهل تومان ازحاج محمدباقر گرفت. پیرمرد بیچاره پس ازرهایی درشهرنمانده به‌آهنگ استانبول بیرون رفت.»۷

دربارهٔ او آنچه از پدرم به‌یاد دارم و ازاین و آن شنیده‌ام چنین است: حاج محمد باقرقدك فروش۸ بود و به‌همین لقب هم شهرت داشت. دراول‌کسب و کار چیزی نداشته ولی بعدهـا از ثـروتمندان و سرشنـاسـان محلهٔ ویجویه شمرده می‌شده است. از میزان تحصیلات ومطالعاتش اطلاعی در دست نیست جزاین‌که‌در اتاق خود قفسه‌ای پرازکتاب داشته ودراواخرعمرخانه‌نشین، عصبی وگوشه‌گیر شده بوده و اغلب در تنهایی به‌سر می‌برده و لابد با مطالعه سرخود را گرم‌کرده است.

اشارتهای گاهگاهی که در یادداشتها به‌وقایع تاریخی وحکایات مذهبی‌و ملی وموجودات اساطیری دارد، اگرچه بسیارنادراست، درهرحال نشان می‌دهد که‌کما بیش اهل کتاب و مطالعه بوده، و جسارت و ابتکاری که، نسبت به‌زمان خود، در ضبط وقایع نشان داده بیانگر آن است که به‌اهمیت تاریخ آشنابوده وکار خود را آگاهانه شروع کرده نه از راه تفنن یا تفضل.

تاریخ مرگش روشن نیست و ظـاهراً در دهـهٔ اول ۱۳۰۰ ﻫ. ش. چشم برجهان فروبسته و در قبرستان گجیل تـبریز به‌خاك سپرده شده وچندی بعد به‌قم

۷. احمد کسروی، تاریخ هجده‌ساله آذربایجان. امیرکبیرـ تهران، چاپ چهارم، ص۴۰۶.
۸. قدك، کرباس رنگ کرده

یا نجف انتقال داده شده است. آنچه مسلم است و کسروی‌هم تصریح‌کرده و از اشارات خود حاجی محمدباقر می‌آید این است‌که در بحبوحهٔ مشروطیت: که‌شور آزادیخواهی داشته وقدم درمیدان مجاهده ومبارزه گذاشته، پیری بوده که دل و فکری جوان داشته است.

سفر استانبول ویجویه‌ای، که کسروی نوشته است، معلوم نیست چندسال طول کشیده ولی آنچه در این باره می‌دانم این است که به‌رضای خاطرنبوده و بعد ازاهانتی‌که ازکدخدای ویجویه دیده، ازترس‌جان، شبانه‌با برداشتن مقداری پول وزاد راه، شهر را به قصد استانبول ترك گفته است.

و نیز شنیده‌ام که روسها درتعقیب وپی‌آزارش می‌بوده‌اند. عکسهایی‌از او باقی است که معلوم نیست در اختیار کدام یك از بازماندگانش است.

امیدوارم این اشارهٔ بسیار کوتاه و ناقص به‌زندگی مردی‌که وقایع‌نگار زمان و دیار خود شمرده می‌شده، باعث شود معلومات بیشتری دربارهٔ او، از صاحبان اطلاع فراهم آید و نقاط مبهم حیاتش روشن گردد.

درپایان سخن، به‌خود وظیفه می‌دانم ازآقای سیدیونسی سرپرست‌ارجمند کتابخانهٔ ملی تبریز، کـه در نهایت بزرگواری و محبت تشویق و راهنماییم فرموداند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

علی کاتبی

این حقیر، اقل‌الحاج محمد باقرویجویه‌ای، انقلاب آذربایجان و بلوای تبریزرا ـ که ازعهد قدیم تا به‌حال حادثه‌ای به این شدت درتبریز روی نداده، وبااینکه چند دفعه با ترکان زد وخورد شده ولی «به»* اینطور طـول نکشیده، ومـدت چهارماه شب و روز جنگ اتصالی نگشته بود ـ روز به‌روز می‌نوشتم.

پس ازاتمام عمل شهر وفراغت اهالی، بعضی ازدوستان وطن‌پرست ومجاهدین ملت دوست درصدد طبع ونشرآن‌احوالات، که درحقیقت ازعمدهٔ تواریخ آذربایجان بود، برآمدند. بنابراین، وبه‌اجازهٔ مدیرمحترم ادارهٔ جلیلهٔ معارف، برچاپ‌آن اقدام‌نمودم.

بواسطهٔ اینکه ایـن بنده درضبط این احـوالات زحمات فوق‌العاده برده‌بود فلهذا حضرت ایشان طبع‌این‌کتاب رابردیگران محفوظ وموقوف فرمودندکه دیگرکس اقـدام بـر طبعش ننمایند؛ البته درآن صورت مسؤول خواهند شد.

تحریراً فی‌غرهٔ ذی‌الحجة الحرام سنهٔ ۱۳۲۶ هجری

* زاید

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد وسپاس بیقیاس به خداوندی‌که وجود انسان را دراحسن وجوه ایجاد، وجامع عوالم علوی وسفلی فرموده،که به هیچ وجه مـرغ خیال به‌کنگرهٔ ذاتش نمی‌تواند رسید؛ چنانچه [=چنانکه] «من عرف نفسه فقد عرف ربه» وارد شده، و ازحکمت بـالغه‌اش صاحب نور وظلمت، وعقل ونفس نموده، که اکتساب مقام علوی و سفلی به آن نور وظلمت بنماید؛ وتـکالیف را به ارسال رسل رسانیده وحجت را به‌مخلوقش تمام‌کرده. هرکه تابع عقل شود به درجات اعلی وهرکه تابع نفس‌گردد به درکات اسفل وارد شود. وفاعل مختار فرموده است‌کـه در امـورات اختیاری مـی‌خواهد عبادت نماید، و می‌خواهد معصیت‌کند؛ وعالم امکان را عالـم امتحان قرارداده تـاشقی از سعید وسعید ازشقی سوا شود. وعمل حسنه بسته به‌ردا وقبا وکلاه وعمامه نیست؛ چنانچه [=چنانکه] بعضی مستبدین خوش ظاهر [که] دراین زمان حیرت‌افزا تبریزیان راغرق دریای‌مصیبت وبلاهای‌ناگهانی ارضی‌نموده‌اند، غنم صورت وگرگ طبیعت، سفید پوش سیاه قلبند.

واین ظالمان شیطان طینت، بجهت حب ریاست، بااشرار سگ صفت همدست وهمعهد شده ریشهٔ بندگان خدارا مـی‌کنند، و جمیع شجرهٔ خیالات فاسدهٔ ایشان ازسرچشمهٔ ابلیس آبیاری می‌شود. درمقام خود شرارت ایشان تقریرخواهد شد.

وخداوندمهربان درهرزمان‌که‌روزگار را انقلاب، وزمانه راکجرفتاری به خاطر آید «یك»* سعادتمندی‌را تأیید فرمایدکه بندگان خدا را ازاینگونه

* زاید

گرگان تیزدندان نگهبانی نماید؛ چنانچه [= چنانکه] شیر بیشهٔ دلاوری، و ارکان ایوان‌هنرمندی، غضنفرصولت دریادل ونهنگ هیبت، صاحب شرافت وغیرت، دلیر با شجاعت، سردارملت‌ومشروطه، جناب ستارخان امیرخیزی، دام بقائه، وجناب سالارملت و مشروطه، باقرخان خیابانی، زید عزهما، را مؤید فرموده «اند»* که دامن جلادت ورشادت را به‌میان زده وسینهٔ بیکینهٔ خودشان‌را، درراه‌ملت بیچاره،سپرگلولهٔ تفنگها ساخته‌اند. مجاهد فی‌سبیل‌الله، بامعاندین درمقام مدافعه ایستاده، نگهبانی فرموده، تابع امرونهی حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف شده، بیدق اسلام ومشروطه را بلندنموده ونمی‌گذارند شیاطین انس رخنه‌ای به‌ارکان دین مبین و مشروطه برسانند، ونام نیك خودشان‌را درمیان دول متمدنه بلند نموده‌اند. واین [دو] وجود با غیرت‌که نادر زمان است [= زمانند] چقدر زحمتهاکشیده وچه قسم مهربانیها به‌ملت نموده‌اند! اگرعشری ازاعشار آن نوشته شود این‌کتاب جلدها خواهد شد. اصل نظردر عمدهٔ جنگهای ایشان است‌که بعد از این باقی بماند.

واین بندهٔ بیمقداروقایع این روزگارکجرفتار را بازبان پارسی ساده تحریر وتقریرنمودم. استدعا ازمطالعه‌کنندگان آن است‌که به‌الفاظ سادهٔ این نابود، به‌نظرلطف‌ملاحظه‌فرموده‌ازمعایب آن‌اغماض فرمایند؛ وبالله‌التوفیق!

■ مقدمتاً باید دانست‌که اول، امورچگونه بوده، درآخرچه بلاهابه سرملت‌آمده است؛ فاعتبروا یا اولی‌الالباب! پوشیده نماند ازبعضی حالات این‌ایام‌که درتبریزواقع شده،که چگونه این‌شهرآباد وآرام‌را خراب‌و[دچار] اغتشاش نموده اهالی باغیرتش‌را به‌چه بلاها مبتلاکرده‌اند. [اگر مردم] به این امورات، به‌درستی ودقت، ملتفت شوند و بدانند مفاسدی‌که درعالم، وحالیه درتبریز، اتفاق افتاده ازچه‌راه شده، وکدام سلسله باعث‌گشته، «آگاه‌گردند و»* هیچ وقت به ظاهرخوش منظر ایشان گرویده [= فریفته] نشوند؛که مثل ایشان، مثل مارهای افعی می‌باشد: ظاهراً نرم ورنگارنگ، ولی بایك نیش شتروشترسوار را خاکسترمی‌نمایند؛ چنانچه [= چنانکه] در این زمان،که خشك‌وترتبریز وطهران بلکه تمام ایران، از آتش فتنه‌های ایشان سوخته شده غرق دریای فتنهٔ ایشان‌گشته‌اند.

* زاید

■ اول باید دانست که [در] این تاریخ، بعد ازرسیدگی، با زحمت زیاد، بادقت، تمام‌لب مطلب نوشته شده، که ازعمدهٔ تواریخ تبریزاست ـ ازخلقت عالم، وآبادی این شهرعظیم، اینگونه حوادث [واقع] نشده ونخواهد شد. ماضی ومستقبل اگرحاضرشوند متحیروپریشان خواهند شد ـ واصلاً درمحلهٔ ویجویهٔ تبریزضبط وثبت شده.

پیش ازنوشتن احوالات تبریز، ازاول گرفتن مشروطه، بطریق اختصار، کیفیت گذشته‌را عرض نمایم تارشتهٔ مطلب به‌دست آید؛ بعد ازآن، ابتلای تبریز، واحوال وجوانمردی جناب سردار وجناب سالار به‌تقریرآید.

■ درسنهٔ یکهزاروسیصدوبیست وچهار، درغرهٔ شهرجمادی‌الثانیه، اهالی طهران شورش نمودند سبب گرفتن مشروطه؛ علما عازم قم، وملت در خانهٔ وزیرمختارانگلیس، [برای‌این] که ازشرظالمان محفوظ مانند، متحصن‌شدند؛ و درچهاردهم همان شهرجمادی‌الثانیه، اعلیحضرت مظفرالدین شاه فردوس‌مقام به‌ملت مشروطه داده، دولت ایران مشروطه شدکه ظلم ورداشته‌شود. امرفرمودند به‌افتتاح مجلس شورای ملی که به‌امورات ملت رسیدگی نمایند. وقانون نظامنامهٔ انجمنهای ایالتی، بعد ازتدقیق درمجلس شورای ملی، به تبریزآمد. ولی شاه‌حالیهٔ ما، محمدعلی‌شاه، درولیعهدی، درتبریزاذن انجمن نداده، جناب آقا سید هاشم آقا، پیشنماز شتربانی، درغرهٔ شعبان همین سنه، اسباب شورش را با جناب مستطاب حاجی‌میرزاحسن‌آقا مجتهد، درست نموده، چند نفرسید شتربانی‌را فرستاده باطپانچهٔ شش‌لوله بازار را بستند و به زیربیرق انگلیس رفتند.

علما وسادات وتجار وکسبه وسایرطبقات ملت، یکدل ویکجهت، خواستار مشروطه وانعقاد انجمن شدند؛ چنانچه [= چنانکه] اتحاد واتفاق تبریزیان درآفاق مشهورگشت. آنچه علما بود درمسجد صمصام‌خان، وسایر طبقات درخانهٔ قونسول انگلیس نشسته، وسایراهالی، فوج فوج، داخل و خارج می‌شدند؛ تا شاه فردوس جایگاه اذن انجمن دادند، وشاهنشاه حالیه نیز ـ که آن وقت، ولایتعهدی ایران را داشتند ـ امضا فرمودند. انتخاب وکلاء ازتجار واصناف وکسبه واعیان وعلماء وملاك وزراع، ازهرطبقه، گشته، ازهشتم شهرشعبان‌المعظم ـ که‌تلگراف اذن انجمن شاهنشاهی، اعلی‌الله مقامه، آمده بود ـ الی پانزدهم شهرشعبان چراغان‌کردند، ووکلای انجمن مشغول وظایف ملی شدند: ازقبیل اصلاح اوزان وتغییرنرخها ومظنه‌جات ـ که کم‌کم بواسطهٔ عدم‌مراقبت عمال وکارگذاران [= کارگزاران] ترقی‌کرده

وبالا رفته بود ـ منجمله نان‌که منی دوهزاربود وکم سیه[۱]،به‌هشت عباسی، به‌سنگ درست، نرخ‌دادند، واهالی ازهرجهت‌آسوده شده‌وعرایض وتظلمات خودرا به‌انجمن مقدس بردند وبه‌رغبت تمام، بایکدیگر طریق وداد واتفاق واتحاد واشفاق سپردند. وبدین ترتیب، دست ظلمه به ملت‌کوتاه شد.

[چون] بعضی آقایان ملاحظه فرمودندکه رجـوعات ملت به انجمن رفت ومحکمه‌ها بسته شد وحکمرانی‌را خلل رسید ونرخ غلات نزول به هم کرد، کم‌کم اظهار بیرغبتی کردند. ازآنجمله جناب‌آقاسیدهاشم پیشنماز که خود مؤسس این اوضاع بود، بنای برتری و تشخص‌گذاشت وریاست طلب شد: باچهل نفرسید، به‌نام الواد، مـی‌آمد و مـی‌رفت. [وقتی] عموم ملت دیدندکه این حرکت آقا سیدهاشم ازاستبداد بدترشد:که به دلخواه خودهمه چیزرا می‌کند، عذرش‌را خواستند وبازار را بستند وازشهرخارج‌کردند. بعد ملاحظه نمودند که جناب‌حاج‌میرزاکریم‌امام‌جمعه نیز بطریق استبداد رفتار دارد. اورا هم ازشهربیرون نمودند.

آقا سیدهاشم به طهران رفت، وجنـاب حـاج‌میرزاکریم امـام جمعه رفت به قزلجه میدان. بعد از آن، خلاف حاجی سیدمحمدیزدی آشکارا شد، بعد ازآن، باطن جناب‌حاج‌میرزا اسدالله مجتهد به‌ظاهرآمد. هردورا ازشهر خارج‌کردند. این هردو رفتند بـه‌طهران. درمـاه مبارك رمضان همین سنه، ملت این چهارآقایان‌را لابداً ازشهربیرون نمودند. چون پیش ازاین یـارای کسی نبودکه یك حرف ازآقایان، درخلوت بگوید «ولـی»* [وقتی] آزادی درحرف حق‌گفتن شد، درعـرض هشت روز، باطـن ایشان درمیان [مردم؟] به‌ظهور آمد.

انجمن ایالتی را در دم‌ارمنستان، سربازارچهٔ‌صفی، خانه مرحوم‌حاجی محمد حسین‌خان سرتیپ، ترتیب دادنـد، ودرانجمن مقدس، علما و تجار و اعیان وصاحبمنصبان ووکلاء واعضای انجمن،کلاً به‌قرآن مجید قسم‌خورده ومهرکرده بودند [= کردند]که به‌دولت وملت خیانت ننمایند. دراین‌ایام، ازطهران، پی‌درپی، تلگراف می‌آمدکه وکلاء ایالتی‌را،که دوازده نفراست، انتخاب وروانه نمایید.

بعد ازرمضان المبارك به مزاج فردوس مکان مظفرالدین شاه مـرضی مستولی‌گشته، شاهنشاه حالیه‌را به‌طهران خواستند. [شاهنشاه حالیه]سوارهٔ

۱. سیه: واحد وزن، معادل یك‌هشتم من تبریز.
* زاید

چلبیانلو وحسینگلو [ی] قراجه داغرا خواسته بودند. این دوطایفهٔ شریر، هرچه ازدستشان می‌آمد، درقرا داغ وعـرض‌راه، ازنهب وغـارت مضایقه نکردند؛ تا در چهاردهم شوال، شاه حالیه ازتبریز عازم شدند؛ با چهارهزار سواره وشش عراده توپ، ودرخیابان، درب باغ حاجی فرج صراف، باکمال مرحمت، بااعضاء انجمن گفتگو و خداحافظ فرمودند.

درطهران‌مرض‌شاه مرحوم، روزبروز،شدت‌کرده دراواخرشهر ذیقعدة‌ـ الحرام، درسنهٔ همین [= همین‌سنه] ازدار فنا به دارعقبی رحلت وبه دریای رحمت خداوندی غرق شدند، واعلیحضرت همایونی محمدعلی شاه،خلدالله ملکه، صاحب تاج وتخت گردیدند ومرحمتی به‌اهل مجلس شورا نکردنـد. ودرخصوص شمشیر بستن وتخت نشستن وتاج گذاشتن، مجلس باخبر نگشت.

اعضاء مجلس مقدس شورای ملی این کیفیت‌را به‌تبریز رسانیده ازکم‌ـ اعتنایی شاهنشاهی شکایت کردند.

[از] وکلای مبعوثین طهران ازتبریز در این ایام، هفت نفرعازم شده از راه بادکـوبه و تفلیس رفته بـودند. در بیستم ذی‌الحجة‌الحرام، چنانچه [= به محض اینکه] بی‌اعتنایی شاهنشاهی به مجلس مقدس و به مشروطه گوشزد اهالی تبریز شد، بازار را بسته وجداً خواستار مشروطهٔ تامه شدند.

ودر۲۴ ذی‌حجه، وکلای‌آذربایجان‌وارد طهران گشتند، عمل مشروطه راختم نمودند، به‌جمیع ولایات خبردادند. دربیست ونهم ذیحجه چراغـان کردندکه مشروطهٔ تامهٔ کنستیسون[= کنستی‌توسیون] اعلیحضرت همایونی مرحمت فرمودند.

ایام‌عاشوراه گذشت. اول اغتشاش تبریز،از دسایس درباریان مستبد، وصاحبان املاك،وعلماء سوءوریاست‌طلب رشوه‌خوار [بودکه] ازغرهٔ‌محرم سنهٔ یکهزار وسیصد وبیست وپنج هجری ابتدا نموده تحریك نمودند: بعضی دسته‌های سینه‌زن شلوغی کردند؛ بعد ازآن حاجی میرزاحسن میلانی را،که شخص ذکی‌وباخبروبی‌احتیاج بود وازاعضاء محسوب می‌شد، باگلوله زدند ـ اگرچه‌نمرد ولی‌یك‌سال‌تمام جراحتش طول‌کشید؛ بعد ازآن به‌تقویت‌جناب حاج میرزاحسن آقا مجتهد، نظام‌الملك قراچمن را چاپیده وچهار نفررا هـم کشتند.

اهالی غیور تبریزاجتماع نمودندواین ظلم‌را به‌جناب نظام‌الملك‌ایراد نمودند. جناب حکمران فرمودند من خود سرنـکرده‌ام، آقـای مجتهد شما گفته است. این‌فقره ازاعظم اغتشاش [های] تبریزبود.

در این گیر ودار، جناب حاجی‌میرزاحسن‌آقا هم یك‌مجلس نمودند از

اعیان تبریز، و وکلارانیزاحضارفرمودند به‌همان مجلس. یك‌سندی‌نویسانده
بودندکه چهارنفر ازتبریزباید تبعید شود ـ بعضی هفت‌نفررا گفتند ـ که آقا
شیخ‌سلیم و آقا میرزاحسین و آقا میرزاعلی‌اکبر و آقـامیرزاجواد باشد. چه
مطالب مشروطه را [اینان] به‌ملت می‌رسانیدند. [سندرا] به‌وکلا واعضای
انجمن مقدس به‌زورتفنگ مهر گردانیده ومهرانجمن‌که در نزد حاجی مهدی
آقاکوزه‌کنانی [بود]که عضوبزرگ انجمن بود، گرفته مهر کردند ـ این اول
تفنگ بازی، و اول باب شرارت بودکه گشاده شد.

چنانچه [= به‌محض اینکه] این سندشرارت ممهورشد، به‌رفیع‌الدولهٔ
بیگلربگی سپردندکه امشب بایداینهارا به‌زورسواره واستبداد، ازشهرخارج
نمایند. ملت بیچاره این فقره‌را شنیدند و ازمشروطه مأیوس شدنـد؛ بجهت
اینکه اصل بیخ‌مشروطه آنها بودندکه محسنات مشروطه‌را درمنابر به ملت
می‌رسانیدند. اهالی به انجمن مقدس جمع شدنـد؛ بعد ازداد وفریـاد بسیار
آخرالامر، [قاصد] فرستادند؛ پیشنمازان‌حاضرشدند؛ به‌ایشان گفتندکه‌جناب
حاجی میرزاحسن‌چنین‌کار [ی]کرده است. مگراین خیانت [به] ملت‌نیست؟
باجناب شما به‌قرآن مجیدقسم خورده، حالاکه به‌قسم خود عمل نمی‌نماید،
ما ملت این قسم مجتهدرا نمی‌خواهیم.

ماحصل، ازشهربیرون‌کردند وجناب ایشان هم عازم طهران شدنـد.
ولی جناب آقـا سیدهـاشم درطهران بـودند واعضاء انجمن مقدس، بجهت
بعضی ملاحظات، ایشان‌را به تبریزخواستند؛ ایشان هم عازم تبریز شدند.

در این گیرودار [کـه او] تازه آمده بود «و»* این فقره در ماه صفر
المظفرسنهٔ هزاروسیصدوبیست وپنج اتفاق افتاد: بعد از رفتن جناب‌مجتهد،
جنابان حاجی‌میرزامحسن‌آقا و آقا میرزاصادق‌آقا و حاجی‌سیداحمدآقاخسرو
شاهی برای اغتشاش کردن شهر، خود بخود از شهر خارج شدند، رفتند به
سردرود، و فردا از وکلاء عقب ایشان رفتند. جناب حاج میرزامحسن‌آقا و
آقامیرزاصادق‌آقا را برگرداندند، جناب حاجی‌سیداحمدآقا راگذاشتند به هر
جا که بخواهد برود.

بعد از تشریف آوردن ایشان، جناب حـاج‌میرزامحسن‌آقـا در خـانهٔ
خود مجلس‌کردند و جمیع پیشنمازان و وعاظ را جمع نمودند. قرارگذاشتند
پنج چیزرا اگر انجمن قبول نمود، نماز می‌گذاریم [=می‌گـزاریم] و عقد
می‌خوانیم اگر قبول نکردند نمی‌گذاریم [= نمی‌گـزاریم] و نمی‌خوانیم؛

* زاید

آن پنج تکلیف چه بوده: «اول»* انجمن به‌عرایض مردم نرسند؛ و واعظان اسم مشروطه در منابر نیاورند؛ و ما را هم به انجمن احضار ننمایند؛ و با نرخها کاری نداشته باشند؛ و علماء که رفته‌اند برگردانند: یعنی مشروطه نباشد.

در عرض چهار و پنج ماه [چون] مستبدین دیدند که «از»* مشروطه و قانون به ایشان ضرر دارد، پشیمان شدند و جناب آقایان را وادارنمودند و قسم خودشان را لغو دانستند: که گویا به قرآن اعتقاد ندارند. بالجمله اهالی به گفته‌های ایشان اعتنا نکردند. این دو نفر عالم بزرگ از تبریز قهرکرده در نزدیکی قریهٔ‌حاجی‌آقا گوشه نشین شدند.

آقا سیدهاشم مزبور در این ایام، چند جور حمله به انجمن مقدس آورد ولی کاری از پیش نبرد، تا شورش پسررحیم‌خان و ضرغام و حاجی فرامرز خان، به تحریك درباریان مستبد خدانشناس، به ظهور پیوست؛ و آقا سید هاشم شتربانی با انگشت سبابه به تحریك این شورش حرکت می‌دادند.

شورشیان با یکهزار و هفصد [=هفتصد] سواره الی پنج فرسخی تبریز یورش آوردند. از فضل خداوندی، رحیم‌خان در طهران دستگیر و شورش اشرار ساکت شد و غارت مردم مسترد گشت. و این شورش در ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الاخر و جمادی‌الاول و جمادی‌الثانیه بود. بعد از آن در طهران، در اواخر سنه قضیهٔ میدان توپخانهٔ طهران [واقع] گشته، به‌اغوای درباریان و به حکم آقایان علماء سوء، قاطرچیها و غیره، و الواد و فراش میرغضب به توپخانه جمع شدند. پیشوای [=پیشوایان] این جماعت: حاج میرزا فضل‌الله و شیخ‌طه و حاج سید محمد یزدی با چند قسم فریبهای حقه بازی مردم را اغوا کردند. از این بلوا تبریز خبردار شده، جماعت غیور تبریز بازار را بسته و در تلگرافخانه نشسته، چه زحمتها کشیدند تا این امرمهم را ساکت کردند.

[در این موقع] مجلس قوت گرفته، [علاوه بر] رحیم خان که‌محبوس بود، حاجی سید محمد یزدی را نیز حبس کردند. تا اینکه دوباره دولت جناب نظام‌الملك‌را معزول وشاهزادهٔ اعظم فرمانفرما را حکمران‌آذربایجان نمودند. و ایشان وارد تبریز شده با قرار مشروطه رفتار داشتند تا قضیهٔ ساوجبلاغ و آمدن یك فوج عسکر عثمانیه به ظهور پیوست وشاهزاده

* زاید

فرمانفرما عازم ساوجبلاغ شدند با توپخانه و تورخانه.

در تبریز غوغای آقا سید هاشم برخاست، واین غوغا در ماه ذیحجه شد وبیست روز طول کشید.

میرهاشم ازآن تنخواه که به‌حاجی میرزا فضل‌الله تهرانی داده‌بودند، [و] به این سید بزرگوار هم پانزده هزار تومان داده بودند، «و»* این سید تسبیح‌دار و جبین پینه [ای] به الواد شتربان وسرخاب داده بـه سر خـود جمع کرده بود: به قرار سیصد نفر مسلح کرده. با تفنگ پنج تیر، در میان شهر، در دروازهٔ شتربان و باغمیشه، تیراندازی زیـاد از طـرفین در مدت بیست روز به عمل آمد. «تا»* الی چهل نفر ازکوچك و بـزرگ، مـردان [= مـردم] بیگناه کشته شد. [بـالاخـره] دست از ایـــن فساد بـرداشته [= برداشتند]. ایام عاشورا شد.

جناب اجلال‌الملك را انجمن مقدس، بیگلربیگی و رئیس نظمیه کرده، چهارصد نفر از تبریز، ازآدمهای کارآمدگرفته، شهر را بکلی آرام‌نمودند؛ و مجلس عدلیه درآلاقاپو [= عالاقاپو] گشاده شده، عرایض مردم کلاً به آنجا رجوع گشته، در مقام محاکمه، شاه وگدا را تفاوت نگذاشتند. ومجلس بلدیه گشاده گردید.

[بدین ترتیب] به‌امورات شهری‌رسیدگی می‌شد، ونرخهای‌مأکولات روز بروز تنزل می‌کرد، و دوعشرهای مستقلات [=مستغلات] را باقاعدهٔ مخصوص نوشتند تا قراری گذارند و به‌کوچه‌های شهر بنا و عمله‌گذاشتند تا شوسه نمایند. شهر آرام و روز بروز به‌آدمی شد، و تبریز بالکلیه منظم؛ فی‌الجمله بوی مشروطه استشمام می‌گشت.

از اول سال شمسی ـ که عید نوروز باشد ـ که تقریباً غرهٔ ربیع‌الاول بود، از محسنات مشروطه و انجمن دیده مـی‌شد. در سنهٔ یـکهزار و سیصد وبیست و شش هجری‌که از اول مشروطه تا به این ایـام، بیست مـاه بود، در این مدت، بعضی از درباریان: از وزراء و امراء و اعیان وصاحبمنصبان با ملت همراهـی نمی‌کـردند و فکر آخـر ایشان در [از میان] بـرداشتن مشروطه بود.

چون دست ظالمان ازهمه نوع مفت خور، از فـراش تـا الی آخـر، کوتاه گشت، همه روزه خیالشان فاسد [تـرشد] و مملکت ایـران را بکلی ناامن نمودند: سواره‌های ایران را مسلط‌کردند بـه جان و مال و عرض و

* زاید

ناموس ملت بیچاره. از آن جمله، اطراف آذربایجان؛ از خـوی و ارومیه و ساوجبلاغ و مراغه ومیانج واردبیل و قراجه داغ در زیـرپـای اسبهای عشایر آذربایجان مانده بالمره خراب شد. هـر چـه علمای نجف، کثرالله امثالهم، حکمها در خصوص محسنات مشروطه تلگراف نمودنـد ـ حتی ضد مشروطه را از تابعان یزید و حـامیان آن را از اصحاب جناب سیدالشهداء علیه‌السلام نوشتند ـ سودی‌نبخشید بلکه مزید برعلت شد؛ همهٔ این بازیها درسر تبریز بلاانگیز بود.

دراین بیست‌ماه، بعد ازحکومت جناب‌نظام‌الملك، شاهزاده‌فرمانفرما را حـاکم آذربـایجان نـمودند؛ و او اول با شیوهٔ مشروطه‌طلبی وارد شد. چون ارك دولتی و قورخانه در دست ملت بود [و] مستبدان به هـر وسیله می‌خواستند قورخانه‌را ازدست ملت‌خارج نمایند، درایام حکومت‌فرمانفرما یك‌فوج عسکردولت عثمانیه ویك فوج سالدات روسیه‌را ازسرحد آذربایجان گذرانیده اطراف روسیه‌را [دچار] اغتشاش نمودند و ساوجبلاغ رابه‌تصرف ایشان دادند.

فرمانفرما سواره وپیادهٔ لشکر را احضار کرده خودش تعجیلاً عازم طرف مراغه گردید. ششهزار تفنگ و یك کرور فشنگ حمل مراغه کرد و دویست و هشتاد هزار تومان پول از انجمن مقدس به [= برای] خرج این اردوگرفت و چهار عراده توپ باخود برد. بعد از زد و خورد باطوایف، به لباس اکراد، از ساوجبلاغ بیرون شده و اردوی بزرگ درمیاندوآب‌تشکیل داده وخودش ازحکومت آذربایجان‌استعفا داد و منتظر احکام طهران گردید.

ازطهران، مجلس شورای ملی جناب مخبرالسلطنه را منتخب نموده به حکومت آذربایجان روانه کردند. [هنگامی که] سالدات روس‌که ازطرف بله سوار به این جانب گذشته بودند [و] ایشان بـاطایفهٔ قـوجـه بگلوی شاهسون دربازی بودند، رحیم‌خان شریر قراجه داغی را ـ که مقصر و در حبس بود ـ درباریان به‌نوعی خلاصی داده گریزانیدند؛ به پنجروزه‌خودش را به قراجه داغ رسانید واز آنجا در مقام‌التجا عازم تبریـزگشته در قـریهٔ اسبلان توقف نموده عریضه بـه انجمن مقدس نـوشت و اظهار پشیمانی از سوء اعمال خود نموده خواهشمند عفوگناهان خود شد. چند نفر از وکلاء انجمن رفتند. آن محیل به قرآن قسم خورده‌که بعد از این به ملت خیانت ننماید ومهرنموده باعزت تمام وارد تبریزگشت، وهمه روزه درانجمن‌حاضر می‌شد؛ از راه مکر و حیله مشروطه‌طلب اول شد.

بعد از چند روز، جناب مخبرالسلطنه، که آدم سلیم‌القلب ومشروطه

طلب بود، وارد تبریز گشته [=گشت] با چند قانون کـه اجرای آنها را بنمایند: از قانـون حکومت و عدلیه و بلدیـه و قانون مـالیه، کـه همراه داشت. بـه تـرتیبات ایشان [= آنها] مشغول شد و در شهر بـا دو نفـر تردد می‌کرد.

رحیم خان خواهشمند یك خدمت گشت از روی مکر، که در طهران تعلیمش کرده بودند؛ گفت: «در عرض چند ماه، در طهران خـدمتی به من رجوع نکردند، اکنون تمنای خدمت دارم که یابه رومیه روانه نمایید یابه جانب اردبیل رفته لشکر روسیه را که از سرحد تجاوز کرده از آنجا خارج نمایم.» انجمن مقدس با لقب «سردار نصرت» که دولت داده بود، مـأمور اردبیلش کردند. هشتصد تفنگ و دو عراده توپ جلو و هیجده هزار تومان خرج داده روانهٔ اهر نمودند.

در این گیرودار، جناب‌حاج میرزاکریم امام جمعه را ازقزلجه‌میدان به شهر آوردند وجناب حاج میرزا حسن مجتهد را از طهران بـاعزت تمام ـتخت را در[= بر] دوش اهالی قره‌ملك ـ وارد تبریز نمودند؛ غافل ازاین که از هرجانب اسباب بلا را برخود مهیا کرد [ه‌ا] ند.

وپیش ازورود اینها، آقاسید هاشم شتربانی یك انجمن به اسم‌اسلامیه دردم دروازهٔ سرخاب تشکیل‌داده ـ که مابین‌دومحلهٔ بزرگ شتربان‌وسرخاب است ـ خفیتاً مشغول جمع‌آوری اسباب شرارت شد.

اما در طهران، سه نفر به ضد مشروطه حرکت می‌نمودندکه«یکی»* امیر بهادر جنگ و شاپشال و مجلل‌السلطان بودند. مجلس امر نمودند که این سه نفر از دربار همایونی بایست تبعید شود. اعلیحضرت همایونی کـه اصلاً نمی‌خواستند این سه نفر ضایع و خراب شوند، [با] جمعی از سوارهٔ قزاق و پیادهٔ سیلاخوری، با شش عراده توپ، در اوایل سنهٔ هزار وسیصدو بیست وشش از طهران خارج شده به باغ دولتی تشریف بردند. در آن روز جلال‌الدوله و علاءالدوله و میرزا صالح خان را، که رئیس مشروطه‌طلبان بودند، گیرانیده، تحت‌الحفظ خراج بلد کردند، و پستخانه و تلگـرافخانه را ضبط نمودندکه اخبار طهران به‌جایی نرسد و ازولایات و شهرهای دیگر خبر به‌طهران نیاید.

به مجلس خبر دادند بایست مجاهدین طهران اسلحه‌ای کـه دارند رد و تسلیم نمایند، بعد از آن آرا مـی‌شود؛ این مجاهـدیـن طهران را شلوغ

* زاید

کرده‌اند. همین فقره را درمجلس شورای ملی به‌مقام مذاکره گذاشتند. چون اهل غرض در مجلس بود، همگی رأی دادند براین‌که ما را مظلومیت بهتر است؛ باید اسلحه در چیده شده در مقام مظلومیت ایستاده شویم. از وکلاء آقای تقی‌زاده و حاجی‌میرزا ابراهیم به دادن اسلحه رأی نمی‌دادند، ولـی چه‌فایده که اکثریت آراء به دادن اسلحه قرار گرفت.

اعلیحضرت همایونی بـه وزیر مختاران دول فـرمودند که: « سه ماه مجلس‌را منفصل‌خواهم کرد و بعضی مفسد درمجلس مقدس هست ایشان را هم خارج خواهم کرد.» با این انفصال، اصل غرض درباریان برهم‌زدن این اساس مقدس بود؛ بالجمله آقایان علماء سوء و وزرا و امـرا در خفیه، کار خودشان را دیده [= کرده] و خاك به سرملت ریخته بودند.

■ اما احوالات تبریز محنت‌انگیز این که: بعد از روانه کردن‌رحیم‌خان به قراجه‌داغ و چهار نفر هیئت، و جابجا شدن آقایان سوء در تبریز، بعضی اخبار موحشه و مدهشه می‌رسید؛ و از قزوین تلگراف آمد که: «دربـاریان مستبد مجلس شورای ملی را محاصره کـرده و امر به پراکندگی می‌نمایند. وکلاء انجمن ایالتی و سایر انجمنها در تلگرافخانه جمع شدند، به ولایـات ایران خبر دادند که مجلس در ضیق محاصره است، و اعلیحضرت همایونی، که قانون اساسی داده، بموجب قانون عمل نمی‌نماید بلکه زیرپا کرده بـه ارکان مشروطه خلل می‌رسانند. دراین صورت، شاه به‌سلطنت مشروطه پدر تاجدار ماست والافلا.»

از همه ولایات به اعلیحضرت همایونی تلگراف کردند: «پدر تاجدار ما، شما سلطنت مشروطه‌اید؛ اگردرباریان مشروطه را قبول ندارندبموجب قانون، از دربار خارج می‌شوند؛ به‌هیچ وجه مجلس تعطیل بـردار نیست؛ چرا امر به پراکندگی مجلس می‌فرمایید؟»

در این ایام، آقا سید هاشم که اسباب شرارت را آماده نموده بود، در خفیه، جناب مستطاب حاج میرزا حسن مجتهد و جناب حاج میرزا محسن آقا مجتهد و حاج میرزاکریم امام جمعه وجناب آقا میرزا صادق آقامجتهد وجناب آقا شیخ عبدالرحیم کلیبری و سایر عمامه داران را جمع نمودنـد، وصحیفهٔ همعهدی در برهم زدن این امر شریف نوشتند و مهر کردند، کـه گویا با ظلام همدست وهم مشرب شده [اند]. به طهران تلگراف نمودنـد از طرف علماء و اعیان وتجار وکسبه که: «اعلیحضرتا ما شمارا می‌خواهیم نه مجلس ونه مشروطه را.»

اعلیحضرت شاهنشاهی سایر تلگرافات را زیــر مسند گـذاشته همین تلگراف را اعلان نموده به بازار طهران نشر دادند. بعد از آن، آقایان در اسلامیه جمع شده به‌قدر پانصد نفر بلکه زیاده، از اهالی سرخاب وشتربان و قره ملك [را] مسلح با تفنگهای پنج تیر نمودنـد و در اطـراف اسلامیه گذاشتند، و ضرغام و حاجی فرامرزخان و حاجی موسی‌خان هجوانی رابـا شجاع نظام و میرزا محسن‌خان و علی‌خان مرندی با سواره‌هـای مـرند و قراجه‌داغ، به قدر هزار وپانصد سواره در شتربان حاضرکردند. و شاه، که به امیر بهادر منصب وزیر جنگ «لقب»* داده بود، به رحیم خان، که در اهر بود، تلگراف نمود که: «سواره و پیادهٔ خود را بردار وعازم تبریز شو، از قتل و غارت و بردن عرض و ناموس مضایقه ننما، و در اطـاعت علماء تبریز باش؛ که ایشان پیروان امر دولتند.»

همینکه رحیم‌خان شریر ـ که فی‌الحقیقه طالب این روزها بود ـ پسر خود، نصرالسلطان را با هزار نفر سواره روانـهٔ تبریز نمود، گویا از هـر جانب، سیلهای بلا روبه شهر کرده بی‌مضایقه زیر و زبر نمایند.

اول ابتداء جنگ از **بیست و سیم شهر جمادی‌الاولی** بـود در طهران وتبریز. آنچه در طهران مجاهدین در اطراف بهارستان سنگر کـرده بودند، چنانچه از مجلس حکم شد کـه تفنگها را بدهند، پـراکنده شدنـد. درباریان مستبد فرصت را غنیمت شمرده توپ بـه مجلس بهارستان و مسجد سپهسالارمرحوم بسته هردورا خراب نمودند. وکلاء مجلس پراکنده،هریکی در یك جا مخفی شدند. از وکلاء آذربایجان، حـاجـی میرزا ابـراهیم‌آقا، طاب‌الله ثراه، شربت شهادت نوشید.

در طهران آنچه‌کردنی نبود کردند؛ از قتل جوانان وصبیان دبستان، از تاراج خانه‌ها و دستگیر نمودن تجار، و بردن ناموس، ولی در تبریـز ، همان در بیست وسیم خواستند بمثل طهران نمایند [اما] مجاهدین با غیرت از هر جانب برخاسته تفنگ در دست، در مقام جان‌نثاری و گـذاشتن نـام غیرتمندی ایستادند. و جناب ستارخان سردلر، که با جمعی سواره درباسمنج بود، وکلا به تبریز [ش] خواستند که: «کار شهر وارونه شده بـاران بـلا باریدن گرفت، و چنین شهر منظم را، که در عـرض سه مـاه از [= بـا] بلدهای متمدنه همعیار بوده، پرآشوب نمودند؛ خودتان‌را بزودی برسانید.»

اول دعـوا در بیست وسیم شهر جمادی‌الاولـی، از جـانب دروازهٔ

* زاید

سرخاب، سوارهٔ قراجه‌داغی ومرندی وتفنگداران‌سرخاب وشتربان وقره‌ملك هجوم آورده منارهٔ سیدحمزه و منارههای صاحب‌الامر و سایر جاهای محکم را سنگر نموده بنای تیراندازی گذاشتند. و ازاین جانب، از سر مغازه‌های مجیدیه، ابتدا به جنگ شد. ازچهار ساعتی روز[1] الی عصر تنگ تیراندازی زیاد بود؛ گلولهٔ تفنگ بمثل تگرگ می‌بارید. یك نفر از مجاهدین باگلوله ازپا در افتاد و چند نفر از سواره و شتربانی مقتول گشت.

و مستبدین با غرض، لایحه‌ای نوشته به در اسلامیه چسبانیده بودند که بنده خودم آن را خواندم، به این مضمون که: «ای مسلمانـان، همت نمایید، بس [= پس] غیرت شما کجاست؟ این بابیها جمع شده‌اند، به اسم مشروطه، می‌خواهند مـذهب خـودتان [= خـودشان] را آشکارا نمایند. عن‌قریب است که اسلام از دست برود. بر همهٔ شما جهاد واجب است تـا ریشهٔ این لامـذهبان را از روی زمین بـرکنید.» این را خـواندم و تعجب کردم که این آقایان مستبدان بـه چـه قسم، شیعیان حیدر کـرار را بهتان می‌گویند وچطور مردم را اغوا می‌نمایند در ریختن خون مسلمانان، برای حب ریاست و رضای ظلام.

داخل مجلس ایشان گشتم؛ جمیع آقایانی‌که از تنخواه ملت، صاحب قـریه‌ها شده‌اند حـاضرند. تفنگداران تفنگ دردست، در [گـرد] سر آقایان ایستاده‌اند؛ می‌گویند: «آقااجازت بدهید برویم سراین ملاعین رابیاوریم.» یکی از عمامه داران [بر] می‌خیزد و می‌گوید: «این بیدینان به امام‌عصر، عجل‌الله فرجه، امام موهومی می‌گویند.» دیگری مـی‌گوید: «این ملاعین به رسول‌اکرم، صلی‌الله‌علیه وآله، سب و ناسزا می‌گویند.» مجملاً دیدم‌که به مجلس از اینطور سخنان عوامفریب، بسیار انداخته‌اند. نه‌شرم ازرسول اکرم ونه خوف از خداوند قهار دارند. ـ آقایان هم در جواب مـی‌گـویند: «ای مؤمنین، صبر نمایید، در این ایام، جهاد لازم شده ولـی وقتی که مـا کفن پوشیدیم و امر به جهاد نمودیم آن وقت اقدام نمایید؛ حالا صبر بهتر است وهنوز وقت نشده.گویا این فقره در **بیستم‌شهرجمادی‌الاولی** بود که منتظر بودند که درباریان مستبد در طهران قتل و غارت نمایند و ایشان در تبریز؛ چنانچه [=چنانکه] دربیست وسیم جمادی‌الاولـی، دربـاریـان مستبد مجلس را به توپ بست [ند] و این آقایـان نیزنیابتاً درتبریـز بنای خونریزی گذاشتند.

۱. چهار ساعت گذشته ازطلوع آفتاب.

چون غرض اصلی «از»* جنگهای دوسردار مجاهد شیرصولت است، [و] اگر بخواهیم «شرح»* مطالـب این دو سال، و اغوای آقایان سوء را شـرح بـدهم رشتهٔ مطلب از دست خـواهد رفت، اختصاراً عـرض شد از مقدمهٔ حوادث دو سال؛ تـا مطلب دستگیر شود کـه چه قسم این گـرگان غنم صورت خون بیچاره‌ملت را ریختند؛ وچقدر خون ناحق، به ناحق گفتن این شیاطین انس، ریخته شد؛ و چقدر مالها به یغما رفت؛ وچقدر نـوامیس و عرضها به باد فنا شد.

■ چنانچه نوشته شد، از ۲۳ شهر جمادی‌الاولـی ایـن آقایـان مستبد نیابتاً به سرکردگی ظلام، حکمران سیاسی گردیده حکم بـه قتل و غـارت اهالی مظلوم و بیچارهٔ تبریز نمودند. در پیوست. تـا عصر تنگ آن روز، غوغای قیامت‌آشکارا بود، وروز **بیست وچهارم** به همینطورحمله‌ورگشته [= گشتند]. سالار ملت و مشروطه، جناب باقرخان در خیابـان و سردار ملت و مشروطه، جناب ستارخان درامیرخیز مشغول دفاع و نزاع گردیدند و مشغول شدند «در»* هر دوجانب میان خودشان و دشمنان به‌سنگربندی. بحقیقت که در این واقعه، این دو شخص محترم و غیور در مدافعهٔ دشمنان بجان کوشیدند وجنگهای دلیرانه و شیرانه با معاندین دولت وملت‌نمودند و اسم بزرگی درعالم گذاشته به شرافت ابدی نایل و فایز.گشتند و اهالی مظلوم تبریز را ازگرگان تیز دندان محفوظ نموده و نگذاشتند بیدق ظلـم و استبداد دیگربار، افراشته گردد. انشاءالله در مقام خود، نوشته می‌شود، ولی لابداست وقایعی که در این ایام شده به تحریر درآید [تا] بعد از این، آیندگان بدانند چه زحمت کشیده [شده] و چه جوانان جان داده [اند] تـا مشروطه به‌دست آمده است.

اجمالاً تفنگچیان شتربان و سواره‌ها، کـه لشکر مستبدین و ظـلام بودند وبرملااعتنا به‌حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف نمی‌کردند، بنای‌سنگرریزی گذاشتند. الی غـرهٔ شهر جمادی‌الثانیه، روز و شب، بـازار خـونریزی و گیردار جنگ گرم بود، و جمع کثیری از طـرفین مقتول گشت؛ تـا اینکه بویوك خان، پسر رحیم‌خان، به امـر خائنان دولت و بـه حکم آقـایـان مستبدین تبریز، از اهر حرکت کرده با هزار سوار جرار در باغ‌صاحبدیوان قرار گرفته بنای راهزنی و قطع طریق نهاده مترددیـن را لخت مـی‌نمود. و بغیر از سواره، جمع کثیری از اهـالی قراجـه داغ، شتردار و الاغ‌دار و

* زاید

غیره همراه آورده بود که اموال غارت شده‌را حمل ونقل قراجه‌داغ نمایند.

چون [= با اینکه] اهالی بیچارهٔ باغمیشه در اول امر تسلیم آقایان مستبدین شده بودند و سند آزادی گرفته در بغل داشتند، شب اول، بیوک‌ـ خان امر نمود باغمیشه را غارت نمایند؛ علی‌التخمین، بقدر دویست خانه، با خانه‌های کلانتر مرحوم و آن خانه‌هایی کـه بیدق سفید اسلامیه را زده بودند، غارت کردند و به کسی ابقا ننمودند. این غـارت را فوری دادنـد ردیفها [یی] «را»* کـه آورده بودند حمل نموده به اوطـان خـود رسانیده معاودت کردند ـ گویا عرض و ناموس و خون تبریزیان به [= برای]این بیدینان حلال است.

■ در دویم شهر جمادی‌الثانیه، بویوک خان، به اغوای حاجی ابراهیم صراف، که در اسلامیه بود وبا مستبدین همجلیس بود، از راستهٔ خیابـان، به‌هیئت اجتماعیه، جلوریز، عزم شهرنمودند. جناب سالار در پشت‌سنگری که در میان خیابان بسته بودند، باکمال شجاعت، ایستاده آنقدر خودداری نمودند که سواره‌ها بمثال سیل بی امان، به نزدیکی رسیدنـد؛ آنگاه امـر فرمودند توپ را خالی وشنلیك تفنگ نمایند. مجاهدین شیر صولت«یاعلی» گویان حمله‌ور گشته گلولهٔ تفنگ را باریدند و حمله و شلیك دشمن‌رابازی شمردند. بویوك‌خان شکست یافته، بعضی داخل بـاغ‌حـاجی‌ابـراهیم‌آقـا صراف گشته، و بعضی رهسپار باغ صاحبدیوان شدنـد. مجاهـدین ازعقب رسیده داخل باغ حاجی ابراهیم آقا صراف گشته با سواره‌هـا معاملهٔ تفنگ را خوب کردند: دراندك ساعت، تخمیناً هفتاد نفراز سواره‌های بویوك‌خان مقتول گشته و عدهٔ کثیری مجروح گـردیدند. ایـن دفعه بعوض غـارت، کشته‌های خود را حمل به قراجه داغ کردند.

بویوك‌خان مأیوس‌شده، افتان وخیزان، معاودت به باغ‌صاحبدیوان نمود. چون راهزنی شغل این طایفهٔ شریر بـود، بنای دزدی گـذاشتند؛ و هرکاروان و رهگذران را لخت می‌نمودند؛ که بالمره راه آذوقه از آن‌جادهٔ بزرگ بریده شد. و اهل شهر از [مشاهدهٔ] غارت باغمیشه، سخت‌ایستادگی نمودند و [این] سبب بلوای بزرگ [ی] شد.

چون پسر رحیم‌خان بنای غارت و راهزنی گذاشت، اقـدامات ملت در باب مطالبهٔ حقوق خود زیاد شده جد و جهد نمودنـد در حفظ حقوق و

* زایا

مال و جان و عرض و ناموس، تابه معرض نلف نیامده و بخوبی ایستادگی «می»* نمایند. و بیوك‌خان، پسر رحیم خان، هرچه درقوه داشت مضایقه نمی‌نمود؛ چنانچه [= چنانکه] پانصد نفر شتر کوردرلوها و تاج احمدیها را که از ترکمان خریده می‌آوردند، گرفته و ضبط کرده [= کرد] وایشان هم چقدر پول دادند وشترها را پس گرفتند.

■ در سیم و چهارم جمادی‌الثانیه، تفنگداران شتربان و سواران ضرغام و شجاع نظام حمله‌ور گشته خانهٔ جناب شمس‌العلماء و جناب‌اجلال‌الملك، و خانه و حجرهٔ جناب امین‌التجار را ــ که در سرای حاج میرمحمد حسین‌آقا اصفهانی می‌باشد و از خانه به حجره‌اش راه دارد ــ تاراج نمودند. از مخلفات و مال‌التجاره که بسیاری فرش کرمان وتبریز بود، ومبالغ کثیری از جواهر ونقود به یغما رفت.

■ چند روز پیش از این، حاجی میرزا محمد، برادر کوچك حاجی میرزا کریم امام جمعه، و میرزا رضا، آدمش را مجاهدین گرفته، در خانهٔ آقا میرابوالحسن مجاهد محبوس [ساخته] بودند. جنازهٔ یك نفر قصاب‌خیابانی در خانهٔ جناب حاج میرزاحسن آقا یافته شد که آتش زده وسوزانده بودند. آدمهای قصاب که مجاهد بودند، رفته از آقا میرابوالحسن، حاجی میرزا محمد را گرفته به عوض خون قصاب، به قتل رسانیدند. میراسماعیل، پسر آقا سید علی قاری مشهور [به] «محکمه شاگرد»، [که] درخانهٔ حاج میرزا حسن مجروح شده بود، چشم از جهان پوشید.

در این ایام، بعضی خوش ظاهر، از راه شیطنت، شریك ظلمه‌ها بلکه صاحبان همهٔ ظلم و استبداد شده و به سواره‌های قراجه‌داغ و مرند و تفنگچیان شتربان وقره ملك می‌گفتند: «ای مؤمنین، در قتل و غارت این بابیها مضایقه ننمایید؛ همهٔ ماملك این بیدینان به‌شما حلال است.» ملاحظه کنید که به این سواره‌ها، که شغلشان دزدی است و نماز و روزه وعقدنکاح نمی‌دانند، «مؤمن» می‌گویند و امر به قتل و غارت می‌نمایند ــ دیگر ایشان مضایقه خواهند کرد؟ نه‌والله! ــ لیکن به اهالی مظلوم تبریز خاك بسر، که خودشان محسنات مشروطه را به آنها بیان نموده و از شاه [فرمانش را] گرفته‌اند، حال «مارا»* بجهت مشروطه گفتن، اسم بابی گذاشته‌اند.

* زاید

پایین

نقشه راسته خیابان و حمله آوردن پسر رحیم خان با سواران خود و جنگ مجاهدین خیابان با ایشان

و نقشه باغ مجاهدین و اردوی دولتی



به رضای خاطر، درباریان مستبد دست از شریعت بریده و چنگ به حبل ظلم زده گویا به معاد اعتقاد ندارند؛ عیش دو روزهٔ عالم فانی را غنیمت شمرده و آخرت در نظر ندارند. ـ این گفتگو در زبان اهالی ورد شده.

ماحصل آن که: رحیم خان چون خبر شکست شدن [= خوردن] سوارهها را شنیده خشمناک شده[بود] «و»* به‌بیوک‌خان تلگراف نموده به‌اهر خواسته و سخت‌تندی و تلخی کرده بود که: «همهٔ این سوارهها را به کشتن دادی!» پس از آن، خودش با یکهزار و دویست نفر سوارهٔ خونخواره ویك فوج سرباز قراجه داغ و دو عراده توپ وقورخانه عازم تبریزشده با دبدبهٔ زیاد وارد باغ صاحبدیوان گردیده، اهالی استبداد را از ورود او روحی تازه و فرحی بی‌اندازه رخ داده، و همگی به دیدن و خوش آمدنی وی دویدند و خندان و شادمان از آمدن این لشگر جرار به منزل خودشان مراجعت نمودند.

رحیم خان خودش سرکردهٔ بزرگ آذربایجان بود، و حکم درباریان مستبد به این شده بود که در قتل و غارت، به هیچ وجه خودداری و مضایقت نرود، و [وی] شهر تبریز را تا تواند زیر و زبر نماید؛ آن بودکه بنای راهزنی و چپاولی به اطراف قریه‌ها برده [= گذاشته] راه آذوقه را مسدود کرد. و آقایان حکم فرمودند که فتح‌الله آسیابان رفته آبهای‌آسیاها را برداشته [= بردارد]؛ آسیاها ازکار افتاد و هرچه آرد و گندم مردم بود برداشته به اردوی رحیم‌خان بردند. به این جهت، نان در این روزها بسیار کمیاب شد. و در این روزها تفنگچیان شتربان و سرخاب و سوارهٔ قراداغ و مرند، که در آنجا منزل کرده بودند، علی‌الغفله، هجوم آورده از دم توپخانه‌الی حوالی «گوی مسجد» هرچه دکان وبازار بود غارت‌نمودند؛ به قرار ششصد باب دکان و مال وکسبه به یغما رفت و تخمیناً دویست‌هزار تومان مال مردم بیچاره تاراج شده و دست خالی شدند. ومخصوصاً ازاین فقره‌آقایان‌مستبدین بسیاردلشاد بودند. وانجمن مساوات هم‌که درآنجابود، او هم به‌یغما رفت.

■ در دویم و سیم جمادی‌الثانیه، [چون] آقایان مستبد دیدند که فی‌الجمله به اهالی گوشمالی حاصل شد، آدم فرستادند [که]: «هرکس در [= بر] بام خود بیدق سفید بزند در امان خواهد شد. و در این روزها،

* زاید



نعش جناب سپه دار که سید قهارا پاره نماید
وارتو برگشته بر ارک دولتی میاید
ارک دولتی

سوارهٔ قراجه‌داغ، که با رحیم‌خان تازه آمده بودند، در محلهٔ مارالان، بقدر چهل خانه تاراج کردند. در این روزها حاجی ابراهیم صراف و جناب‌حاجی محمد تاجرباشی روس وجمعی از معارفین اهل محلهٔ خیابان رفته پیش‌جناب سالار و او را به زدن بیدق سفید راضی نمودند. و وی نیز لابداً به تدلیس وحیل آقایان سوء، به زدن بیدق استبداد [اقدام‌و] به ملاحظهٔ دیگر، اسلحهٔ مجاهدین خیابان راگرفته تسلیم تاجرباشی کرده، ورحیم‌خان با دبدبهٔ‌زیاد، وارد شهر گشته درباغ شمال دولتی منزل کرد.

سواره‌های رحیم خان در محلهٔ نوبر، بنای دست درازی گذاشته اسباب و مخلفات برای خودشان جمع می‌نمودند و در محلهٔ نوبر و خیابان سواره گذاشته [بودندکه] هرکس می‌آمد و پی‌کار خود می‌رفت، به بهانهٔ اسلحه جویی، هرچه بیچاره ازپول وساعت داشت از او می‌گرفتند. ونایب غلامعلی، فراشباشی نوبر، هم در پیش رحیم‌خان بلی‌بلی [گو] شده یك به یك مردم را نشان می‌داد که: «فلان مجاهد و فلان روزنامه‌نویس است و فلان از اعضاء انجمن بود.» تا اینکه خانهٔ کربلایی علی‌مسیو را غارت کردند و پسرش را گرفته و محبوس نمودند. و از انجمن اسلامیه، سرداران بزرگ ظلام به هرمحله بیدق سفید فرستاده و امرکردند: «بزنید! هرکس بیدق سفید نزند خانه‌اش تاراج و خودش مقصر دولت شده و سرش را خواهند برید.» چون در جمیع محله[ها] از اهل استبداد هست، در بعضی محله، فوری بیدق سفید برافراشتند ـ غلغله و آشوب در این صورت، به شهر درافتاد.

■ در این بین که در پاره‌ای محلات و در بعضی از خانه‌های محلهٔ خیابان و نوبر، مستبدین بیدق سفید زده بودند، جنرال قونسول تشریف بردند به‌پیش جناب ستارخان سردار ملی وگفتند که: «به باقرخان یك‌بیدق روس را دادم، او در امان دولت روس است؛ یکی‌را هم به‌تو ـ که جوان دلیری ـ می‌دهم تا درامان دولت روس باشی.» جناب سردار فرمودند که: «من درزیر بیدق جناب ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام و بیدق ایرانم، بیدق شما به‌من لازم نیست، ومن ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد، و امروز به فضل خداوند بیدق اسلام و ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام در دست‌گرفته و همهٔ بیدقهایی که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهم کرد. اگر شاهنشاه ایران به من سیاست فرمایند نوش خواهم کرد. ابداً ملت ازحقوق‌مشروعهٔ خود دست نخواهندکشید. مگر من واهالی تبریز به دولت علیه ایران‌یاغی

ارک دولتی

... وتفنگ سواره اهار را میگیرند

در باغ شمال

نقشه اسکوپه باغ شمال در حین ... [illegible]

شده‌ایم که در زیر بیدق شما پناهنده شویم؟ ما می‌دانیم و پدر تاجدار ما و بس.» این بفرمود و برخاسته با چندتن مجاهـد رفتند و جمیع بیدقها را قلم نموده، برانداخته و مراجعت به منزل خود نمودند؛ وکمرهمت به‌میان‌زده مهیای دفاع و نزاع گشتند وخوفی ازکثرت مدعی بردل شریف راه ندادند. [چون] جناب سالارباقرخان دیدندکه به‌این [= او] خدعه و مکر کرده‌اند، اگر فرصت یابند هر چه ازدستشان درآید [= برآید] خواهند نمود، تفنگها را به‌دست آورده به‌مجاهدین دادند وبنای سنگربندی گذاشته ازاطراف‌محلهٔ خیابان، مشغول دفاع شدند، و جناب سردار در امیرخیز، «کـه»* درمقام جنگ ایستاده بودند.

■ **از ۲۴ شهرجمادی‌الاولی الی ۱۲ جمادی‌الثانیه،** روزوشب، مشغول جنگهای هولناك شدنـد. همه روزه فتح ونصرت به جـانب جناب سردار بود. در این مدت بیست‌روز، دویست نفر سوارهٔ قراجه‌داغ، وبیست نفر سوارهٔ مرند، و پنجاه نفر از شتربانی [ها] تخمیناً بـه قتل رسیدند، و از مجاهدین من جمیع‌الجهات، دوازه نفر به درجهٔ سعادت مظلومی رسیدند.

■ **در یانزدهم شهرجمادی‌الثانیه،** اهالی محله‌جات که در مسجد صمصام‌خان جمع می‌شدند، جناب مشهدی میرکریم ناطق جماعت مسجدرا برداشته عازم خیابان شدند. درعرض راه به‌هرکسی ازسواره وسربازملاقات می‌کردند، اسباب و اسلحه‌اش را می‌گرفتند؛ تاوارد خیابان شدند، به‌جناب سالار گفتند: «ما آمده‌ایم بادشمن دعوا نماییم. اگر مرده باشیم [= کشته شویم] به حکم علماء نجف، مظلوم واقع شده‌ایم بلکه شهید؛ اگـر بکشیم بازبه‌حکم حضرات علماء، مأجوریم.» جناب سالارفرمودند: «ابداً به‌زحمت وجنگ ملت‌راضی نیستم. مامجاهدین تارمق دربدن داریم، مدافعه خواهیم کرد ونخواهیم گذاشت به‌جان ومال شما آسیبی رسیده شود.»

■ دراین اثنا خبرآوردند چندنفرسوارهٔ قراداغی‌کمین کرده‌که‌تیراندازی نمایند. مجاهدین برخاسته بـه مقابل ایشان رفته [= رفتند.] از دو جانب تیراندازی شده [= شد.] دفع نمودند. جناب سالار ملت را عودت داده بـا مجاهدین به‌جانب باغ عزم نمودندکه رحیم‌خان را از آنجا خـارج نمایند.

* زاید

از سه جانب باغ حمله‌ور گشته به انداختن گلولهٔ تفنگ و بومب [پرداختند.]رحیم‌خان وسواران،سراسیمه، روبه گریز نهادند. رحیم خان که خودش را رستم ثانی مـی‌پنداشت، هرچه هست و نیست ازمخلفات واسباب آشپرخانه وآبدارخانه وتوپ وقورخانه‌بود، ـهمه‌راریخته‌ازطرف جنوب‌باغ روبه گریزنهاد،ازهول و وحشت به‌عقب خود نگاه‌نکرد. مجاهدین‌رسیدند و دیدند چایی در [روی] سماور دم کشیده و پلو در آشپزخانه پخته؛ ریخته و گریخته‌اند. همه‌اش به تصرف مجاهدین درآمده و رحیم‌خان تا باغ بـانگ [= بانك] روس عنان پس نکشیده درآنجا خودداری [= توقف] کرده، در نفس آخر، درباغ بانگ روس آرام گرفت و پناهنده گردید.

چون وجود دشمن‌جان وعرض وناموس ازشهر خارج شد، همهٔ اهالی محلات به خاطر جمعی، بنای گردش گذاشتند. اگرچه بازار وفلان [دایر] نبود، لامحاله [انسان] یقین می‌کرد که درکوچه مـرا [= اورا] سواره یـا سرباز لخت نخواهد کرد.

[وقتی‌که] رحیم‌خان «که»* از آن طرف شهر خارج شد و محله‌جات از دشمن مصفی گردید، از محلهٔ شتربان، سواره‌ها واهل شتربان همه روزه سنگر بسته وخانه‌ها را سوراخ کـرده دلیرانـه پیش آمده به جنگ مشغول می‌گشتند؛ وهمه روزه از چنگال شیران صدمه دیده، جگرسوخته، معاودت می‌کردند. وروزی نمی‌شد که چند نفر ازسواره‌های قراجه‌داغ ومرند کشته و به خون آغشته نگردیده باشد.

چون از درباریان به سرداران بیرحم حکم می‌رسید کـه سواره‌ها را ترغیب نمایید به دعوا، و به غارت مال تطمیع نمایید؛ سواره پـی در پـی ـ به طمع مال مردم‌که درباریان حکـم داده [اند] ـ بـدون اجـازه البته، می‌آیند [= می‌آمدند.] روز بروز برتعداد ایشان افزوده می‌شد.

دراین هشت روز، علی‌الاتصال، جنگ بود و اتصالاً گرما گرم جنگ. از صدای تفنگ گوش آسمان گرفته شده بود، و هر روز اهـالی بیچاره به [= در] مسجد تاجرباشی ارمنستان جمع شده برباعث این فتنه وفسادلعنت می‌کردند. جناب حاجی‌شیخ علی‌اصغرواعظ و مشهدی میرکریم ناطق‌مردم را امربه صبر می‌نمودند.

و رحیم‌خان مغرور بعد از ایـن شکست، رفته در بـاغ صاحبدیـوان منزل کرد. چون به‌وعدهٔ حکومت آمده بود، به ملت [قاصد] فـرستاده خبر

* زاید

داد که: «اگر امروز و فردا تسلیم شده و به زیربیدق من آمدید فبها، والا شهر را با توپ خراب خواهم کرد.» در عوض جواب، این دو سرکردهٔدلیر [آدم] فرستادند چند عرادهٔ توپ‌آورده در محلهٔ امیرخیز و خیابان گذاشتند.

■ **در چهاردهم شهر جمادی‌الثانیه**، رحیم‌خان و ضرغـام نظام و حاجی فرامرزخان و سایرسرکردگان قراجه‌داغی وسواره‌های ایشان وشجاع نظام وسام‌خان وحاجی موسی‌خان مرندی باسواره‌های خودشان وتفنگچیان سرخاب و شتربان و قره‌ملك، به‌سرکردگی نایب‌حسن و نایب کاظم واصغر گوش بریده با اجتماع تمام، ازچهار جانب،حمله‌ورگردیده ازجانب سلاح‌خانهٔ امیرخیز و شتربان، و از کوچهٔ للك‌لر، و از جانب کوچهٔ حضرت سید ابراهیم، و میدان‌کاهفروشان و بازارچهٔ شتربان به‌طرف دروازهٔ اسلامبول، امیرخیز را به‌چهار موجهٔ غـرقاب درانداختند؛ از صـدای تفنگ و پریدن گلوله‌های توپ، فضای تبریز را از بلا لبریز نمودند.

■ و امروز وقت‌صبح، جناب سردار- از خوش‌اعتقادی‌که دارند- بیدقی [راکه] به‌اسم صاحب‌العصر، عجل‌الله فرجه، درست‌کرده بود، دادند ببرند در انجمن مقدس ایالتی نصب کنند. صحن انجمن و کوچه‌ها مملو بـود از اهالی؛ برای زدن‌بیدن شادمانی می‌نمودند. جناب‌آخوند ملاغفار چرندابی از مصائب جناب ابوالفضل (ع) روضه خوانده دعا و ثنا نمودند، و بیست نفر مجاهدکه سرکردهٔ ایشان جناب کـربلایی حسین‌خان [بود] به‌فـرمودهٔ جناب سردار، مستحفظ بیدق انجمن شدند.

چـون چند روز پیش از آن، سواران و الواد شتربان از بـازار حمله [= آوردند] انجمن مقدس را تاراج نمایند، چون مستحفظ از مجاهدین در آنجا نبود، به‌خاطرجمعی، به‌غارت مشغول شدند، یکمرتبه ازمجاهدین قره‌آغاج و ویجویه خبردار شده حمله‌ورگشته دو نفر را از پا درآورده، و باقی فرارکردند؛ لهذا بعداز مراجعت وفراغتشان ازنصب بیدق مزبور، مدعیان [= مسببان] ایـن غوغـای عـالمسوز عداوت زیـاد نـموده گفتند: «مـا می‌خواهیم اسم مشروطه را بـرداریم [= براندازیم]، و [با اینکه] چندی پیش، فرستادیم انجمن‌را غارت‌کردند، باز اینها مشروطه می‌گویند و دوباره بیدق در انجمن می‌زنند. نباید بگذاریم ملت آرامی حـاصل نماید.» [لـذا] بعد از نصب نمودن بیدق، یك ساعت نکشید [کـه] این غوغای قیامت به شهر درانداختند؛ و حال آنکه ـ چنانکه عرض شد ـ در اول امر، خود این

آقایان مستبدین مشروطه را گرفتند. اگر فی‌الواقع بد بود چرا گرفتند، و اگر خوب است پس چرا مشروطه‌طلبان را می‌کشند و جان و مال و عرض و ناموسشان را حلال می‌شمارند؟

■ بالجمله جناب‌سردار ازهرجانب، با مجاهدین شیردل جواب اینگونه لشکرقوی پنجه‌را می‌دادند. چنان غوغای محشردرتبریزهویداگشت‌که مرد وزن«از»* بزرگ‌وکوچك، وصغیر وکبیر،ـبیچارگان‌به‌هم‌خورده وسراسیمه، به‌هرجانب می‌رفتند. یکی‌استغاثه به‌خداوند قهار می‌کرد، و یکی به‌حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل می‌شد. اهالی مظلوم ازدست ظالمان وغریدن توپهای آتشفشان، زنبور سان، به‌هرطرف پراکنده و پریشان‌گشته برباعث این فتنهٔ بزرگ لعنت می‌کردند.

بالجمله توپ راکشیده بودند به‌دامنهٔ‌کوه سرخاب و طرف سلاخ‌خانه، از آنجا پی در پی گلولهٔ توپ‌را به‌سر اهالی امیرخیز و ویجویه وچستدوزان می‌باریدند. از جانب محلهٔ سیلاب‌که مابین شتربان و امیرخیز واقع است، به‌قرار صدنفر سوارهٔ قراداغی، جلوریز، حمله‌ورگشتند. شش نفرمجاهد در یك بالاخانه سنگرکرده بودند که از اهالی سیلاب بودند. از بالاخانه خارج شده صدا می‌نمایند: «اگر به‌طمع‌مال می‌آیید ماکاسبیم [=فقیریم]، نیایید. ایشان گوش نداده حمله‌ور می‌شوند. تفنگچیان چاپك [=چابك] دست از همان بالاخانه شنلیك می‌نمایند؛ بدون امان، در یك آن، بیست و دو نفر سوارهٔ خیره‌سررا ازاسب انداخته قدنحس ایشان را باخاك یکسان می‌نمایند. [مهاجمین] از آن سیلاب شکست یافته از پشت درهٔ دیگر حمله‌ور گشته و ازاین طرف یك تیرتوپ به‌بالاخانه می‌اندازند. گلولهٔ توپ یك‌طرف بالاخانه را خراب می‌کند. مجاهدین دیگر توقف را در آنجا جایز ندانسته و پایین آمده و می‌خواهند سنگر علیحده بسازند که سواره‌ها از آن دره پیش آمده مجاهدین را تیرباران می‌نمایند. مجاهدین باز در آن تنگنای چند نفر سواره را از زین حیات پیاده می‌کنند تا اینکه سیدحسین قصاب‌که جوان دلیر ونام‌آوری‌بود با تیر تفنگ سواره‌ها مظلوم می‌شود. دیگران گریخته، وسواره‌ها ریخته آن کوچه را بالمره غارت نموده حتی اهل و عیال آن بیچارگان را عریان می‌نمایند، و از جانب مقبرهٔ سید ابراهیم و میدان‌کاهفروشان چند خانه و باغچه را سوراخ نموده به‌کاروانسراها داخل شده [= می‌شوند]که

* زاید.

یك طرف مرکز جناب سردار بود. و از این طرف دربند۱ عیرانچی همچنین چند خانه و باغچه را سوراخ کرده تا پیش روی انجمن حقیقت بەسرکردگی حسین پاشاخان، [تا] پسری رحیم‌خان، [می‌روند و] از دو جانب، جناب سردار را احاطه نموده گلولهٔ تفنگ پنج تیر را بمثل تگرگ، بەسر مجاهدین می‌باریدند [= می‌بارند].

جناب‌سردار با [= و] مجاهدین شیرصولت که اینگونه‌روز را غنیمت می‌شمردند، غرق دریای آتش شده عدوی بیشمار را نشانهٔ گلوله ساخته و چند بمب بەجانب دشمن انداختند، و بازار جانبازی گرم شده از ظهر همین روز تا غروب‌آفتاب، صحرای محشر درآن عرضهٔ تنگ آشکارا بود؛ تااینکه حسین پاشاخان یك گلوله بەجانب سردار می‌اندازد. بحمدلله گلوله بەدیوار می‌خورد. جناب سردار چون آن‌جسور را می‌بیند می‌فرماید: «حال ازشست من بگیر!» تفنگ را بەجانب آن دلیر خالی می‌نماید. حسین پاشاخان بایك سوارهٔدیگر بەزمین‌افتاده دل‌رحیم‌خان‌را همچون زخم کارگرخود می‌سوزاند.

سواره‌ها که مثل مور وملخ آن‌کوچه وسراها را پرکرده بودند [وقتی] دیدندکه‌کشتگان ایشان از حدگذشت و سرکرده بەخاك و خون غلطیده‌شد، نعشهای‌کشتگان‌را برداشته ناگهان بەطرف شتربان روان شدند. دراین‌گیر- و دار، دوازده نفر سواره در طویلهٔ‌کاروانسرا ـ که [دیوارش را] سوراخ کرده گلوله می‌انداختند ـ فوراً در محاصرهٔ مجاهدین شیردل می‌مانند؛ سه‌نفرشان باگلولهٔ تفنگ ازپا درافتادند؛ یکی مظفر قراجه‌داغی‌بودکه ازجملهٔ سواران مأموران قراجه داغ شمرده می‌شد. هفت نفر دیگر تفنگهای خود را تسلیم نموده اسیر شدند.

وقت غروب آفتاب، نور و ظلمت از یکدیگر جدا شده، عرصهٔ محشر برچیده گشته، از رعد و برق توپ و تفنگ اهالی خلاصی یافتند، و آرامی حاصل شد. در این روز جهانسوز از مجاهدین چهار نفر بەدرجهٔ مظلومیت رسیدند، و بەقرار پنجاه نفر از سوارهای رشید مقتول‌گشت. جناب سردار دادند آن سه نفر را غسل وکفن نموده دفن‌کردند.

رحیم‌خان [که] چنان می‌دانست‌که در یك حمله تبریز را زیر و زبر خواهد کرد، چون روز فقرهٔ باغ، و جنگ این روز را دید، ملاحظه نمودکه دعوای نهنگ است نه بازی بچه؛ و مجاهدین شیر صولت هرگز از تلاطم دریای لشکر دشمن روگردان نمی‌باشند و همچون سد اسگندر [= اسکندر]

۱. کوچه

از تهاجم فوج یأجوج و مأجوج ایستادگی دارند و برق تفنگهای ایشان بسیار جهنده‌تر است؛ مصلحت چنان دیدند با بعضی آقایان مستبدین که آدم فرستاده سه روز مهلت بگیرند که صلح داده شود؛ و حال آنکه پولتیك بود که شکسته‌های خودشان را ببندند و استعدادکامل حاضر نمایند.

■ در روز **۱۳ و ۱۴ و ۱۵ شهر جمادی‌الثانیه** دعوا نشد. واسطهٔ ایشان آمده [= آمد]؛ و جناب سردار این‌معنی را می‌دانست که می‌خواهند استعداد جمع نمایند. با همهٔ این [= با وجود این] مهلت را جایز دانسته و دادند؛ ولی شمه‌ای از احوالات دیگر عرض‌شود:

■ .چند روز پیش از این فقره، ملت جمع شده تلگرافی قریب به‌این مضمون به اعلیحضرت همایونی نوشته و نمودند: «پدر تاجدارا، تواریخ عالم نشان می‌دهدکه اهالی غیور تبریز الی حال، یاغی دولت علیهٔ ایران نشده و به‌دیگر دولت اطاعت‌نکرده. مگر ما عیال شما نیستیم که این‌ظالمان مستبد و سرکردگان بیعار ما را می‌کشند و اموال ما را غارت می‌نمایند.» چون تلگرافخانه ضبط بود، از تلگرافخانهٔ کمپانیه به‌اطلاع قونسولها به طهران مخابره شد و جواب نیامد. معلوم است عرایض مظلومانهٔ ملت را درباریان مستبد به‌خاکپای همایونی نمی‌رسانند. و اگر تلگراف ملت‌هم‌برسد و جواب آید، در تبریز نخواهند داد؛ چنانچه [= چنانکه] وقتی‌که در باغ شمال جناب سالار به‌رحیم‌خان حمله برد و او هم که خود را باخته بود و ندانسته [= ندانست] ازکجا خودش‌را برهاند؛ درآن اثنا تلگرافات طهران در زیر مسند بجا مانده بود؛ از آنجمله.تلگرافی به‌این مضمون در جواب تلگراف فوق بودکه: «رحیم‌خان، من راضی نیستم وحکم نکرده‌ام‌که ملت را بکشی و اموالش را غارت نمایی. همینقدرکه اشرار گرفته شود، با کسی کار نداشته باشی و شهر را آرام نمایی.»

در این مقام، چند مطلب مهم هست‌که اهالی می‌گویند: اول اینکه اعلیحضرت همایونی درتلگراف فرموده‌که اشرارگرفته شود؛ [ظاهراً اشرار] در حضور ایشان و در نزد درباریان مستبد، سرکردگان مجاهدین [هستند] که جان‌نثار ملت، و رؤسای انجمن مقدس و واعظان ملتند؛ ولی در باطن و واقع امر، درنزد خداوند جلیل و صاحب عصر امام زمان عجل‌الله فرجه، این‌آقایان مستبدان دین‌فروش وسرکردگان دزد و درباریان خاین می‌باشند. اگر امام عصر صلوات‌الله علیه و آبائه حاضر شود، عرصهٔ عالم را از لوث

اینگونه ظالمان که‌مخرب‌شریعت احمدی‌صلی‌الله‌علیه وآله، وپامال‌کنندگان دوستاران‌وشیعیان‌حیدرکرار وفروشندگان مملکت‌ایرانند، پاك‌خواهدفرمود.

و دیگر، اگر رأی شریف همایونی براین قرارگیرد که به‌رعیت ظلم نشود و مال کسی به‌غارت نرود، این ظالمان نخواهند گذاشت؛ چنانچه [= چنانکه] بعضی درباریان‌مستبدعلناً به‌حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف ناسزا می‌گویند؛ و حال آنکه ایشان نایب امام علیه‌السلامند؛ چنانچه [= چنانکه] احکام ایشان‌را درخصوص مشروطه [که] تلگراف‌فرموده‌بودند که: «حامی مشروطه حمایت‌کنندهٔ امام زمان علیه‌السلام است، و محارب آن دشمن امام» در طهران به‌دست آورده، به [= با] آن‌کلام‌الله مجیدکه خودِ شاه و درباریان [بدان] قسم خورده و مُهر کرده بودند، ــ همه را سوزاندند. دیگر اینگونه «خائنان شریعت و ملت» خداناشناس نمی‌گذارند که رأی مبارك شاه به‌این علاقه‌گیردکه عدل و مساوات درمیان عموم ملت ایران [برقرار] بشود؛ یا اینکه این مستبدان که از خون جگر مسلمانان صاحب قریه‌ها و دارای آلاف [و] الوف شده‌اند، نمی‌گذارند مجلس عدلیه برپا شود، و صاحبان تیول و مواجب بیجاکه از دسترنج رعایا و برزگر، مالك ملك و صاحب عیش و عشرت، و فاعل و مفعول، و شارب کونیاك و عرق، و بازندهٔ شطرنج و گنجفه و سازندهٔ مجلس مطرب [اند] دیگر راضی شوند مجلس شورای ملی جمع شود یا انجمن ایالتی‌که «نهی از منکر» را جاری می‌نماید. یا صاحبان غله و انبار و مالکان املاك غصبی‌که یك‌حُصه از هشتاد و شش حصه قریه ابتیاع نموده و به همه‌اش صاحب شده [اند]، صاحبان املاك در بیابان جفت می‌کشند[1]، و این عاصیان هرروز به‌حمام می‌روند و به خودشان عطر می‌زنند، در هرجا به‌زن صاحب جمال و مال صاحب شده وعیش می‌نمایند، از اندرون باکمال متانت بیرون آمده بیچاره عوام رعیت [در مقابل‌شان] رکوع می‌نمایند و دستش [= دستشان] را زیارت می‌نمایند، راضی می‌شود [= می‌شوند] که روزنامه‌نویسان قبایح اعمال آنها را بنویسند تا اینکه آزادی بشودکه‌کلمهٔ حق را هرکسی بگوید، در منابر، واعظان متدین پرده از روی کارشان بردارد، یا در مجلس عدلیه ملك غصبی راگرفته به‌صاحب ملك رد نمایند؟

هرقدر اهالی غیور تبریز در مقام مشروطه‌طلبی سخت بایستند اینها نخواهندگذاشت. ایمان‌که اول‌مرتبه رفته وسیاهی معاصی‌نقطهٔ سفیدی‌ایمان

۱. شخم می‌زنند.

را پوشیده و قلب معکوس شده ابداً از اینگونه اشخاص عمل حسنه سر نخواهد زد و هرگز رحمی در دل این ظالمان [پیدا] نخواهد شد؛ چنانچه [= چنانکه] تا به‌حال، بیست روز است که بیجهت وبدون سبب وبی گناه، گلولهٔ توپ وتفنگ به‌سر اهالی بیچارهٔ تبریز می‌ریزند. مرد وزن درکوچه‌ها و خانه‌ها به‌گلوله، می‌افتند و مقتول می‌شوند.

ای نشستگان اسلامیه، این‌کودکان معصومان [= معصوم] چه‌گناه دارند؟ و این زنان بیچارگان [= بیچاره] چه تقصیر کرده‌اند [که] درمیان چادر شب، گلوله به‌سینه‌اش [= سینه‌شان] می‌خورد و درکوچه می‌افتد [= می‌افتند] و جان تسلیم می‌نماید [= می‌نمایند]. شما می‌گویید ما مسلمانیم و می‌گویید ما عاقلیم؛ آیا چگونه راضی شدید که در عرض این مدت بیست روز، تا چه اندازه [= تا این‌اندازه] قتل و غارت شد، وچقدر خون شیعهٔ اثنا عشری مذهب بناحق ریخته شده و چقدر ناموس به‌باد رفته و چقدر مال مردم غارت‌گردیده. چطور در روز قیامت به‌این مظلومان، در حضور جناب رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم و در پیشگاه خداوند قهار جواب خواهید داد؟ مگر به‌روز حشر قائل نیستید؟ مگر جواب بدهید که ما به‌خواهش درباریان مستبد رضا دادیم؛ درآن وقت مالکان جهنم‌دست از شما برخواهندکشید (!).

و دیگر به‌همه اهالی معلوم شدکه شراره ازکجا برخاست وعالم آتش گرفت، و به آقایان [هم] واضح شد [که] با همهٔ این قتل و غارت، ملت دانستندکه از اینها شده است [و] دیگر پرده‌بردار نیست [و] تعیش ایشان دیگر دراین شهر و در این‌مملکت [ممکن] نخواهدشد- اگرچه دولت‌مستبده شود؛ به‌خیال خودگذاشته‌اند[1] [هر] چقدر رمق در بدن دارند، سعی نمایند در خرابی‌این شهر، که چشم‌ممالك ایران‌است: «آخرت نسیه است، حکومت ری نقد؛ هیچ عاقل نقد را به‌نسیه نمی‌دهد»- به‌قول عمر سعدلعین، شاهد حال بعضی این آقایان مستبدین شده است. اینگونه‌گفتگو در میان اهالی و ناطقین بسیار بود. چنانچه [= به‌محض اینکه] سه روزمهلت تمام شد«و»* قورخانه ازمراغه- که شاهزاده‌فرمانفرما برای‌امروز دخیره برده‌بود- رسید.

■ از **هفدهم شهر جمادی‌الثانیه،** رحیم‌خان و سایر سرکردگان مهیای جنگ دولتی‌گشته توپها ر[1] به‌دامنهٔ‌کوه سرخاب کشیدند، امیرخیز

۱. تصمیم‌گرفته‌اند. * زاید

[را] که مرکز جناب سردار است، نشانهٔ گلوله‌های توپ ساختند. از غریدن توپها وآمدن گلوله‌های شرانمبل۱ و خمپاره‌های دوزخ لهب، و لوله در نه قبهٔ فلك افتاد. از این جانب، جناب سردار فرمودند توپها را در باغ حاجی صمد مرحوم گذاشته روبه‌جانب دشمن کرده خرمن خرمن از دهن توپهای آتشفشان آتش به‌جان دشمن‌می‌انداختند. روزها معاملهٔ اهالی با توپ بود و شبها استراحت دربستر سنگرها با تفنگ.

■ الی **بیست و ششم شهر**، روزگار اهالی و مجاهدین غیور بدین منوال گذشت. جناب سردار و جناب سالار از این سنگر به آن سنگر رفته سرکشی می‌فرمودند ومجاهدین‌را از حمله بردن منع می‌نمودند تا از روباه‌بازی گذشته شیرگیر شوند. وجمعی ازسواره‌ها درمابین ده روزمقتول‌شدند، و ازتدابیر جناب سردار،که درفنون‌حرب ماهرند، آسیبی به‌مجاهدین‌نرسید.

و جماعت هرروز در مسجد صمصام‌خان جمع شده، جناب حاجی‌شیخ علی اصغر و مشهدی میرکریم ناطق نطق نموده و اهالی را ساکت وازقبایح استبداد و شرکاء ظلام واز محسنات مشروطه بیان می‌کردند. دراین روزها جناب آقامیرزا حسین واعظ‌که از ترس جان در زیر بیدق فرانسه متحصن بود، به‌میان اهالی درآمده وگفت‌که: «خون من ازدیگران رنگین‌تر نیست؛ تا چه وقت صبر نمایم.» وایشان هم به‌منبر رفته با مواعظ دلپذیر دل‌اهالی را آرام می‌نمودند. وآقایان تجار [هم‌که] هریکی درگوشه‌ای نشسته منتظر فرج بودند، [وقتی] دیدندکه دراین عرصه، جان و مال سهل است عرض و ناموس خواهد رفت، تشریف آوردند در مسجد کوچك ارمنستان- که اصل مسجد صمصام‌خان این است- جمع شدند و تلگرافی بتوسط سفرای دول به اعلیحضرت همایونی نوشتند، از تلگرافخانهٔ‌کمپانی عرض حضور شاهنشاهی نمودند قریب به‌این مضمون؛- ماحصلش این بودکه: «ما تجار وعموم‌کسبه با دول خارجه داد و ستد داریم. چنانچه اینطور قتل و غارت‌که سرکردگان عشایر و سرداران مقیم اسلامیه می‌نمایند «اگر»* فرمان [ش] از طرف اعلیحضرت همایونی باشد، اجازه فرمایند ما از دست عیال خود گرفته از این مملکت رفته درخارجه مسکن‌نماییم، یا [اگر]که از این سرداران است، قدغن نمایند زیاده از این ما را پایمال ننمایند. ماهاکه یاغی دولت نیستیم؛ درسر حقوق خود،که مشروطه است، ایستاده‌ایم... انتهی.»

۱. در موارد دیگر، شرابینل آمده است. * زاید.

ای بسیار دور است که ملت بیچاره هزار تلگراف متظلمانه بنمایند و جواب آیـد! وزراء مستبد؛ درباریان ظلمه، و وکـلای مجلس مخفی؛ کی خواهد رسید؟ اگر رسیده شود [= برسد]، شاه جوانبخت رأیِ شریفش به گوشمال ملت شود [= باشد]، جواب نخواهد آمد. اگر [هم] شاه جواب بدهد، تلگراف در دست دشمن جان و مـال چه وقت به‌ملت خـواهد رسید؛ چنانچه [= همانطورکه] جواب نیامد.

■ در **۲۲ جمادی‌الثانیه** اهالی غیور تبریز ملاحظه نمودندکه علمای شهر: حاج میرزاحسن و حاج میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاج میرزا کریم امام جمعه وشیخ عبدالرحیم کلیبری و حاج‌میرزا ابوالحسن سرخابی‌و سایرصاحب محکمه‌ها درانجمن اسلامیه باآقامیرهاشم-که مؤسس این بلوای بزرگ است-؛ رحیم‌خان سردار نصرت وشجاع نظام مرندی و ضرغام نظام و سایر سرکردگان ظلام قراداغ ومرند و هجوان- باوجود این آقایان-ملت را قتل و غارت می‌نمایند، وبا غمیشه و مغازه‌های مجیدالملك و سرمارالان و قوری چای شتربان و امیرخیز، اقلاً نصف بازار به‌غارت رفت، و دهات اطراف شهر پایمال وچاپیده گشت، وجوانان به خون خود غلطیده شد[ند]، وکودکان و زنان در کـوچه‌ها و خانه‌ها به‌گلوله افتاد [ند] ، چنان صلاح دیدندکه بـا هیئت اجتماعیه صدای «یا علی»کشان، بروند به اسلامیه و به آقایان عارض شوندکه: «این چه خـاك است درباریان ظلام به‌سرما ریخته است [= ریخته‌اند]؟ شماها رئیس ما و دادرس فقرایید؛ و همه اوقـات در ایام سختی، به‌آستانهٔ شما آمده و دادخواهی خواسته‌ایم. بس [= پس] ای آقایان، چرا به‌فریاد ما نمی‌رسید؟ این‌سرکرده‌ها همه روزه درخدمت شماست [= هستند] تلگراف در دست شماها؛ به‌شاه جـوانبخت، پـدر تاجدار ما ، عرایض ملت را برسانید و مارا از این مهلکه نجات دهید.» به‌این خیال، به قرار دوهزار نفر از سادات و اصناف و فقرا با صدای بلند یا علی گویان، در دستشان کـلام‌الله مجید روانه شدند، تا نزدیکی دروازهٔ سرخـاب رسیدند. صدای «یاعلی» و «یا صاحب‌الزمان» شهر را فروگـرفته بود. ناگاه از دو جانب آن معبر، از پشت بامها، آن بیچارگان را هدف گلولهٔ تفنگ‌ساختند. دریك شنلیك چهل وهشت نفر از سادات و فقراء، کلام‌الله در دست، گلوله خورده به‌زمین افتادند و به‌خون خود آغشته گشته، جان شیرین خود را در روی خاك تسلیم نمودند. مابقیِ ناله‌کنان، گریخته ازآن مهلکه خودراکنار کشیدند و کشتگان بیچاره در آنجامـانده به‌دست صاحبانش نرسید. معلوم

است مسلمانی است؛ دفن خواهند کـرد. در این روز، در میان اهالی شهر، عالمی دیگر شده، در خانه‌ها و کـوچه‌ها ناله و فریاد واحسیناه بـود؛ دیگر بعداز این زبان ملت بسته خواهد شد.

■ در این ایام، [چون] بعضی از مردان باغیرت و کارآزموده دیدندکه این امر مهم به‌عبث [= بسادگی] اتمام‌پذیر نخواهدشد ودعوا طول خواهد کشید، و حـالا از طهران متواتراً خبر می‌رسدکه اردو و قورخانه حـرکت می‌نماید وشاهزاده عین‌الدوله حکمران آذربایجان‌شده از اردبیل سواره‌های شاهسون‌را خواهد آورد، واقبال‌السلطنه درماکو و خوی تدارك لشکرکشی می‌نماید، خواستندکـه مجاهدین تبریز را هـم قاعده‌ای بگذارندکه به‌قاعدهٔ نظام شود. چون جناب سردار و جناب سالار، شب و روز، در فکر جنگ و دفاع بودند وآنی آسودگی ازجنگ نداشتند، نمی‌توانستند به‌قواعدمجاهدین رسیدگی فرمایند لهذا بدین قاعده قرارگذاشتندکه هربیست نفر یـا بیست و پنج نفر مجاهد را یـك سرکرده معین نمایند. به‌دلخواه مجاهدین، سرکردهٔ ایشان را معین‌کردندکه آن بیست نفر مجاهد در اطاعت آن سرکرده شوند؛ در فشنگ‌گرفتن وشام و ناهار و خرجی‌گرفتن، او را بشناسند، و به‌هرجاکه می‌روند در دعوا با او باشند.

جمیع دستجات معین شد، و نامهای ایشان را نوشتند و قرارگذاشتند فشنگچیها، یکی در امیرخیز و یکی درانجمن ایالتی و یکی در ارك دولتی و یکی در خیابان باشد. هرقدرپوست [= پوکهٔ] فشنگ، مجاهدین می‌آورند به‌رئیس فشنگچیها، به شمار، بدهند در عـوض، فشنگ پرکرده بگیرند ـ به اطلاع سرکردهٔ خود.

چون‌ملت مخارج مجاهدین‌را می‌دادند، و هرروز یکهزارتومان بلکه زیاد [تر] مخارج مجاهدین بود، خواستند درپول ملت، حیف و میل نباشد؛ از هرمحله یـك نفر، و از تجار دوازده نفر، یك کمسیونی تشکیل دادندکه تنخواه ملت به‌آن کمسیون جمع شود و در دفتر دخل و خرج، ثبت شود ـ تحویلدار علیحده. قرازگذاشتند سرکـرده‌های مجاهدین از کمسیون، مخارج یومیهٔ مجاهدین تابع خود را دریافت نماید و به‌آنها بدهد. و اسم ایشان در دفترکمسیون ثبت شده، و [هر] چندنفر تابع دارد، نوشته بودند.

به‌این قرار، بسیار منظم‌شد؛ هم حساب فشنگ معین شد، وهم حساب خرج ناهار وشام قراولان سنگرها، وهم مقرری مجاهدین. تا الی آخر بدین قرار رفتار دارند. و مهر مخصوص درکمسیون درست کـردندکه به‌آن مهر

تنخواه گـرفته شود تا دیگری دیناری بدون مهر، از ملت نگیرد. و جناب سردار و جناب سالار اعلان فـرمودند اگر یك مجاهد از کسی یـك شاهی بخواهد، ندهد و فوراً آن‌شخص آمده اظهار نماید، تا آن مجاهدرا به‌سزای خود برسانیم. و قرارگذاشتند مجاهدین دسته به‌دسته، در سنگر معین خود، بیست وچهار ساعت شب و روز قراول‌کشد؛ فردا دستهٔ دیگر بیاید، پس‌فردا دستهٔ دیگر. و هرسه شب یا چهار شب، به‌قـرار نوبه، یك دسته «و»* دو شب یا سه شب در خانهٔ خود استراحت نماید. در وقت لـزوم، همه‌اش در سنگرهای خود حاضر شود.

■ خط دعوا، که از سر «خیابان» و قوری چای «که»* گرفته است الی سرپل‌آجی، ازجانب باغمیشه- سرحد ششگلان- ازدروازهٔ باغمیشه به‌کوچهٔ مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد [ادامه یافته] از آنجا گـذشته، از میدان صاحب‌الامر، دروازهٔ شتربان را، ازمیدان کاهفروشان قطع‌می‌نماید، ازسرحد محلهٔ امیرخیز وشتربان می‌گذرد تا الی‌سرپل-که یك‌فرسخ و نیم راه است.

از دو جانب، درجمیع بندر [= معبر] ها سنگر بسته شده- لامحاله دویست سنگر خواهدشد. ازآن طرف، تفنگچیان شتربان وسرخاب، وسوارهٔ قراداغی و مرندی، شب و روز، قراول می‌کشند؛ ازاین جانب، مجاهدین. و درشاهراههای شهر، مجاهدگذاشته شده. بغیراز این، سنگرها مستحفظند. و در جانب مغرب شهر، قره‌ملکها [= قره‌ملکیها] کـه معاندند، در آخر محلهٔ قره‌آقاج و آخر محلهٔ حکم‌آباد، درپیش روی قره‌ملکها چندسنگر بسته شده، و از مجاهدین قراول می‌کشند- بانوبهٔ مخصوصی‌که عرض شد. واین فقره را عرض‌کردم تامطلب، درست به‌دست آید و غائبین بدانندکه چگونه مجاهدین در زحمتند و در تبریز بلاانگیز چه قیامت است.

■ مجملاً، روز جمعه الـی عصر، آرامی بـود؛ صدای توپ و تفنگ نمی‌آمد. چنانچه چهار ساعت به‌غروب مانده‌شد، از جانب شتربان، شروع به‌جنگ شده، ازصدای توپ وتفنگ فضای تبریز لبریز گشت. دراین‌روزها، درباریان به‌سواره و پیادهٔ قراداغ، که سپردهٔ رحیم‌خان، و سوارهٔ مرند، که سپردهٔ شجاع نظام بـودند، قناعت نکرده، اردویی از طهران- کـه یك فوج ملایری بود- باتوپ وقورخانه، به‌سرداری سهام‌الدوله، روانه‌کرده بودند؛

* زاید

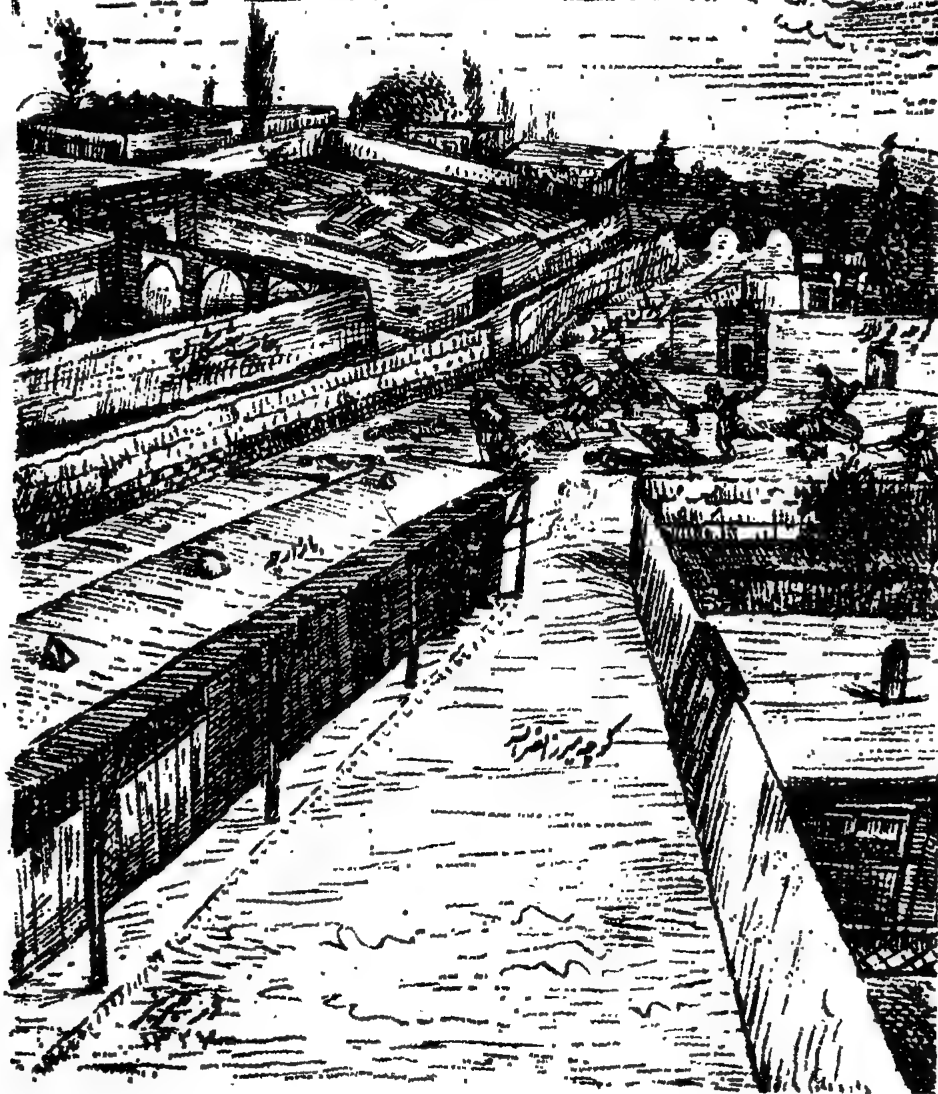
رسید و رحیم‌خان را قوت بازو شده و [او] جمعی از پیاده و سوارهٔ ایشان، و جمعی از سواران خود و مرند، دراین روز، روانهٔ عالاقاپو نموده‌که از جانب امیرخیز، جناب سردار را مشغول به‌جنگ نمایند. از آنجا سواره و پیاده یورش برده، داخل محلهٔ خیابان‌شده (= شدند) بلکه دستبردی‌نمایند و با جناب سالار مشروطه، عوض [= تلافی] باغ شمال به‌عمل آید.

در این‌گیر و دار، به‌حکم سرداران، از ارك، دو تیر توپ به‌میدان توپخانه: درب عالاقاپو خالی نمودند. سواره و پیاده به‌هم خورده سراسیمه داخل بازارچه گشته [= گشتند]. مجاهدین شیرگیر، که درکمینگه ایستاده آماده بودند، شنلیك تفنگ نموده [= نمودند]. [از مخالفان] جمعی مقتول و جمعی دستگیرشدند، و بقیه راه فرارگرفتند؛ و از جانب امیرخیز، به‌امر جناب سردار، مجاهدین شیردل زانو به‌زمین‌گذاشته تیراندازی خوب نموده و دشمن را عقب نشانیده و جمعی را به‌خاك هلاك در انداختند. آفتاب غروب، و حریف مغلوب شد.

شب شنبه بیست و ششم جمادی‌الثانیه

مجاهدین در سنگرهای خود، چون ستارگان ثوابت، قراول می‌کشیدند، تا صبح شنبه ۲۶ [شد] و آفتاب طلوع نمود. آنچه به [= برای] سرداران معاندین طرح و نقشهٔ دعوا را کشیده بودند، به‌آن نقشه، یورش آورده [= آوردند]که شهررا غارت‌نمایند؛ فوجی از ششگلان ـ دروازهٔ باغمیشه، حمله‌ورگشته داخل‌کوچهٔ تولللار شده بنای غارت گذاشتند. جناب سالار خبردارگشته قدری مجاهد به‌کوچهٔ قوللار روانه [کردند]، و خودشان با قدری‌مجاهد، به‌دروازه حمله‌ورگشته، دراندك زمان، سوارههارا پس‌نشانیده با تیر دلدوز تفنگ، دوانزده نفر، پشتهٔ غارت در پشت، از پا درآورده [= درآوردند]. شکست فاحش، مجاهدین [را] دریافته به‌جانب سرخاب گریزان شدند. تا به‌حال، درکوچهٔ تولللار سنگر نداشتند، امر فرمودند در آن‌کوچه‌ها نیز سنگر بستند و مستحفظ از مجاهدین‌گذاشتند تا صدمه‌ای از مخالفین به‌ایشان، دیگر نرسد. و ازجانب امیرخیز، ازجمیع سنگرها وبندر [= معبر] های وی [= آن] ـکه یکی پیش مسجد آقاباقر است، دیگری از میدان کاهفروشان ـ سوارهٔ بیحد و شمار، با یك عراده توپ جلو ته‌پر، آمده در دویست قدمی مرکز جناب سردار، توپ راگذاشتند، و سواره‌ها و شتربانیها بامها وکاروانسراهای این جانب را گرفتند، و فوجی از جانب پشت مقبرهٔ سید ابراهیم، داخل دربند علی‌عیرانچی مشهور ـ که روبروی

نقشه کوچه تولا که سواره رحیمخان غارت نموده میبرند و مجاهدین تیرباران
میایند و مال غارت شده را از دست ایشان گرفته و می کشند



انجمن حقیقت است۔ شده، و جمعی‌از جانب کوچهٔ لکلر درآمده، ماحصل، از شش جهت، اطراف جناب سردار را احاطه نمودند.
جنگ درگرفت؛ مجاهدین اگرچه یك عشر «در»* عدهٔ دشمن نبودند، استقامت کرده، مشغول تیراندازی شدند. به‌هیچ وجه، از زخمهای پهلو۔شکاف، هردو لشکر، قدم پس نمی‌گذاشتند. و توپ مخالف در آن نزدیکی، منزل سنگرها را خراب، و دلها راکباب می‌نمود. درمقابل ایشان، توپهای جناب سردار، که در باغ بود، جنگاه [= جنگ‌گاه] را درست نمی‌گرفت، ولی به‌بعضی کاروانسراها، [که] مشرف بود، خالی می‌کردند.
و رحیم‌خان برای قتل پسرش، دلسوخته شده، این دعوا را خودش برذمه گرفته و قدغن کرده [بود] اگر سواری قدم پس بگذارد، با گلوله بزنند؛ و قرارگذاشته بودکه امروز بایدکار جناب سردار را به‌آخر رسانند. لهذا از طرفین، چنان دعوای سخت شدکه دل آدمی پاره می‌گشت. صدای توپ و تفنگ گوش آسمان را کر نموده، ولوله و آشوب روی جهان را گرفته بود.
ازاین دعوای هولناك، اهالی‌را آرامی نبوده، از آمدن گلولهٔ تفنگ، درکوچه‌ها تردد مشکل‌بود. پس،آنهایی‌که درمیدان جنگ‌باشد [= باشند] چگونه خواهد شد [= خواهند بود]؟ بالجمله بازار جانستانی در آن روز تیره، الی عصر تنگ، قایم و برقرار شد. از توجه حضرت امام عصر، عجل‌الله فرجه، شکست به جانب معاندین افتاده روی به‌گریز نهادند. هفتاد و هشتاد نفر از سواره و شتربانی مقتول‌گشت، واز مجاهدین چهار نفر به‌درجهٔ مظلومیت رسیدند و دو نفر در بازارچهٔ دروازهٔ اسلامبول: در اول شنلیك، کربلایی محمدعلی قصاب وکربلایی حسین حمال، که در آنجا به‌کسب وکار خود مشغول بودند، تیرخورده به‌قتل رسیدند.

روز یکشنبه بیست و هفتم

از طرفین، دعوای توپ افتاد. از نعرهٔ توپهای اژدها هیبت، عرصهٔ محشر هویدا گشته در کوچه‌ها و عمارات، از دهشت گلولهٔ توپ، نشستن ممکن نبود. و امروز، عبدالله سلطان، سرکردهٔ قراخانلو، از تبریز می‌گریزد،که زخمدار بود، درعرض راه، به‌چپاول‌کنندگان ملاقات می‌کند و می‌گوید،در عوض غارت،گلولهٔ توپ وتفنگ‌هست،نروید، جان‌روندگان درمهلکه‌است.

* زاید

در سابق، «که»* جناب سردار هفت سواره‌را دستگیر فرموده بودند. قونسول روس به دیدن سردار آمده [جناب سردار اسرا را] به وی داده بودند، مجاهدین برده به قونسولگری سپردند. و رحیم‌خان آدم فرستاده، خواسته و قونسول نداده. دو باره خود جناب سردار آدم فرستادند که[آنها را] به گماشتگان رحیم‌خان‌رد فرمایند؛ اگرچه اسیران ما را ایشان ندادند.

امروز، از توپها صدمه‌ای به این جانب نرسیده بود. در این ایام، اینقدر توپها که به این طرف انداخته‌اند، چیزی نشده مگر درکوچهٔ کربلایی محمد حسین مسگر، سوراخ شده، و سر دیوار گچپزخانه‌ای شکاف گشته، والسلام. گلوله‌ها همه به‌جای خالی افتاده، از برکت توجه امام عصر، عجل‌الله‌فرجه، آسیبی نرسیده، و اگر دعوای روزشنبه را ملاحظه نمایی، از کثرت اعداء وقلت اعوان وانصار جناب سردار، و شکست آن دشمن قوی، یقین حاصل می‌کنی که از حمایت حضرت ابوالفضل‌العباس، علیه‌السلام، است. در عده، به هر ده نفر سوارهٔ قوی هیکل، یک نفر مجاهد ناآزموده کار نمی‌رسید.

روز دوشنبهٔ ۲۸ شهر جمادی‌الثانیه

چون‌رحیم‌خان دیدکه سوارانش درپیادگی، حریف مجاهدین نیستند، خواست تا باحیله وتزویر بلکه شکستی داده و به جگر خون شدهٔ خود آب سردی بپاشد. بتوسط حاجی ابراهیم صراف ـ که امروزها از اسلامیه آمده پیش رحیم‌خان، و خودش را واسطهٔ حیله‌های رحیم‌خان قرار داده، وجمیع خیال فاسدش در پیشرفت امور رحیم‌خان است ـ آمده که: رحیم‌خان می‌خواهد صلح نماید واهالی آسوده شوند. عقلای ملت و جناب سردار و جناب‌سالار گفتند، دیگر این مطلب صلح نمی‌خواهد. اگر فی‌الواقع، رحیم‌خان آمده است شهر را آرام نماید و محکوم به‌حکم است به امرصلح، از جانب‌دولت بیاید در دیوانخانه بنشیند وامر شهر را اصلاح نماید. [درحالی‌که] درمحلهٔ شتربان، بامفسدین نشسته اینگونه میکرهای فریبانه [= فریبکارانه] به‌میان می‌اندازد. وگذشته از این، حالا طرف ما دولت شده می‌گوید که مشروطه نباشد. ومابه‌حکم محکم حضرات‌حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، می‌گوییم‌بایست دولت ما مشروطه شود. و خائنین دولت و علماء سوء و اهالی ظلم در یک طرف، وملت‌با علماء نجف دریک طرف. رحیم‌خان، سرکردهٔ دزدان چه‌کاره

* زاید

است صلح نماید. اینگونه مزخرفات به گوش ما نمی‌رسد [= نمی‌رود]. و خود رحیم‌خان فعلاً مقصر دولت وملت است [و] می‌خواهد به این مکرها از دست ما خلاص شود. اینقدرخانه‌ها را پسر خبیثش به‌یغما برده؛ وخودش [هم] که آمده است بغیر از چپاول چیز دیگـر نکرده. میان ما و او واسطه و صلح، گلولهٔ توپ وتفنگ خواهد شد ان‌شاءالله. چنانچه [= چنان که] از باغ شمال، با دست به هم زدن، او را خارج کردیم، بعد از دادن گوشمال بسزا، از خود شهر نیز، به همان قسم، بیرون خـواهیم کرد. و حاج میرزا حسن مجتهد راهـم ـ کـه در [= بر] دوش قره‌ملکها به شهر وارد شده و شهر آرام را چنان فتنه‌انگیز [= فتنه آلود] نموده که هزاران خون ناحق از فتنهٔ او در این شهر ریخته خـواهد شد ـ ان‌شاءالله، ازتوجه امام عصر، عجل‌الله‌فرجه ـ به‌الاغ تیزرو سوارکرده خارج خواهیم نمود. هکذا با سایر مفسدین، بـه همان قرار رفتار خواهد شد. و مشروطه، که شاه مرحوم داده و شاه حالیهٔ ما امضا فرموده، صاحب خواهیم گشت [و] از دست نخواهیم داد.

ساعت یك از دسته[1] گذشته، ناگاه صدای توپ قلعه کـوب و شنلیك تفنگ ازهر دوجانب برخاست. مجدداً درتبریز عرصهٔ محشر آشکارا گردید. از یك جانب، گلولهٔ توپ شرانمیل [= شرابینل] و از یك طرف، گلولـهٔ خمپاره ازهوا می‌آید، وگلوله‌هایش بعضی درهوا و بعضی در زمین‌متلاشی گشته، پارچه‌هایش به اطراف پراکنده شده، به‌مثال پرمرغ، صدا مـی‌دهد. و گلولهٔ تفنگ، با صدای زنبوری، به آن جانب و این جانب، می‌رود، و از صدای توپ و خمپاره و تفنگ و آتش افشانی ایشان، رعد وبرق آشکارا گشت. اهالی غیور تبریز در میان صاعقه غرق شده، تا الی غروب آفتاب، از طرفین، گرما گـرم آتش افشانـی بود و مضایقه از هیچ جـانب نشده، با اینهمه غوغای عظیم وبلوای بزرگ، از این طرف به‌کسی صدمه وآسیبی نرسیده بود، گویا خداوند حافظ، حفظ فرموده است. ازسواره‌ها وشتربانیها خبری نشد.

[تا] امروز، که **دوشنبه ۲۸ شهرجمادی‌الثانیه** می‌باشد، سی و چهار روز است، علی‌الاتصال، دعواست؛ حتی شبها آرامـی نمی‌شود، و در بندر [= معبر] های شهر، از طرفین، سنگربندی می‌شود. ناطقین در منابر می‌گویند: این علماء سوء فراشباشیهای دربـاریـان ظـلام، اینهمه سوارهٔ

۱ـ «دسته» یعنی دوازده ساعت گذشته ازاذان مغرب.

قراداغی وشاهسون ومرندی، وسرباز ملایری را به‌شهر راه دادندوآوردند که خانه‌ها به غارت رود، و بازار و دکاکین تاراج گردد، و اهالی را به‌قتل رسانند، و مشروطه را ـ که عین عدالت و باعث قوام و دوام بنیان دولت، و سبب اتحاد و اتفاق دولت وملت است ـ [از میان] بردارند [و] در این عالم‌کون و فساد دو روزه، به خواهش نفس نحس خودشان زندگانی وعیش نمایند. اگرچه رجال دولت، ازوزراء وامراء و سردار و میرپنجه وسرتیپ، هرچه ظلمه هست، راضی نیستند که دولت مشروطه شود، ولی ایشان حق دارند؛ دروقت استبداد، باقوهٔ ظلم، مال بیچاره ملت‌را به‌صد اسم‌می‌گرفتند که صاحب کرورها شده‌اند. در خزینهٔ دولتی، حبه و دیناری پیدا نمی‌شود اما در [تصاحب] ایشان ملیونها هست. آقایان علماء، شمارا چه‌سبب‌شده؟ آخر، شما می‌گویید: «ما حجج‌الاسلامیم و در مسند شریعت نشسته‌ایم، مائیم که شرع احمدی را رواج دهنده‌ایم.» پس چرا با این ظلام، همدست‌و همزبان وهم مشرب شدید و آنها را به‌شهر آوردید، مال وجان ما را حلال دانستید، و حکم دادید قتل وغارت نمایند، و این لامذهبان را به‌ماها جری کردید. و حال آن که ما به همهٔ ماانزل‌الله اقرار و اعتقاد داریم، و شیعهٔ اثنا عشری هستیم. چه رواست که ارمنیها در امان باشند، [اما] برای‌آنکه ما مشروطه می‌خواهیم و تابع شریعت می‌باشیم، مارا قتل وغارت نمایند. آقایان اهل دنیا، شما هرچه کردید ما را زبان بسته بود؛ نمی‌توانستیم بگوئیم. حال‌که آن وقت شد حرف حق‌گفته شود، اگرچه دربارهٔ شاه‌باشد، «دیدیدکه»* قبایح اعمال‌شماگشاده خواهد شد؛ ازقبیل احتکارگندم، وتملك به املاك غیربدون حق، و خوردن مال صغیر بعد از وصی شدن، وخوردن تمام وکمال ثلث میت را، و ذادن ثلث میت به بعضی اشرار و الواد ـ که قوهٔ شرارت شما باشند ـ و در ظاهر کج کردن گردن به تزویر و نرم سخن گفتن با دولتمندان وبی‌اعتنائی درحق مظلومان، و جمع کردن وجه‌سادات و فقراء که بیچاره عوام مریدان از وجه خمس و مال امام به شما داده بودند، و گرفتن رشوهٔ مخفی، و حکم ناحق دادن، و پوشاندن لباس زنانهٔ فرنگ به‌زنان خود دراندرون، و خوردن بره‌ها وجوجه‌ها از تعارفات‌ظلمی فقرای رعیت، وگرفتن ودادن ربا، و همجلیس [شدن] با اشرار، و تملق به ظلام سبیل‌دار روی ترش اکراد وبی اعتنایی به‌مؤمن، ازکبر وغرور،وتوقع بوسه‌دادن از [= بر] دست نامبارك ـ معلوم است‌که اگرکسی نبوسدچه‌ها

* زاید

خواهد دید. کدام صفات حسنهٔ شما تقریر شود؟ حال، خون ومال ملت را، در مشروطه خواهی، مباح می گویید، و حال آنکه اول خودتان گرفته‌اید. چرا پشیمان شدید؟ به شما چه می‌دهند؟ می گویند گندم بالا خواهد رفت. و می گویند هرچه می‌خواستید می‌نمودید، حال،دسته بسته‌اید؛ نگذاریداین امر شریف پا بگیرد. ماحصل، نظر «واعظین»* در تقریر قبایح ظـلام نیست ـ خواه‌معمم وخواه مکله بوده باشد ـ اصل مقصود در نوشتن این ورقه‌ها، بلوای بزرگ تبریز، و فتوحات جناب سردار مشروطـه ستارخـان، و جناب سالار مشروطه باقرخان، و زحمت کشیدن و غیرت ملت ومجاهدین است که چه زحمتها کشیده و جان نثاریها .نموده مشروطـه گرفته و حفظ می‌نمایند، تا در روزگار بـه یادگار بماند؛ و در اعصار آتیه، اولاد وطن قدر ومنزلت مشروطه را بدانند که هزاران خونها ریخته شده، و کرورها مـال به غارت رفته تا ایـن حریت و آزادی محفوظ مانده.

اگر شمه‌ای از فقرات ظلم آقایان مستبدین نـوشته شود، ازصد، یك [= یکی] به مقام تقریر و تحریـــر نیامده ونخواهد آمــد. ظلمهای اینها، چنانچه [= چنان‌که] همه روز درمنابرمی گویند، درهرساعت یکطورجلوه‌ـ گر می‌شود؛ چه قسم تحریر خواهد شد! اگرچه تشبیه ناقص برکامل جایز نیست، ولی حدیث شریف را در این مورد، عرض می‌نمایم: از امام،علیه‌ـ السلام، پرسیدند که «قرآن» چه‌معنی دارد، حضرت فرمودند، معنی امروز را می گویی یا معنی فردارا؟ عرض کرد، فدای تو باشم، مگر قرآن امروز معنی دیگر، و فردا معنی دیگر دارد؟ فـرمودند، قرآن [را] در هر ساعت، معنی دیگر هست. پس، الی قیامت، ظلم ظالمان «را»* هـرساعت، نوعی علیحده خواهدشد. الی آخر، به‌این نعمت عظمی، که مشروطه است،گرفته و حفظ گشته به ایشان رسیده، شکر نمایند، وبـر شهیدان و به زحمتکشان این زمان، رحمت بخوانند و بر ظالمان لعنت بگویند.

بالجمله، تا امروز در بازار زد و خـــورد زیـاد هست. جناب سردار می‌خواهند بازار وکاروانسراهای تجارتی در دست ملت شود [= باشد]؛ و عمل حفظ بازار را جناب سردار و انجمن ایالتی به کـربلایی حسین خـان باغبان، که جوان دلیر و شجاع و امین است، مفوض فـرموده‌کـه بمرور، به‌دست آورده وحفظ نماید، واز شراشرارمحفوظ ماند. لهذا روزی‌نمی‌شود که در بازار از مجاهد و سواره، زخمدار و مجروح نباشد [= نشود]. اکثر

* زاهد

«از»* سواره‌هاکه بجهت تاراج، داخل بازارمی‌شوند، مجاهدین تیراندازی، و سواره‌ها به عوض [= مقابله به‌مثل] می‌نمایند. از صدای تفنگ وواهمهٔ گلوله، به بازار داخل شدن، امکان ندارد؛ وبسیاری از سواره‌ها در بازار به‌قتل می‌رسند. وسنگرهای مختصر دربازاربسته شده. اگر محکم‌سنگربندی شود، بازار محفوظ خواهد شد. کسبه از بازار مالها را خالی می‌نمایند. [به] بازارنزدیکی میدان صاحب‌الامر، که‌دردست شتربانیها وسواره‌هاست، رفتن ممکن نیست؛ تاراج می‌نمایند. آنها [= آنچه] که‌دکان شتربانیهاست محفوظاست؛[زیرا]تعارف‌می‌دهند به‌تفنگداران [ومحتوای] دکان‌رامی‌برند. ماحصل، بیچاره اصناف بازار به مهلکه افتاده‌اند. دربازار امنیت نیست که رفته شود [= بتوان رفت].'

امروز پاشابك قره‌آغاجی مجاهد، که جوان دلیر و در بازار زخمدار شده بود، وفات کرد. و امروز فوج ملایری، که از طهران آمده بودند، [چون] دیدندکه بیچاره‌ها حریف این میدان نیستند، همگی به ازدحام، تمام تفنگها را ریخته به خیابان آمده و به‌جناب سالار تسلیم شدند، و جناب ایشان دو شبانه روز آنها را مهمان کرده مرخص کردند. همه به اوطان خود رفتند؛ و سایر اشرار آذربایجانی هم از شاطرانلو متفرق می‌شوند.

روز سه‌شنبه ۲۹ شهر جمادی‌الثانیه

جناب سالاربا مجاهدین شیرپنجه، از بازارچهٔ خیابان، و سواره‌های‌معاندین و تفنگداران دو محله، از جانب سید حمزه و ششگلان یورش آورده، از ظهر تا دو ساعت به‌غروب مانده، گلولهٔ تفنگ را به سر یکدیگر مثل‌باران می‌باریدند. مجاهدین غیور، طایفهٔ شریر را الی خیابان مجیدیه پس نشانده و هشت نفر ایشان به خاك هلاك افتاده و دوازده نفر زخمدار گشته [= کشتند] [ومجاهدین] مغازه‌ها را به تصرف درآوردند.

در این گیرودار از عقب، به سوارهٔ معاندین کمك آمده، مجاهدین‌را تیرباران شدید می‌نمایند. از مجاهدین، چهار نفر، که یکی عباس نام [و] و یجویه‌ای بود، به درجهٔ مظلومیت رسیده و در افتادند، و سایرین حال را چنین دیده، کشتگان و زخمداران را برداشته برگشتند. دو باره سواره‌ها مغازه‌هارا به تصرف درآورده، اموال خارجه وداخله را غارت کرده به‌قرار یك کرور بلکه زیاده، مال برده و ضایع نموده، و بدان عمارت بیقرین آتش زده و خراب کردند.

دراین گیرودار، توپهای دوزخ لهب از سنگرهای گوی‌مسجدو ارك

به جانب سرخاب انداخته می‌شد، و از جانب سرخاب و دامنهٔ کوه، توپ به جانب ارك و کوی مسجد می‌انداختند. و مباشر این دعوا شجاع نظام مرندی بود، و این شخص را یك آدم شریر و شرابخوار و بسیار بد عمَل می‌گویند.

در این ایام، چند مرتبه در دست [یك] زن شراب گرفته شده که به [= برای] این نامرد می‌برد ـ چون ارمنستان در این جانب بود و مردم [= مردان] نمی‌توانستند بیایند، زن فرستاده است. وهمین شجاع نظام مرندی بسیار به خون ملت تشنه بود و ساعتی آرام نداشت؛ گاهی از بام اسلامیه وگاهی از مناره‌های مسجد صاحب‌الامر، با تفنگ مخصوص ده تیرآلمانی، گلوله بـه سر ملت می‌بارید. گاهی سواره می‌فرستاد از کنار ارس فشنگ می‌آوردند، وگاهی سواره به [= برای] غارت می‌فرستاد. اجمالاً، نه‌شب آرام بود ونه‌روز. وملت بیچاره بسیارنفرین بروی می‌کردند. ظلمهای‌رحیم خان چلبیانلو از یاد مردم فراموش شد. و پسر بزرگش در مرند، گاهی به آذوقه مانع بود. گاهی از مجاهدین قفقازیه «و»* بعضی را می گرفت‌وحبس می‌نمود و پیاده و سوارهٔ عابرین را لوخت [= لخت] مـی‌کرد و هر چه از دستش می‌آمد در بارهٔ ملت مضایقه نداشت.

■ چند روز است از بازار آنچه به تصرف مجاهدین آمده [و] کربلایی حسین خان باغبان رسیدگی دارد، امـن است، و مـال مردم در حفظ؛ ولی اصناف‌بقدرامکان، اشیاءدکاکین‌رابرداشته درکاروانسراهای‌تجارتی‌می گذارند. و امروز قرارگذاشته بودند سفیران دراین خصوص، یك جوری سخن رانند ولی نخواهد شد؛ حرف بی‌ثمر است.

وامروز ازطهران مراسله آمده‌بود؛ به‌اشاره نوشته بودندکه‌وقوعات دشت‌کربلا درروز عاشورا، در طهران هویدا شد. وازتبریز به‌شهرهای‌دیگر تلگراف کردن ممکن نیست؛ جهت این کـه مـرکـزهـا همـه بسته شده، و مراسله فرستادن‌که [درآن] احوالات این شهر پرغوغا نوشته باشد، امکان ندارد. در پستخانه‌های بلاد و شهرها مفتش گذاشته‌اند [که] به هر مراسله ملاحظه می‌نمایند، بغیر از عمل تجارتی حرف دیگری نـوشته باشند، ضبط می‌نمایند. خبرهای شهرهای ایران به یکدیگـر بسته شده است. هـر گونه حوادث در شهرها پوشیده ومستور مانده، جلو [= سررشته] بالمره‌دردست

* زاید

ظلام است و تبریز را می‌خواهند بالشکرکشی وبا توپ و تفنگ وقوهٔ جبریه به زیربیدق ظلم واستبداد درآورند. چنانچه [= همانطورکه] اسم «مشروطه را از دولت بعضی آقایان سوء وظلمهای بی‌اندازهٔ درباریان و رجال خواین دولت، از جمیع بلاد ایران، بالمره ورداشته‌اند، کـه کسی را یارای گفتن «میم» مشروطه نیست، هرکسی «مشروطه» بگوید زبانش را ازپشت گردنش بدرمی‌آورند، [می‌خواهند] تبریز بلاانگیز را هم چنان نمایند. ولی‌ازتوجه امام عصر، عجل‌الله‌فرجه، و اهتمام حججِ‌الاسلام نجف الاشرف، و از غیرت و حمیت جنابان سردار و سالار و مجاهدین شیرپنجه، و اتفاق و اتحادیازده محلهٔ تبریز، به این خیال نخواهند رسید، و آرزوهای معاندین و ظالمین در چشم کور ایشان خواهد ماند.

و خبر رسید که در اردبیل، ملا امام ویردی مشکینی را، که‌مشروطه طلب و آدم متدین، و شاگرد جناب فـاضل شربیانی بود، حـاکـم اردبیل، میرزا علی اشرف خان، خفه کرده و در معبر عام آویزانده است. واین هم از اشارات آقایان مستبدین شده. این بیچاره در اول بلوای تبریز، در اینجا بود، می‌گفت: می‌توانم از شاهسون سواره بـه کمك شما بیاورم. خـواست برود مانع شدند که: رفتن تو در این بین، برای تـو خوب نیست. گفت: می‌روم و سوارهِ می‌آورم. چون عقلاً صلاح نمی‌دانستند، گفتند: حالا که می‌روی پس مانع باش که شاهسون به‌ضد ما نیاید. آن بیچاره عازم اردبیل شده، آقایان مستبدین به حاکم اردبیل نوشتند که: ملا امام ویردی آمد و ازرؤسای بابیهاست، بگیرو دوشقه‌کن وبیاویزان. اماحاکم حیاکرده ودوشقه نکرده است.

روز چهارشنبه، سلخ شهرجمادی‌الثانیه

جانب امیرخیزآرام، و صدای تفنگ شنیده نمی‌شود، ولی‌از جانب دروازهٔ باغمیشه و مغازه‌ها سواره‌های وحشی خصال خدانشناس قراداغی و مرندی به آنجاها ریخته غـارت مـی‌نمایند. جناب سالار قهراً پیش نرفتند، جـهت این که دیروز از میدان جنگ، نوبریها رو گـردان شده و چهار نـفر دلیر نامدار به کشتن رفته بود و مغازه‌ها بـه تصرف دشمن افتاده؛ و آنجا[1] هـم نوبر است.

[درحینی که] سواره‌ها بی‌مانع، داخل خانهٔ صدرالسادات‌شده‌مشغول

۱. محلهٔ مورد هجوم

غارت می‌باشند، حاجی حسین باچند نفر مجاهد خبردار شده تفنگ‌دردست، جلو این وحشیها را گرفته مشغول دعوا می‌شود. در اندك زمان، نه نفررا مقتول نموده، باقی فرار کرده [= می‌کنند.] و درآن حیص و بیص، داخل خانهٔ حاج‌شیخ محمد نوجه‌دهی، صاحب‌سرای درعباسی گشته‌تاراج نمودند. از آنجاکه دختر جناب حاج میرزاحسن آقا، مقیم اسلامیه،در [عقدازدواج] پسر حاجی شیخ مزبور است، [حاج میرزاحسن آقا] خبردار شده هرچه آدم می‌فرستد که آنجا مال ماست، آنجا راچرا غارت می‌نمایید؟ ثمری نمی‌دهد. سواره‌ها [همانطورکه] در طبیعت عقرب است، خواه‌سینهٔ دوست‌باشدوخواه سینهٔ دشمن، نیش خود را خـواهد زد، «وایشان»* دزدند، دزدی خـواهند کرد؛ اگرچه مال سردارشان باشد. و دیگر این‌که خود آقایان، آنها را به طمع مال به اینجا آورده‌اند، که هرچه غارت نمایند مال آنها باشد و دیگر مواجب [به ایشان] داده نمی‌شود ـ مواجب اینهمه لشکر، غـارت است. چه کنندکه [= اگر] غارت نکنند؟آن بودکه‌کرور کرورمال مردم بیچاره‌را به غارت بردند و چون شیر مادر و خـون کافـر خوردند و حـال شمردند؛ الحکم‌لله.

روز پنجشنبه، غرهٔ شهر رجب‌المرجب

امروز دعوا نیست، چون درآن جانب بالمره قورخانه تمام شده. [و این] از اینجا معلوم است که آهنگر آورده گلولهٔ توپ از آهن می‌سازند، وبه‌این جانب می‌اندازند. و دیگر [این که] شجاعان سواره‌ها در این مـدت جنگ تلف شده‌اند، و بقیه‌السیف آنها ـ از سواره‌های قراداغی و مـرنـدی ـ از چابکی و جـلادت و نشانه زنی مجاهدین شیردل بـه واهمه افتاده‌انـد [و] می‌خواهند قورخانه و مدد از اطـراف جمع نمایند، بعد از آن، قیام بـه حرب شود.

■ در این ایام‌که ابتدای این بلوای بزرگ است، سی وچهار جنگ‌شده: شانزده جنگ ساده با تفنگ پنجتیر و «ورندل»، باقی بـا تیر توپ ته پـر «شرانمبیل» جنگ دولتی. و روزی نمی‌شود که صد تیر و صد و بیست تیر به جانب ملت انداخته نشود. با همهٔ این، مجاهدین پردل شیرگیر به‌جنگ شده‌اند و روز بروز داوطلبند، تفنگ ورمی‌دارند و به دعوا مـی‌روند. [در

* زاید

حالی که] اگر به سواره‌ها از سرکردگان خود، تهدید به جنگ نشود،اقدام نخواهند کرد. اگر چه برای راه زدن، این وحشیها ده منزل راه می‌روند، قافله می‌زنند، حال [که] مال‌التجاره و مخلفات مردم درپس دیــوار است، نمی‌آیندببرند؛ چون ضرب شست مجاهدین را دیدند ـ چنانچه [= چنانکه] تا به‌حال، دراین جنگهای هولناك، بقدر پانصد و ششصد نفر از سواره‌های عشایر و قراداغ و مرند به خاك هلاك افتاده‌اند، و از مجاهدین چالاك،الی چهل و پنجاه نفر به درجهٔ مظلومیت رسیده باشند یانه.

شاید ایراد شود که [وقتی] از سواره‌های رشید ایــران آنقدر کشته [شده] باشند، چگونه است ازاصناف نوآموز شهر چهل وپنجاه نفر؟چگونه گنجایش [= امکان] دارد؟ [به] دلیل این که اولاً رشادت ایشان در پشت اسب و بیابان است؛ و ثانیاً تیراندازی قوی جثه وضعیف جثه‌رانمی‌شناسد؛ ثالثاً ایشان‌حمله می‌نمایند ولی اینان درمقام دفاع، درپشت سنگرهای‌سنگی محکم. اگر صد هزار نفر پیش آید از دم تفنگ مجاهدین خواهند گذشت.

ماحصل،جناب آقایان‌سرکردگان مقیمین اسلامیه و رحیم‌خان،شجاع نظام [چون] دیدند تورخانه تمام و حریف پرزور است، تدبیری نمودندکه: «چند روز با شعبده بازی، میدان جنگ‌را گرم نماییم تا بلکه مارا دررهایی از طرفی گشاده شود.» علی‌الاتصال، به طهران تلگراف «است»* می‌نمایند و جواب می‌آید. قلـم در دست دشمن، تلگـراف در دست دشمن، هـر چه می‌خواهند می‌نمایند. ملت خاك به سر تلگراف می‌کند، جـواب نـدارد، و به هرکس سخن می‌گوید گوش نمی‌دهد. نمی‌دانیم که چه قسم خاك بر سر این ملت بیچارهٔ مظلوم ریخته‌اند.

بالجمله، حاج میرمناف، صراف شتربانی‌را فرستادند گفتگویی درامر صلح بنمایند. بعد ازگرفتن یك نفرکرد، از این جانب، حاج میرمناف آمـد به خانهٔ حاجی علی‌اصغر عموبزاز که در سرحد محلهٔ شتربـــان وامیر خیز واقع است. و خود جناب سردار را نیز به آن مجلس خواسته بودندوایشان هم تشریف بردند. بعد از سؤال و جواب قرار براین گذاشته شد ده نفر از جانب محلهٔ شتربان و ده نفر از جانب سردار به یکجا جمع شده قــراری گذارند و صلح نمایند. این مجلس را اول در خانهٔ جناب محمدخان کدخدا قرار گذاشتند که روز جمعه وقت عصر، به آنجا جمع شونـد. مجلس تمام شده برخاستند. همهٔ شعبده‌ها آشکارا بود؛ درباریان مستبد و بعضی آقایـان

* زاید

سوء جمیع خیالات را به این گذاشته‌اند که مشروطه را بردارند وتبریزیان با غیرت و جناب سردار و جناب سالار و مجاهدین با حمیت را تنبیه کامل نمایند. این پولتیك را جناب حاج میرمناف آقا از اسلامیه تعلیم گرفته، آمده است سر مردم را بپیچند [= گرم کند]. نمی‌داند که به این جور پولتیکها همه واقفند.

بالجمله، شب جمعه ازجانب عالاقاپو وتلگرافخانه و مغازه‌هاصدای تفنگ چنان می‌آمدکه زهرهٔ انسان چاك می‌شد. صبح معلوم شد که‌سواره‌ها وتفنگچیان‌شتربانی به‌جانب تلگرافخانه حمله آورده‌اند. [علت تیراندازی] او [= آن] بوده است. مجاهدین مستحفظین آن طرف [= حوالی] راآسیبی نرسیده ولی از سواره‌ها چند نفر تلف شده.

روز جمعه دوم رجب‌المرجب

آرا می‌بود، از هیچ جانب صدای توپ و تفنگ نمی‌آمد. وقت عصر، در خانهٔ محمد خان کدخدا، بنا به خواهش دیروزی، مجلس شد، ولی‌نتیجه نداشت. مجدداً قرار گذاشتند فردا وقت صبح در خانهٔ حاج کاظم اسکوینی مجلس نمایند.

روز شنبه شوم رجب

صبح در خانهٔ حاج کاظم جمع شده بودند. چنانچه [= چنانکه] عرض شد، از حرفهای بیمعنی و شعبده بازی در میان آمده [اهل] مجلس برخاسته این طرف [= این‌طرفیها] به‌این طرف، وآن طرف [= آن طرفیها] به آن‌جانب رفتند. معلوم شد که خبر اراجیف در میان معاندین شهرت کرده، این که: «جناب سردار کشته شده است»؛ چنانچه [= بطوری که] شجاع مرندی در راپورت طهران نوشته بود: «خبر آوردند به‌یك نفر کشته در وقت‌غسل‌دادن، چشم غسال را بسته‌اند؛ [آن] باید ستارخان شده [= بوده] باشد.» [حال] حاج میرمناف را فرستاده‌اند ببینند آن خبر صحت دارد یا نه؟ و دیگر، قورخانه از مراغه و طهران، و از کنار ارس فشنگ پنجتیر [می] آید.

جناب سردار شیپور حاضر باش به جنگ کشانیده توپچیان چابکدست توپهای اژدر هیبت را آتش گذاشته [= گذاشتند تا] ولوله به جان دشمن اندازند. و مجاهدین شیر صولت از سنگرهای خود بنای شنلیك گذاشته و صدای دعوا که از سردار دریادل به‌اطراف شهر رسید، از ارك، نایب‌خلیل

خان مجاهد، و از خیابان، جناب سالار پلنگ طبیعت امر نمودند تــوپهای قلعه کوب به روی دشمن جان وعرض و ناموس گشاد دهند. سردارنصرت، رحیم خان که باهیبت اصلان[۱] به این شهر وارد شده [تـا] اهالی تبریـز را گله وار، شکار خود سازد، از ضرب شصت [= شست] مجاهـدین کنارگـی می‌جوید. فرمان دادند تــوپهای دوزخ لهب آتش گذارند و خمپاره‌هـای آتشفشان را فتیله بزنند. از هر دو جانب، گلولهٔ توپهای شرانمبل‌وخمپاره باریدن گرفت. بعضی در هوا و پاره‌ای در زمین متلاشی گشته فضای شهر پرآشوب را کورهٔ نار ساخت. صحرای محشر برپا بود و شرارهٔ توپ‌وتفنگ صفحهٔ زمین را پرکرده، اهالی بیچاره وانفسی گویان بـودنـد. دود و غبار در این روز جهانسوز، از گشادن توپ و تفنگ و تلاش مجاهـدین صاحب نام وننگ، وحمله‌های معاندین پلنگ‌طبیعت ونهنگ صولت، روی‌آسمان را گرفته، کورهٔ علاحده [=علیحده] ترتیب داده و بــه روی آفتاب، حجاب گردیده بود. ماحصل، ازچهار ساعتی روز، الی یك‌ساعت [و]نیم‌به‌غروب، غوغای قیامت درتبریز آشکارا بود. بعد ازآن، هر دو لشکر دست از جنگ کشیده قدری آرامیت به‌اهالی حاصل شد.

امروز از جانب مجاهدین، رضا نام درپیش مسجد آقـا باقر، مظلـوم گشته، ولی از هرجانب، از معاندین، سوارهٔ کثیر و تفنگچیان شتربانی بـه قتل رسیده.

از اول جنگ توپ الی امروز، در تبریز بلاانگیز، یکهزار ودویست [و] هشتاد و شش تیر توپ از دو طرف انداخته شده است. تبریز نه ازجهت توپ اندازی بلکه بسبب سنگر وحمله بردن دولشکر به‌یکدیگر، که خانه و دیوارها را شکاف می‌نمایند، رو به خرابی می گذارد. آنجاهایی که دعوا در آن محل‌است وجنگ درآن خطه اتفاق‌می‌افتد، جمله شکاف‌شکاف، وبه‌رسیدن گلوله، مثل خانهٔ زنبور گشته.

■ دیروز تفنگچی رفته از رؤسای تلگرافخانه، صورت تلگرافاتی را که آقایان معتمدین اسلامیه کرده بودند وجواب ایشان‌را آورده بودند، حکماً گـرفته و آوردنـد و عکس آنهـا را بـرداشتند و خود صورت را دوبــاره به تلگرافخانه رد کردند. در اینجا لازم آمد که تلگرافات جنابان‌مستطابان را بنویسم که از روی عکس تلگراف آقایان نوشته‌ام، که پا بــه مهر بود.

۱. شیر

معلوم است که آقایان یا مجبور بوده‌اند اینگونه تلگرافها نوشته‌اند یا این که صلاح ملت را ملاحظه فرموده‌اند که به [= برای] ما مسطور [= مستور] است. وگرنه در ظاهر صورت، از حضرات ایشان بسیار بعید است.

تلگراف میرهاشم

خدمت باشرافت جناب مستطاب اکرم اعظم، آقای سپهسالار، امیر جنگ، دام اجلاله العالی، اولاً از مرحمتهای جنابعالی نهایت امتنان را داشته و همواره از درگاه احدیت مسألت می‌نماید که وجود مغتنم مستقلهٔ امثال آن حضرت را ازجمیع بلیات محفوظ دارد. نمی‌دانید در این مدت دوسال، حقیر به چه بلاها مبتلا بوده و چه زحمتها کشیده تاکار بحمدالله بدین مقام رسیده، و در این موقع که هیچ محتاج به این زحمات نبود، از بیترتیبی بعضیها اینقدر طول کشیده، و دولت را مشغول ساخته. جگر انسان‌خون می‌شود. این، موقع نفسانیت نیست، باید درپیشرفت کارهاواتمام عمل کوشش نمود. گمان می‌رود که حقیر باکسی معارضهٔ‌شخصی داشته، و مخصوصاً با ایشان گرمیت دارم. واقعاً درد دل و عیب کار را عرض کردم، وگرنه حقیر تا جان دارم از خدمات خود قصور نخواهم داشت. ازدیروز باز طوری اسباب اصلاح واسکات فراهم آورده. اگر انشاءالله بخوبی گذشت، والا دعوا بیشتر از سه روز نمی‌کشد دمار از روزگار اشرار برآورد، مشروط براین که محرمانه، ایشان را تنبیه فرمایید که بدون مشاوره، کاری را دخالت ننمایند.

به تاریخ غرهٔ رجب ۱۳۲۶ هاشم‌الموسوی محل مهر

■ چنانچه [= همانطورکه] تلگراف این آقا سیدهاشم عرض کرده شد، این آقای پیشنماز وواعظ درتلگراف خود، چه‌ها نوشته! آنچه[= این که] نوشته: «محرمانه ایشان‌را تنبیه فرمایید»یعنی جنابان مستطابان حاج‌میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا محسن آقا مجتهد و حاج میرزا کریم امام جمعه را؛ به این معنی‌که رتق و فتق امور دعوا وحکم لشکر و سرکردگان بامن [= او] باشد. [این] دلالت دارد به ریاست طلبی این آقای بزرگوار. واین که نوشته در مدت دو سال چه‌زحمتها کشیده تاکار بدین مقام رسیده،چنانچه

عرض شد، این‌ریاست طلب، الواد سیدها را به‌سرخود جمع کرده می‌گفت: هرچه من بگویم بایست او [= همان] بشود. این آقا را بدین جهت اهالی تبریز ازشهر خارج کردند. رفت به‌طهران باخائنان دولت و ملت، درمیانه، قراری در برداشتن این امر مقدس گذاشته مراجعت کرد، و باعث شد که اطراف و جوانب آذربایجان ناامن و مغشوش‌گشت [= گردد]. بیوک‌خان نصرت‌السلطان را در سنهٔ هزار و سیصد و بیست وپنج، در ماه ربیع‌الثانی، وادار نمود به لشکرکشی ونهب و غارت دهات قراچه‌داغ؛ و مال بیچاره رعیت دهات به‌یغما رفت و نوامیس ملت در دست اشرار بماند. چقدرفتنه‌ها برپا نمودند تاکار بدینجا رسید، و این شهر آرام ومنظم را در این ایام، به چنان بلوا دچار نمود.

و نوشته که: «سه روز بیشتر طول نمی‌کشد دمار از روزگار اشرار برآورد»، یعنی اهالی پانزده [= پازده] محلهٔ تبریز را به تیغ کشیده و اموالشان‌را تاراج نموده و عرض وناموس ایشان را به‌دست اکرادقراداغی و شاهسون و مرندی خواهم داد. از جمیع لفظهای تلگراف این آقا مفهوم است چه فتنه‌ها خواهد کرد. انشاءالله تعالی از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه، و اهتمام سردار مشروطه و سالار مشروطه و مجاهدین با غیرت، به آرزوی ناصواب خود نخواهد رسید.

تلگراف سایر آقایان

حضور مبارك جناب مستطاب اجل اکرم، آقای سپهسالاراعظم، دامت شوکته، روز شنبه ازصبح تا عصرتنگ، جنگ بود.سواران شجاع نظام باجمعی تفنگچیان شتربان نایب‌کاظم ونایب حسن‌خان شتربانی، جدکامل‌وفتح شایان‌کردند. ضرغام نظام باسواران خودنیزجنگ خوب نموده وخیلی جلو رفتند. امروزبه[= برای] امیر خیز خیلی سخت روز بود. حاجی موسی خان هجوانی‌امروز در هنر طاق، و مرندیها خیلی جای تحسین بودند.

محل مهر جنابان مستطابان حاج میرزاحسن

حاج میرزا محسن و حاج میرزا کریم امام‌جمعه

■ تلگراف این آقایان نیز ملاحظه شود که سرکردگان و سواره‌ها را تمجید فرموده‌اند. بلی رشادت وجلادت ایشان، اگر چنانچه [= چنانکه] آقایان نوشته‌اند صحیح باشد، جای تحسین است، ولی دراین موقع مناسب

نیست. و الواد شتربان را چه قسم تعریف فرمـوده‌اند! چـون بـه ایشان مهمانند. شاید [هم] از ایشان واهمه دارند یـا خجالت کشیده‌انـد؛ و الا در قتل دوستاران امام علیه‌السلام، ایشان را تکذیب هست نـه تعریف.

از اینجا [= تلگراف] معلوم می‌شود زحمات اصغر گوش بـریده را ننوشته‌اند. یقیناً در مجلس نبوده است که همهٔ توصیف در [بـارهٔ] حاضرین بوده است.

چون امروز بسیار آدم کشته شده، و بسیار ضعیفه ازخوف غش کرده و سقط نموده است: از شیعیان علی ابن ابی‌طالب، همه مؤمن و موحد، و حال آن که دعوای روز شنبه عرض شد، می‌خواهند اعلیحضرت همایـونی هرگاه غیظی در خصوص ملت فرموده‌اند ـ به اغوای درباریـان مستبد ـ غیظ‌وغضب شاهنشاهی راساکت فرمایند. چون ایشان عالمند، بعضی‌حالات را خوب می‌دانند که به [= برای] ما مستور است.

زیاده ازاین شرح دادن، رشتهٔ‌مطلب را ازدست می‌دهد. خودمطالعه کنندگان خوب بسط خواهندداد. تلگراف دویمی را عرض می‌نمایم، ازآنجا ظاهر می‌شودکه آقایان خوب می‌دانند یانه.

ایضاً تلگراف آقایان

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم، آقـای سپهسالار اعظم، دامت شوکته، استعداد صوری کاملاً مـوجود، سردار نصرت و شجاع‌نظام درکارخود مجد، لیکن از بی‌پولی دست بسته و لنگ؛ تفنگ دارند و فشنگ ندارند. سوار و سرباز جیره می‌خواهند و پی کار نمی‌روند. اعتماد الدوله به اعسار اعتذار می‌کند. حاجی ابراهیم از اسلامیه کنار وکاری ازاو ساخته نمی‌شود. گمرك از وزیرخود سند می‌خواهد، چیزی نمی‌دهد. مبلغی داعی ومبلغی جناب امام‌جمعه از بانگ [= بانك] قرض‌کرده به اسلامیه دادیـم؛ دیـگر قدرت نداریم. اگر تنخواه بفوریت رسید، امیدواریم انشاءالله کار بخوبی ختم شود، والا به‌فضیحت ورسوایی خواهد کشید. صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

محل مهر ملاذان الانام: حاج میرزاحسن وحاج میرزا محسن وحاج میرزاکریم امام جمعه

از این تلگراف معلوم است که همهٔ لشکر آراسته شده به قتل وغارت، ولی فشنگ ندارند قتل وغارت نمایند تا مشروطه برداشته شود. به احکام‌واجب

الاطاعهٔ حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف ـ که نایب امام علیه السلامند ـ گویا اعتنا ندارند.

■ و نوشته‌اند که: «سرباز و سواره جیره می‌خواهند، پی کار نمی‌روند.» یعنی به جنگ بیچاره مسلمانان، بـه قتل و غارت شیعیان که نـه یاغی دولتند و نه خارج از دین، ولی مشروطه طلبانند. منتها آقایـان [آنها را] «بابی» اسم گذاشته‌اند و این اسم مشهور شده. اگر چه بنده ننوشته باشم، همه روزه ملت به بابی لعنت می‌نمایند در منابر و مساجد ـ جـای انـکار ندارد. وشاید این اسم را جناب آقا سید هاشم گذاشته باشند.

تلگراف شجاع‌نظام

طهران، توسط جناب مستطاب اجل اکـرم اشرف، وزیـر جنگ سپهسالار مدظله ـ خاک‌پای مبارک بندگان اعلیحضرت قدرقدرت شهریاری، ارواحنا فداه.

اهالی‌اشرار محله‌جات تماماً‌عقب نشسته‌اند. ازمفسدین در امیرخیز جمع شده‌اند. امروز جمعه، اغلب سنگرهای ستار را گرفته‌ام. دوفقره سنگرمحکم بسته، توپ شرابینل‌کشیده واتصالاً می‌اندازند ولی درست نمی‌توانند بزنند. لله‌الحمد به جایی‌صدمه نرسانیده. ولی توپهایی که غلام بسته‌ام تمام کرده. اگر مقتضی رای مبارک بـاشد، از سفارت بـه جنرال روس امـر شود بیست هزار فشنگ بدهند. برختم عمل چیزی نمانده. غلام‌خانه‌زاد: شکرالله محل مهر شجاع نظام، ۲۶ جمادی‌الثانیه.

■ ملت می‌گویند: «جناب شجاع نظام، ای سرکردهٔ رشید! «اشرار» به قول شما اشرار، این مجاهدین با غیرت را مـی‌گویـی؟ در اول مـرتبه، در باغمیشه، مفسد و اشرارکه نبود، چرا امرکردی چهارصد خانه را سوارهٔ‌کم فرصت [=کم فراست] غارت کردند. حتی «این‌که»* چنان زنان را عریان نمودند که برروی و بدنشان گل کشیده فرارکردند ازاین محله به‌آن محله. و دیگر چرا راپورت را به‌طهران دروغ می‌دهی؟ چرا ننوشته‌ای با پنجهزار سوارهٔ خونخوار مرند و تفنگچیان سرباز قراداغ و شتربـان حمله کـردم،

* زاید

سردار به پدر من آتش زد و این لشکر را شکست داد چنانچه [= چنانکه] ازاین سوراخ به آن سوراخ، موش‌وار داخل شدند.»

این تلگراف سهمی جنابان ملاذالانام است که عرض می‌شود:

خاکپای همایونی، دام سلطانه! آقاخان حسینکلو وکریم خان در اهر بانصرالممالك بنای جنگ گذاشته واغتشاش می‌کنند. سردار نصرت که در تبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم و ازتکثیر سوار و سرباز ناچار است، تقویت او از هر جهت لازم است. کار کریم خان وآقاخان در این موقع خیلی نامناسب وباعث جسارت اشرار تبریز وخیانت دولت است. قدغن اکید و تهدید سخت لازم است که مشارالیها ترك هرزگی‌نمایند تا سردار نصرت به‌آسودگی کار تبریز را صورت بدهد.

محل مهرآقایان: الواثق‌بالله‌الغنی عبدالکریم‌بن‌عبدالرحیم، محمدحسن‌بن‌محمدباقر، محسن‌بن‌محمد.

آقاخان حسینکلو و کریم خان چلبیانلو در اهر به نصرالسلطان دلدار [= جری] شد [= شده‌اند]. سردار نصرت رحیم خان، گویا، حمله‌ور گشته‌اند قدری‌سختگیری می‌نمایند درخصوص بعضی‌منافع شخصی‌خودشان. جنابان مستطابان می‌خواهند جلوگیری شود وخون ناحق در اهر ریخته نشود؛ بسیار عمل خوب است. ولی بعد می‌فرمایند: «سردار نصرت‌درتبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم است.» این فرمایش آقایان را هرچه فکر می‌نمایم به‌جایی نمی‌رسانم. شاید تبریزیان یاغی شده‌اند که آقایان [که] در اسلامیه نشسته‌اند او [= آن] را می‌فرمایند، یا این‌که خلاف شرعی از ملت سرزده: می‌خواهند قیمت غله ارزان شود؛ یا باعث شده‌اند ازهمه چیز دست‌بیچاره ملت ازاعلا«تا»* الی‌ادناکوتاه شده، او [= آن] رامی‌فرمایند. مارا نشاید به‌کار بزرگان رسیدگی نماییم.

و نوشته‌اند: «به‌دولت خیانت است وباعث جسارت اشرار». هر چه ملاحظه‌می‌شود، دوسردار ملت هواخواه دولتند؛ چنانچه به‌جنرال‌قونسول، جناب سردارفرموده است‌که:«بیدق‌دولت علیهٔ ایران به‌من‌لازم است‌نه‌بیدق شما؛ منتها درخصوص مشروطه قسم خورده‌ام وبه‌احکام حجج‌الاسلام‌اطاعت

* زاید

دارم. چقدر [= هرقدر] رمق در بدن دارم در سرّ مشروطه خواهم کوشیدو بهقسم خود عمل خواهم کرد. اگرامروز درباریان مستبد دست ازورداشتن مشروطه بکشند، ابداً با کسی کاری ندارم.»

وآقایان می‌نویسند: «رحیم‌خان به‌آسودگی کار تبریز راصورت‌دهد.» یعنی قتل و غارت خوب نماید. یاچیز دیگر است؟ هر قدر ممکن گشته قتل و غارت کرده وعلی‌الاتصال به هروسیله که مسلط می‌شود، غارت می‌نماید؛ چنانچه [= چنان‌که] مغازه‌ها را کرد و یك کرور مال خارجه و داخله [به غارت] رفت. خراب شدن‌شهر وغارت رفتن مال خارجه را وتسلط روس را خیانت [به] دولت نمی‌شمارند، که فردا دولت روس خواهد گفت: «صد ملیون به تبعهٔ من ضرر خورده یا بده یا بـه جنگ آمـاده شو!» آن وقت خواهی دید که مملکت رفت. این خیانت نیست که سرکردگان و سواران می‌کنند؟

اگر سایر تلگرافات نوشته شود، باعث ملال خواهد شد. یك‌تلگراف صدق، شاهزاده مقتدرالدوله کرده است‌که نـایب الحکـومهٔ آذربایجان از جانب شاهزادهٔاعظم عین‌الدوله، حکمران‌کل آذربایجان، دام اجلاله‌العالی [است] که چند روز است اعلیحضرت همایونی معین فرموده‌اند و هنوز از خراسان حرکت نکرده‌اند.

تلگراف شاهزاده مقتدرالدوله

طهران، خاك‌پای‌مهراعتلای اعلیحضرت قدرقدرت اقدس‌همایونی شاهنشاهـی، ارواحنا فداه. از نمك خوارگـی و دولتخواهی دیگر طاقت طاق شده، ناچار است‌که همه‌چیز را بی‌پرده به‌عرض‌رساند. تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد. شجاع نظام سفید مرندی را قبلهٔ عالم، ارواحنا فداه، کاملاً می‌شناسند. دو نفر عالم‌بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکتداری بی‌اطلاعند، آلت اجرای مقاصد فاسده ومنافع شخصیه قرارداده.آنچه‌بایست نشود،کردند. هزار مرتبه داد و فریاد کردم و از دامن آقایان حضرات گرفتم و به نمایندگان دول خارجه التماس و تملق کردم که نشستن‌آقایان در اسلامیه و دخالت به‌امور سیاسیه وظیفهٔ ایشان نیست،عرایض غلامانه موقع‌قبول نیافت. ده‌کروربلکه متجاوز ضرر واردهٔداخله وغیره است. امروزکه تلگراف رأفت آمیز اعلیحضرت ظل‌اللهی، ارواحنافداه را فرستاده و مراحم ملوکانه را به‌همه ابلاغ وقدغن

کردم که برحسب امر قدر قدرت همایونی تفنگ‌اندازی موقوف شود، تمام سوار و سرکرده‌ها قبول و اطاعت‌کرده غیر از شجاع‌نظام، که شب اقلاً دوهزار تیر هوایی ازسربام و توی منزل‌خود خالی نموده و همهٔ شهر را به‌وحشت انداخته. حتی گلولهٔ هوایی به‌منزل سردار نصرت آمده به‌پایهٔ دیوار خورده.

به‌نمك اعلیحضرت قبلهٔ عـالم قسم است هرگاه خانه و جان ومال اهل عیال غلام در راه خدمت دولت واستقلال سلطنت برود، ابداً واهمه ندارد و قابل مذاکره نمی‌داند، ولی خرابی و ویرانی‌مملکت ازحد درگذشت. تمام این‌کارها محض جلب‌منفعت شخصی است‌که به‌دولت وملت خیانت می‌نماید. باز به‌نمك‌مبارك یاد قسم می‌نماید مخصوصاً سوءقصدی به‌جان غلام داردکه غفلتاً بوسیلهٔ مـکنه به‌اقل خـانه زاد آشوب دیگری علاوه‌بر انقلاب حاضره بیندازد.

ان‌شاءالله، بعداز چند روز دیگرکه شاهزاده عین‌الدوله وارد می‌شود، صدق عرایض غلام معلوم خـواهد شد. تصریحاً عرض می‌نمایم چه خانه‌ها و چـه خانمانها و چه مغازه‌ها و چـه بازارها به‌تـاراج رفته و می‌رود. هروقت عرض به‌آقایان کـردم، عوض این‌که عرایض مصلحانه را به‌میزان عقل بسنجند و صلاح مملکت در نظر بگیرند، هزارگـونه ناملایمات از خود آقایان و دیوانهٔ مرندی شنیده‌ام. روزی نیست‌که کاغذهای رسمی از دول خارجه نرسد، ولی حضرات هیچ ملتفت این نکـات نیستند. تنها کسی‌که با خیالات غلام همراه است، سردار نصرت و جناب آقا‌سیدهاشم‌است. استدعای غلامانه‌دارم توجه عاجل‌فوری بفرمایید که مملکت زیاده از این ویران نشود.

محل امضای خانه‌زاد: منوچهر

تلگراف شاهـزاده مقتدرالـدوله درست است . شاید جـانب ملت را ملاحظه نکـرده، می‌خـواهد خـودش را از مسؤولیت بـرهاند؛ چـون فردا عین‌الدوله خـواهد آمد، اگـر دید مملکت خراب و ملت ضایع شده به وی خواهدگفت: «چرا به‌من خبرندادی ویا شاه را ازاین مراتب آگاه‌نکردی؟» [ای بساکه] اینها را ملاحظه‌کرده باشد.

باری، برویم سرمطلب. اینهارا [به‌عنوان] شاهدنوشتم؛ اصل‌غرض،

عرض بلوای این شهر است.

روز یکشنبه چهارم رجب‌المرجب

وقت عصر است و از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شود. باید دانست «این»* که جناب سردار ملت و مشروطه هیچوقت ابتداء بر جنگ ابداً نفرموده‌اند [تا] وقتی که معاندین اقدام ننمایند. اگر اقدام به جنگ و حمله‌ور نشوند، از جانب سردار اقدام به جنگ نخواهد شد. بدین سبب، هروقت معاندین حمله‌ور شدند و توپ و تفنگ انداختند، آن وقت دعوا خواهد شد. حمله آوردن از معاندین است، دفاع با جناب سردار است.

و آقایان تجارکه در مسجد کوچك ارمنستان جمع بودند، دو طغرا تلگراف نوشته [= نوشتند]، یکی را به‌اعلیحضرت همایونی و دیگری را به‌نواب والا شاهزاده عین‌الدوله‌که در اردبیل به‌جمع‌آوری سوارهٔ شاهسون بود.

و امروز خبر رسیدکه دولت عثمانیه پنج روز است مشروطه شده و بدون دعوا و زد و خورد، قانون اساسی داده. و سفیر عثمانیه امروز رفتند به‌شتربان، سرکرده‌ها و علما را دید [= دیدن] کرده الی غروب در آنجا بوده و معلوم نشد چه‌گفتگوکرده است.

و امروز، یك توپ بزرگ دهن پراز ارك آوردند به‌امیرخیز، وجناب سردار شب و روز به‌ترتیبات اسباب جنگ رسیدگی می‌فرمودند. و [جناب سردارکه] ازاول شباب دعوا دیده وجنگ آزموده‌اند و درفنون دعواکامل، و رویهٔ رزم را بهتر می‌دانند، به‌دسیسهٔ دشمن فریب نمی‌خورند، وملت هم راضی نمی‌شدند آنی غفلت نمایند.

روز دوشنبه پنجم رجب‌المرجب

سواره و پیادهٔ قراداغی و مرندی و تفنگچیان سرخاب و شتربان به‌حکم آقایان و سرداران، به بازار ریخته‌اند که بقیة‌السیف را تاراج نمایند. کربلایی حسین‌خان ، مانند شیر گرسنه، با مجاهدین چالاك، از دم انجمن حمله‌ورگشته، از سه ساعتی روز الی عصر تنگ، در بازار، بازار جانستانی رواج داشت. ازصدای تفنگ و هایهوی دلیران و آمدن تیر شهاب گلوله، بازار تجارتی از میدان جنگ ژاپون خبر برابری می‌داد.

* زاید

دراین روز، از توجه امام عصر؛ به‌مجاهدین هیچ آسیبی نرسیده ولی سواره‌ها گریخته به‌سرای جناب‌حاج‌میرزا کریم‌آقا وجناب‌حاج‌میرزا رفیع‌خان و جناب شیخ‌عبدالرحیم‌کلیبری داخل شده و آنجا را برای خلاصی‌از صدمهٔ مجاهدین، سنگر کردند، و هفت نفر از ایشان به‌خاك هلاك افتاد. در مقابل مالهای غارت‌شدهٔ بازار، نقدنداشتند، جان‌دادند. وسواره‌هارا طاقت‌ایستادن نشده‌بود. تفنگ ونشنگ‌کشتگان به‌دست‌مجاهدین آمد. وقت عصر، کربلایی حسین‌خان، مظفر و منصور، به‌جانب انجمن ایالتی برگشتند.

و جناب سردار سعی دارند در این‌که بازار در دست مجاهدین باشد. صدمه‌ای‌که [تا حال] به‌اهالی مظلوم رسیده بس است؛ از این زیاده متضرر نشوند.

وقت عصر، جناب سالار ملت از خیابان با پانزده نفر سوار نامدار آمدند وجناب سردار را دید [= دیدن] فرموده ومراجعت‌کردند، وقربانی زیاد ذبح شد.

در این ایام جنگ، قفقازیه‌ها که مجاهدین حقیقی‌اند، بسیار زحمت می‌کشند؛ علی‌الخصوص مشهدی حاجی وتقی‌یوف وفرج‌آقا وآقامیرزاعلی‌اکبر و حسن‌آقا و سایرین‌که درفنون جنگ بسیار ماهرند.

شب سه‌شنبه، سه ساعت از شب‌گذشته، چنان شنلیك تفنگ از بازار و جانب خانه‌های جنابان حاج‌میرزا حسن‌آقا و حاج‌میرزاکریم‌آقا و حاج میرزا رفیع‌خان می‌آمدکه به‌وصف‌نمی‌آید. مستحفظین ازمجاهدین آن‌طرف، درمقام مدافعه ایستاده جواب آن نامداران را می‌دادند، تا این‌که کمك به مجاهدین در رسیده، دلیران سواره‌ها را تیرباران تفنگ ساختند و عقب نشانیدند. سه نفر از مجاهدین به‌درجهٔ شهادت رسیدند، پنج‌نفر از سواره‌ها مقتول‌گشت.

جمیع‌خیالات سواره‌ها این‌بود [که] بقیهٔ بازار را تاراج‌نمایند، [ولی] مجاهدین مانع شده نمی‌گذاشتند. این‌قدر دانسته شود، الی امروز که چهل و دو روز است این بلوای بزرگ این‌شهر بزرگ را فراگرفته، اقل‌کم بیست کرور مال به‌تاراج رفته. با همهٔ این، خیال رحیم‌خان و شجاع‌نظام در این است‌که بلکه تبریزرا تماماً غارت نمایند ولی امکان ندارند. «و»* دوهزار، تخمیناً، سواره و پیادهٔ ایشان، تا به‌حال، تلف شده و سیصدنفر از مجاهدین مقتول‌گشته ولی عمل به‌جایی نرسیده.

* زاید

روز سه‌شنبه ششم رجب

دو ساعت از طلوع آفتاب گذشته، از سنگرهای دامنهٔ کوه سرخاب، توپهای رعد آوای معاندین گشاده شد. چون سردار شیردل ملاحظه فرمودند که گلولهٔ توپهای ایشان [پی] در پی می‌رسد، امر فرمودند از سنگرهای امیرخیز و ارك، به‌توپهای اژدها شکل آتشفشان آتش گذارند و از برق توپها آتش به‌جان دشمن بیندازند. از دو جانب، صدای توپها گوش آسمان راکر نموده گلوله‌های کوه شکاف بنای آمد و رفت گذاشته، صفحهٔ شهر را رعد و برق توپها پراز نار و دخان کرده، قرص آفتاب حجابی شد. الی عصر تنگ، این جنگ هولناك امتداد یافت.

ولی امروز، ابداً صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، چون که از سنگرهای طرفین، تا دود یا صدای تفنگ دیده و شنیده می‌شد، فوراً گلوله توپ را به آن سنگر می‌انداختند [و] سنگر ومستحفظین آن‌را می‌پرانیدند. به‌این‌سبب، از هیچ سنگر شنلیك تفنگ نبود.

امروز توپهای معاندین به‌جایی شرر نرسانیده بود وکسی به‌گلوله نیفتاد، ولی توپ جناب سردار در سنگر سرخاب، نه نفر را پرانیده است. اکثر گلوله‌های توپ به‌امیرخیز و ویجویه می‌افتاد، ولی ازتوجه امام‌عصر، عجل‌الله‌فرجه، بغیر از این‌که چند نفر سردیوار را شکافته به‌زمین افتاده. می‌گویند: «این هم از برکت آل‌برمك است.»[۱]

و امروز عصر در کوچهٔ حاج‌میرزاجواد، مجتهد مرحوم، در میانهٔ سواره‌ها و مجاهدین جنگ سخت واقع شده، مجاهدین چابکدست از سنگر سرکوچه و قهوه‌خانهٔ آنجا شنلیك تفنگ را با شدت تمام نموده با هرگلوله یك سوار را از اسب هستی به‌زمین انداخته شکست دادند. به‌قول موثق، نوزده نفر به‌خاك هلاك افتاده، از حملهٔ خود پشیمان شدند. آمده بودند مال ببرند جان دادند. عجب این‌که با همهٔ این، دست از نهب و غارت نمی‌کشند. معلوم است حالت این‌طایفهٔ اکراد وحشی‌نژاد؛ هرکس در راهزنی کشته نشود او را طعنه می‌زند و می‌گویند: «پدر تو در خانه‌اش جان داد. اگر مرد بودی در میدان جنگ کشته می‌شد.» آقایان مستبدین را ملاحظه

۱. ترجمهٔ مثل عربی «و هذا من‌برکةالبرامکه». این مثل در موردی آورده می‌شودکه از ذکر نام ونشان‌کسی نفع یا ضرری عایدگوینده شود؛ اگرنفع رسیده باشد درمقام سپاسگزاری، وچنانچه ضررعایدگردد، به‌عنوان استهزا گفته می‌شود مصحح.

فرماییدکه درمیان شهر به‌اینها جا دادند و به‌جان و مال اهالی‌تبریز مسلط نمودند. «حمیت بین، جوانمردی‌نگر، همت تماشاکن!»

و تا امروز، تجار و ملت چهار تلگراف تظلم به‌اطلاع سفیران دول، به‌اعلیحضرت همایونی‌کرده‌اند، جواب هیچکدام نیامده. این را به‌چند وجه توجیه خواهند [= می‌توان]کرد: اول این‌که درباریان مستبد [تلگراف را به‌دست‌شاه] نمی‌رسانند؛ یا این‌که می‌رسانند، وزراء خائن جواب‌گرفته ولی نمی‌دهند؛ یا این‌که جـواب از طهران می‌آید [ولـی] چون تلگراف به‌دست آقایان [مستبدین] افتاده، به‌این جانب نمی‌رسد. ماحصل، جواب تلگرافها نمی‌آید [تـا] لامحاله، ملت بیچاره تکلیف خـودشان را بدانند. ولی این را ملاحظه می‌نمایند که روز به‌روز برتکثیر لشکر می‌افزایند و تورخانه‌ای‌که به‌مراغه برده‌بودند می‌آورند. به‌جد وجهد، تدارك قتال را زیاد می‌نمایند. «و»* معلوم است [همانطور]که مشروطه را از شهرهای ایران ورداشته‌اند، می‌خـواهند از شهر تبریز هم ورداشته شود [و] از برکتِ اهتمام آقایـان مستبدین، ملت ایران را، بعد از دوسال مشروطه‌شدن، مجدداً به‌زیر بیدق ظلم درآورند. ابداً اهالی غیور تبریز به‌این معنی رضا نخواهند داد. چه‌قدر رمق در بدن دارند جهد و کوشش خواهندکرد و ننگ‌گـردن کجی را قبول نخواهند نمود. بـا جان و مال در این راه کوشیده حفظ حقوق خودشان را خواهندکرد و دراجرای فتاوی‌علماء نجف- کثرالله امثالهم- ساعی خواهند بود.

چنانچه [= چنان‌که] عرض‌شد، جناب سردار، درحینی‌که محله‌جات به‌واهمه افتاده، رضا به‌قضاداده، بیدق ظلم‌را از اسلامیه آورده درمحله‌جات نصب نموده بودند، با چند نفر رفتند درهرجاکه بیدق زده بودند با شمشیر حمیت قلم نمودند. چگونه به‌غیرت آن جناب گنجیده خواهد شدکه بعد از دوسال مشروطه، رجال‌خائنین دست‌تسلط به‌ملت بیچاره درازنمایند؛ چنانچه [= چنان‌که] اهالی تبریز [نیز] دراین راه با جان و مال ایستادگی دارند.

روز چهارشنبه هفتم شهر رجب‌المرجب

به قـرار دیروزی، توپهای رعد آوای طـرفین گشاده می‌شد کـه از هیبت غریدنش زمین و زمان به لرزه درافتاده‌گلوله‌های‌کوه شکافش به سر خائنین مثال تگرگ می‌بارید. الی عصر، گرم دعوای توپ بود. وقت عصر، سوارهٔ

* زاید

قراداغی و مرندی و سایرین و تفنگچیان شتربانی و سرخابی ازجانب عالاـ قاپو و میدان توپخانه یورش سخت آورده، مستحفظین سنگـرهـای آنجا ایستادگی نموده بازارگیر و دارگـرم شد. گلولهٔ تفنگ مثل باران باریدن گرفت. جناب آقامیرهاشم خباز مشهور، که شخص دولتمند و غیورند، در رسید. ازدوجانب مجاهدین پلنگ‌طبیعت حمله‌ورگشته شنلیك سخت‌نمودند. صدای تفنگ آفاق راگرفته یك‌ساعت غوغای محشر آشکارا [بود] ودلیران طرفین از آمدن گلوله‌های‌پهلو شکاف قدم پس نمی‌گذاشتند تا این‌که شکست به‌جانب سواره‌ها افتاده الی بیست نفر مقتول‌گشته برگشتند.

و شب پنجشنبه از هرجانب صدای تفنگ زهره شکاف شنیده می‌شد. الی صبح آرامی نبود. و امشب [= دیشب][1] توورخانهٔ مراغه را به‌محلهٔ شتربان رسانیدند وفی‌الجمله قوهٔ قلبی به [= برای] آقایان حاصل گردیده. و دعوای سخت امشب [= دیشب] درکوچهٔ حاج‌میرزاجواد مرحوم بود. سواره‌ها به‌هرنحو، می‌خواستند خودشان را به‌بازار بیندازند؛ و حال آن‌که بسیار [ی] از دکانها غارت شده و دسترسها را ورچیده برده‌اند.

الی‌امروز [در] جنگها [یی] که شده‌است هیچ‌طرف ازدعوا روگردان نشده مگر [به‌علت] این که جمعی کثیر به‌قتل رسیده [و] بـرای ورداشتن کشته‌های خود از دعوا دست‌کشیده‌اند. آنچه [= آن‌که] اکراد و سواره‌ها هست [= هستند] به‌دلگرمی مال وطمع‌غارت وغنیمت‌ـ‌که آقایان مستبدین و سرداران ایشان شکار [= سراغ] داده‌اندـ و مجاهدین غیور در سرنام و ننگ و حفظ عرض و ناموس، توسل به‌امام زمان علیه‌السلام نموده در سر حقوق مشروعهٔ خود واجرای‌احکام حجج‌الاسلام، کوشش می‌نمایند [و]مثال سد اسکندر، درمقابل دشمن ایستاده‌اند، وهمه روزه فتح و غلبه با مجاهدین است اگرچه [مستبدین] درعدد، پنج مقابل مجاهدین می‌شوند.

شب پنجشنبه، دعوای‌سخت درجانب راسته‌کوچه و دم مسجدآقاباقر و رودخانه. سواره‌ها و شتربانیها یورش آورده مجاهدین درسنگرها آماده و تفنگ در دست ایستاده بودند. ازدوجانب باشدت تمام، گلوله به‌سرهمدیگر می‌ریختند. [دعوا] تا دوساعت امتداد یافت. چند نفر از سواره‌ها مقتول و بقیه به‌جانب شتربان‌گریزان شدند.

اهالی قره ملك با بخت سیاه خود دست بـه گردن شده از اول ایـن بلوای بزرگ، به سواره‌های قراداغی و مرندی راه داده و بـا ایشان دست

۱. در آذربایجان، اغلب «دیشب» را «امشب» می‌گویندـ مصحح.

به هم شده‌ـبنا به تقریر آینده‌ها [= کسانی که از آن محله می‌آیند]ـبنای راهزنی ودزدی گذاشتند [= گذاشته‌اند]. چون [این محله] در جادهٔ اورنق و خوی افتاده است و [این جاده] جادهٔ بزرگ شهر است، آن جاده مسدود گشت [= گشته است]. [لذا] جناب سردار امر فرمودند که آب طاحونهٔ ایشان را بریده نگذارند جاری شود. اهالی نوکه‌دیزه وگامشوان نهر ایشان را زدند. بعضی از اهالی قره‌ملك آمده متوسل شدند به سردار و ایشان هم امر فرمودند آب را جاری سازند. و ایشان متعهد شدند که دیگر خلافی ننمایند. هیهات، پلاس سیاه سفید نخواهد شد، چنانچه [= چنان که] تا امروز آنچه از دستشان می‌آمد در راهزنی کوتاهی نکرده‌اند [که] اگر ذکر آنها را نمایم طول خواهد کشید‌ـاین هم «از دولت آل‌برمك است». خلاف ایشان مشهور شده.

روز پنجشنبه هشتم شهر رجب‌المرجب

چون «که»* قورخاقه امشب به دست سواران رسیده، دلیر شده‌اند. یك ساعت از روز گذشته، از دامنهٔ کوه سرخاب، مشغول توپ خالی کردن شدند. دود توپها را از یکدیگر جدا نکرده دامنهٔ‌کوه را خرمن آتش ساختند و صفحهٔ محلهٔ امیر خیز و ویجویه را از باریدن گلولهٔ توپ شرابینل و متلاشی شدن آنها در هوا کورهٔ رعد و برق ساختند تا سی توپ به جانب جناب سردار انداختند، وایشان «هم»* باکمال وقار و تمکین ساکت بودند. [ولی وقتی] دیدند خائنان دولت وملت، رحیم‌خان و شجاع نظام ابداً شرم ندارند و پا از اندازه بیرون گذاشته دلیرانه آتشفشانی می‌نمایند، امر فرمودند که توپها را آتش بزنند و جواب دشمنان ملت و دین‌مبین‌احمدی، صلی‌الله علیه را با دهن آتشبار توپ بدهند. توپچیان چابکدست توپهای کوه شکاف را گشاد دادند. الی غروب آفتاب، آتش دعوای توپ شعله‌ور بود و اهالی بیچارهٔ غیور تبریز در میانهٔ این آتش سوزناك، همچون موی به‌هم می‌پیچیدند.

وقت عصر، قدری سوارهٔ رشید از جانب اسبران و کیوی و غیره به کومك ملت وارد شهر شدند و به خدمت سردار مشرف شده در جرگهٔ مجاهدین ایستادند. چون آوازهٔ دلیری و مردانگی جناب سردار ستارخان امیرخیزی وجناب سالارباقرخان خیابانی درآفاق عالم شهرت کرده«بود»*

* زاید

که با مستبدین ایران طرف مقابل گشته درسرحقوق ملی ـ که مشروطه است ـ جنگ می‌نمایند و چهل شبانه روز است آرامی از جنگ نشده، محض از روی غیرت، در مقابل هزاران هزار دشمن قوی‌پنجه ایستادگی می‌نمایند، مردان غیور روی به جانب ایشان کرده به جان نثاری می‌آیند. از قفقازیه مجاهدین با غیرت «ایشان»* سر به کف نهاده به‌جان نثاری پیشقدمی می‌نمایند. اگرچه در پیش همت دریا مثال جناب سردار این گونه کارها سهل است ولی باز چون قطره به دریا ملحق می‌شوند. امیدواریم ان‌شاءالله به فضل خداوند و توجه امام عصر علیه‌السلام، دشمنان خائن دولت و ملت و سرکردگان گرگ خصلت بزودی منکوب و مخذول شوند؛ و ملت بیچاره از این تنگنای وحشت خلاصی یابند.

چنانچه [= چنان که] [می دانیم] در طهران، از سعی و تلاش، این مستبدان آنچه کردنی نیست کرده‌اند و آنچه گفتنی نیست گفته‌اند؛ از قتل نفوس صغیر و کبیر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و از غارت خانه‌های متمولین و هتك حرمت و عصمت، و عریان نمودن مخدرات و برداشتن عصمت زنان و گرفتاری بی‌تقصیران وکشتن بیگناهان، ونهی ازتعزیه‌داری، و منع از نماز جماعت، و ضبط پستخانه و تلگرافخانه که اخبار از شهری به شهری نرسد. اگر شاهنشاه جوانبخت ما بخواهند که این ظلمها به ملت نجیب ایران وارد نشود، اولیای خائن دولت و مستبدین دربار شاهنشاهی نخواهند گذاشت ومفتخواران ایران، جمیعاً به این امر شریف رضا نمی‌دهند که ملت بیچاره با شاه جوانبخت خود همدست شده و نگذارند که خائنان دولت، زیاده از این، دولت ایران را پایمال کنند که عاقبت امر به‌انقراض منجر شود.

روز جمعه نهم رجب‌المرجب

یك ساعت به‌ظهرمانده، توپهای دوزخ لهب، از دو جانب، غریدن گرفته الی غروب آفتاب، تبریز بلاانگیز نمونهٔ محشر شد. نتیجهٔ این دعوا از جانب شتربان چیزی معلوم ننمود، ولی از این جانب، به‌کسی و به جایی صدمه نرسید؛ اگرچه گلولهٔ توپ مثل تگرگ می‌بارید.

از **دوازدهم شهر جمادی‌الثانیه**، که اول توپ اندازی بود، «با»* توپهای دامنهٔ کوه سرخاب با محلهٔ خیابان کاری نداشتند. اگر چه

* زاید

جناب سالار درخیابان مهیای جنگ بودند، ولی [چون] در اول مرتبه، در جنگ بیوك‌خان، دهن ایشان [= مستبدین] سوخته بود، از ایشان [= سالار] دست کشیده متوجه جناب سردار بودند. چون جمیع سواره‌ها و سرباز و سرکرده‌ها و توپ به‌شتربان جمع شده و با امیرخیز همسایه بودند و فاصله در میانه نبود، خیال آنها این بودکه جناب سردار را اول از میانه بردارند بعد متوجه خیابان شوند. معلوم ننموده بودند [= نمی‌دانستند] که این، شیر بیشهٔ دلاوری و نهنگ دریای هنروری است. سیل بی‌امان از کوه بلند چه خواهد برد؛ مگر این‌که در زیر پایش نابودگشته، غرق دریای سرگردانی و پریشانی خواهد شد.

روز شنبه دهم شهر رجب‌المرجب

شاهد عرض بنده است. روزی است نمونه از محشر. آقایان مستبدین و سرکردگان عشایر چون دیدند لشکر موجود و تورخانهٔ باکفایت حاضر شد، چنین نقشه کشیده بودند که امروز عمل را ختم نمایند و ملت را در آتش سوزناك بسوزانند. سوارهٔ شاهسون به‌سرکردگی نصرالله‌خان‌یورتچی، سوارهٔ قراداغ به سرکردگی رحیم‌خان و ضرغام نظام، و سوارهٔ مرندی به سرکردگی شجاع نظام و علی‌خان و و موسی‌خان هجوانی، و سایر سرکرده‌ها و سرباز و تفنگچیان شتربان و سرخاب، هفت و هشت هزار نفر از شجاعان آذربایجان، که هریکی با سام نریمان برابری داشتند،روی به جانب جناب سردار درامیرخیز، و به طرف جناب سالار درخیابان، بمثل سیل‌بی‌امان، ازچندسمت حرکت نمودند. باچهل وپنجاه نفر نقب‌زن،فوجی از جانب ششگلان ومیدان مشق از سرمغازه‌های مجیدالملك، و فوجی‌از عالاقاپو و میدان توپخانه، و فوجی از سرکوچهٔ قاضیان ـ سه‌دسته ـ روبه طرف جناب سالار درخیابان؛ و فوجی از جانب بازار ومیدان صاحب‌الامر به راسته کوچه، و فوجی ازبازارچهٔ شتربان به‌جانب مسجد آقاباقر، روبه دروازهٔ اسلامبول، و فوجی از میدان کاهفروشان رو به دروازهٔ اسلامبول، و مرکز جناب سردار، و فوجی از جانب کوچهٔ للەلر رو به طرف چپ سردارـازشش جهتـبه جانب جناب سردار به‌حرکت آمده مثال دریا جنبش نموده، گلولهٔ تفنگ پنج تیر را مثال باران می‌باریدند و غوغای قیامت آشکارا نمودند.

از این جانب، مجاهدین شیر صولت در سنگرها آمادهٔ جنگ شدند. درسنگرهای جانب میدان‌مشق، ومیدان‌توپخانه وکوچهٔ قاضیان، مجاهدین

رشید خیابانی دست به انداختن تفنگ نموده شراره به جان معاندین زدند؛ چنان آتش‌افشانی کردندکه حریف در شطرنج بازی مات ماند، نتوانست‌قدم پیش نهاد. همچنین در راسته کوچه، گلولهٔ تفنگ به هرجانب از سنگرهای مجاهدین باریدن گرفت؛ نگذاشتند سوران دست گشایند. اگر چه‌سنگرهای محکم نداشتند ولی خوب خودداری [= مقاومت] کردند.

سرکردگان معاندین، قوهٔ حربیه را به‌جانب دروازهٔ اسلامبول‌وامیر- خیز می‌خواستند بزنند. سرمجاهدین آنطرفهارا خواستند مشغول نمایند تااز آنجاها کومك به سردار نیاید مگر صدمه‌ای به‌سردار شیردل برسانند. فوج بزرگ‌که به سرکردگی ضرغام ونایب‌حسن وکاظم بود، به مسجد آقاباقـر حمله‌ورگشتند. مجاهدین آنجا ازعمل غافل بودند. درسنگر آنجا سه‌نفرـمن جمیع‌الجهات ـ تفنگچی ازمجاهدین بوده بدون دعوا مـی‌گریزند. از آنجا همان فوج بدون مانع به‌دروازهٔ اسلامبول هجوم‌آور شدند ویك عراده توپ جلوکه‌آورده بودند درمحاذی‌دروازه گذاشتند. وفوجی‌ازمیدان کاهفروشان می‌آمد باسرکردگی نصرالله‌خان شاهسون. [این فـوج] رو به طرف بیرون دروازه جست‌وخیز نمودند وحمله‌ور شدند. در دروازهٔ اسلامبول، مستحفظ ازمجاهدین شیرپنجه همین بیست‌وپنج نفربودند وخاطرجمعی به‌سنگرمسجد آقاباقر داشتند [و] درسرکار خود آماده نبودند. از جانب اندرون دروازه، معاندین به مسجد کوچك آنجا داخل شده وباقی در [سمت] چپ‌کوچهٔ‌آنجا ایستاده دروازه را تیرباران نمودند وتوپ را به‌دروازه بستند [= دروازه‌را به‌توپ بستند].

[چون] مجاهدین باغیرت دیدندکه دشمن قوی‌پنجه غفلتاً به‌سرایشان ریختند و آتشباری می‌نمایند، به‌دم دروازه دویده مهیای جنگ شدند. باتیر شهاب گلولهٔ تفنگ، آن طایفه را خواستند عقب نشانند، دیدندکه ازمسجد گلولهٔ تفنگ بمثال تگـرگ می‌بارد. مجاهدین از کثرت دشمن و قلت خـود اندیشه نکرده خودشان را مثال سمندر به‌آتش زده، زانو به‌زمین گـذاشته، بادهن تفنگ آتشفشان جواب آنها را می‌دادند.

[وقتی] جناب سردار دیدندکه دشمن قوی‌پنجه غفلتاً هجوم‌آورشدند، همچون شیر خشمناك درآن عرصهٔ خوفناك، جلدوچالاك، به‌مجاهدین نهیب می‌زدند. چون‌حریف‌را پرقوی دیدند امرفرمودند توپ شرابینل که‌درمیدان اسب فروشان بود، محاذی دروازه کشیده رشتهٔ حیات دشمن راقطع نمایند. توپچیان چابکدست فوراً توپ را به‌دم بازارچه کشیده، به‌طرف دشمن‌چیرهـ دست خالی نمودند. درآن‌تنگنای بازار، سه‌تیرتوپ خالی کردند. دودتوپها

در هردفعه بازارچه را گرفته صاف نشد. مجاهدین باغیرت اگرچه درگلوله انداختن فرصت نمی‌دادند، ولی بجهت دود غلیظ، سررشتهٔ کار دعواازدست [شان] رفته [بود]. دشمن قوی‌پنجه وکارآزموده فرصت‌را غنیمت شمرده، داخل دود توپ گشته، چنان شنلیك تفنگ نمودندکه دریك دم هزاران تیر درهوا طیران می‌نمود. ازصدای توپ وتفنگ، درآن تنگنای بازار ومیدان اسب فروشان، صوراسرافیل آغاز دمیدن نموده، عرصهٔ محشر نمونه‌ای از این گیرو دار گشت.

دراین اثنا ـ دم دروازه گچ‌پزخانه [ای] است ـ ازپشت گچ‌پزخانه، سوارهٔ جرار، دیوار راشکاف نموده، داخل گشته، پشت‌سر مجاهدین رااحاطه نموده از انداختن گلولهٔ تفنگ مضایقه ننمودند. دیگر بالمره، سررشتهٔ دعوا ازدست مجاهدین بیچاره رفته غرق دریای آتش شدند، ازدعوا دست کشیده روبه فرار نهادند. ستار وعباس، دوبرادر، دست ازتوپ نکشیده توپ‌راسنگر نموده مشغول‌دعوا شدند. ناگاه ستار، که جوان دلیر[ی] بود، گلوله‌خورده روبه فرارکرده درافتاد. مجاهدین نعش آن جوان را ازمیدان جنگ‌ورداشته و تفنگش را گرفته قدری راه آوردند؛ دیدند مجال بردن ندارند به زمین گذاشتند. اما عباس فشنگ را تمام کرده دست خالی گشته خنجری در بغل داشته، کشیده سه نفر را مقتول وخودش گرفتار شد. سواره‌ها توپ بزرگ شراپینل را گرفته به‌بازار آتش زدند و به جانب مسجد آقاباقر کشیدند.

در این گیرودار، این‌بنده باچند نفر، در دم دروازهٔ کوچه، که اول ویجویه است، تفنگ در دست، باچند نفرایستاده بودیم. مرد وزن وصغیرو کبیر فراراً ازمحلهٔ پیش گریخته ناله‌کنان به‌جانب محلهٔ ویجویه گریزان بودند. فوج‌فوج، بیخود، می‌آمدند. دراین اثناء، مجاهدین که ازدست گرگ اجل، خودشان را رهانیده [بودند] از دروازه داخل شدند. «که»* سر [و] صورت ایشان‌ازدود وغبارمعلوم‌نبود. ایستادند. ایشان‌رادلداری می‌دادیم، وایشان از مقتول شدن ستار، که جوان دلیر[ی] بود، واسیر شدن عباس، که ارشد مجاهدین است، متأسف ومتألم بودند. بعد ازلمحه‌ای که آرام‌شدند به میدان جنگ برگشتند. درآن حالت، چنان شنلیك تفنگ [جریان] داشت که [بااین‌که] فاصلهٔ ما و آنجا هزار قدم ـ لامحاله ـ می‌گشت، از [بالای] سرما گلوله پی‌درپی می‌گذشت.

در دم دروازهٔ اسلامبول، هشت‌کاروانسرای بزرگ بود. همه‌اش را

* زاید


دروازه اسلامبول

سواره‌ها گرفتند وآتش بیدادی را شعله‌ورکردند و از میدان اسب فروشان ومیدان کاهفروشان وکوچهٔ عیرانچی وکوچهٔ للکلر، سواره‌های شاهسون و اکراد قراداغی و مرندی هجوم آورده داخل کوچهٔ بزرگ امیرخیز گشته [= گشتند] که مرکزجناب سردار نامدار بود «داخل شدند»*. کاروانسرا و مسجد آنجاراسنگر نموده باتفنگ پنج‌تیر آتشفشانی نمودند. جناب‌سردار باده و دوازه نفرمجاهد دلیر در مقابل آن لشکر بی‌پایان چون سد اسکندر ایستاده توکل به‌خداوند عالم نموده ومدد از جناب مولای متقیان خواسته بااین عدهٔ قلیل مشغول تیراندازی گشته مانند شیرخشمناك ازدهان تفنگ، آتش سوزناك به جان آن لشکر بیپایان می‌انداختند.

[از] یك‌ساعت پیش ازظهر تاسه‌ساعت به‌غروب مانده، همین گیرودار برپا بود، که تعریف او را بازبان قلم نمی‌توان کرد؛ که بهرام فلك دست به‌جبین گذاشته تماشای این جنگ هولناك می‌نمود، و درواقع به رشادت و جلادت وشجاعت این نادر آفاق، احسنت احسنت می‌گفت. اگرچه‌این بنده این حکایت را می‌نمایم، ولی [در واقع] نمی‌توانم تقریر نمایم. [تا] کسی حاضر نشود وآن غوغای محشر را نبیند چه معلومش گردد که دراین‌عرصه چه قیامت شده، و صد هزار مرد و زن و طفل و صغیر را چه تسم وحشت برداشته. [وقتی‌که] در میان شهر دریك دقیقه، چهار هزار تفنگ گشوده شود وگلولهٔ توپها پی درپی ببارد، واز صدای توپ وتفنگ گوش آسمان گرفته شود، به‌اهل آن شهرچه قیامت خواهد شد!

چنانچه [= چنان‌که] عرض شد، مجاهدین‌که از بازارچهٔ اسلامبول گریخته‌بودند، برگشتند. همه‌اش‌ازاهل‌ویجویه وکوردرلو بودند؛ ومشهدی سیف‌الله‌کوردرلو وکربلایی‌عبدالعلی، رئیس ایشان ،ومشهدی‌حسین‌نام[ی] دست‌خالی، «هم»*ازعقب‌ایشان‌روان گشت. بعدازآن، کربلایی ابوالقاسم که صوفیان تازه رسیده‌بود، خودش‌رابه‌آن‌عرصه رسانید. ماحصل، جملتان [= جملتاً] ده ودوازه نفرمجاهد باغیرت‌کوردرلوو ویجویه‌ای وحاجی‌حمدالله به مقابل‌چهار وپنج‌هزارنفرسوارجراراژدهاهیبت،ازکوچهٔ‌تاج‌احمدیها، خودشان را به بام کاروانسرای پیش رسانیدند. با هرگلولهٔ تفنگ یك نفر سواره را از پا درآوردند. مشهدی‌حسین مزبور، دست خالی، نهیب می‌زد: «بزنید!»

دریك دم، کاروانسرا مملوازکشتگان گشت. ازآنجا سواره‌ها به‌سرای دیگر ریختند وکربلایی حسین‌خان‌باغبان، دراین گیرودار، رسید. از جانب

* زاید

دیگر، یك بالاخانه را سنگر نموده ازسرای دیگر به‌سواره‌ها و شتربانیها رم داده [آنهارا] به سرای دیگر ریخت. فوری، نقب‌زن از اینجا به‌آنجا نقب زده به‌فاصلهٔ دوساعت، جمیع کاروانسراهارا از وجود دشمن خالی کردند.

آخر الامر [مستبدین] چنان عجز به‌هم رسانید که قسم می‌دادند: «دیگر نزنید!» تا کشتگان‌را ورداشته برویم. واین جمع قلیل به‌ایشان‌امان دادندکشته‌های خود را ورداشته و رفتند. و ازآن جانب رودخانه،که‌جناب سردار با نفس خود مشغول دعوا بود، شکست فاحش به آن اکراد وحشی نـژاد داد و ایشان هـم کشتگان خود را ورداشته به جانب شتربان دوان شدند.

در این مقام، تفنگچیان لیل آباد و نوبر در رسیدند و قـدری در آن اواخر جنگ ، تیراندازی نمودند. چون آدم کثیر از شتربان و سرخـاب و ششگلان ازعقب این‌لشگر آمده بودند، چند خانه‌را سواره‌ها وایشان‌غارت نمودند در میدان اسب فروشان.

و امروز، چند تا نارنجك وبمب انداخته شد، وتوپهای جهانسوز از دوجانب، پی‌درپی، انداخته می‌شد. امروز اناث وذکور اهل شهر درناله‌و افغان‌بودند وازته دل برباعث وبرانگیزندهٔ این فتنهٔ بزرگ لعنت‌می‌کردند. معلوم است‌شب همان روز، سرکردگان، در اسلامیه، طرح‌این دعواراریخته بودند؛ و آقایان مستبدین را ببینید که حاضر بودند چگونه امر به‌این قتال نمودند [= نمایند].

[یکی] از مجاهدین می‌گفتند [= می‌گفت] که من «یاحضرت عباس» می‌گفتم، سوارهٔ شاهسون گفت: «شما حضرت عباس را چه می‌شناسید،مگر بـابی نیستید؟» من به بابی لعنت کردم، گفت: «واللهی شما را به ما بابی گفته‌اند.» اهالی می‌گفتند: «ملاحظه نمایید! شیعهٔ اثنی‌عشری را بابی اسم می‌گذارند [وخود] باظلام‌وفساق شریك ظلم وغارت می‌شوند که مشروطه را وردارند؛ [زیرا] که به آقایان از هرجهت ضررکرده؛ از ارزانی گندم؛ و بریدن وظیفهٔ ایشان، و برهم شدن تیول، وتساوی درکلیهٔ حقوق ملیه.»

الحاصل درامروزجهانسوز، ازجانب سواره وپیادهٔ لشگر،وتفنگچیان شتربانی و سرخابی، علی روایه، هفتاد نفر به خاك هلاك درافتاد، وبه‌قرار بیست نفرمجاهد ازجانب سالار در خیابان وجانب سردار، وسایرمحله‌جات به قتل رسید. یك ساعت بدغروب مانده، دعوا ساکت، و طرفین برگشتند. طول دعوا ده ساعت تمام شد. در این ده ساعت، در یـك دم، هـزار تفنگ

خالی می‌شد. طرفین دست از جان شسته بودند «و»* این جنگ، بسیاری روبرو بود.

در وقت غروب، شهر فراغت حاصل تموده [= نمود]. شب آرامی بود، ولی [روز] دروازهٔ اسلامبول بالمره خراب وآتش گرفته، به‌قرار صد باب دکان معمورسوخته وغارت‌شد. شب، مجاهدین درمیان‌آن خرابه‌قراول می‌کشیدند،وازجانب میدان مشق و عالاقاپو، هردوطرف درمقابل یکدیگر همچوکوه پابرجاایستاده تیراندازی‌داشتند. لکن ازسنگرهای‌خودپیش‌نرفتند.

امروز، اصل نظر در امیرخیز وجناب سردار بود. الحمدالله باآن‌قهر که آمده بودندکاری نساخته و رشیدان خودرا به‌قتل دادند. امروز،اگرچه بیست نفر ازمجاهدین مقتول ومظلوم شد، درعـوض سه برابر داوطلب از جوانان غیور محلات نفنگ ورداشتند.

و عباس کوردرلو را که [مستبدین] گرفته بودند بردند به اسلامیه. چون «که»* دعوای‌مسلم بامسلم حرام است، ازمصدر حکومت‌آقایان‌حکم صادر شدکه آن جوان مظلوم را سربریده بیاویزند. به‌این سبب، ازکوردر-لوهای ویجویه، دوازده نفر جوان دیگر مسلح شدند؛ از آن جمله‌مشهدی سیف‌الله، که جوان دلیر و نامداری است، ومشهدی حسین کوردرلو،محض درسرغیرت،تفنگ برداشتند. هرقدری که لشکر معاندین کثرت پیدامی‌نمود وفوج فوج از سواره و پیاده به‌کمك ایشان مـی‌آمد، [و] دعـوا شدت پیدا می‌کرد،ازجانبِ‌ملت نیزجوانان غیوردست ازجان‌شسته تفنگ ورمی‌داشتند وبه‌حضورجناب سرداروجناب سالارمی‌رفتند وبه‌جان نثاری‌مشغول‌می‌شدند.

اگرچه تابه‌حال، تخمیناً سیصد وپنجاه نفر مجاهد در راه ملت، جان شیرین خود را نثار کرده‌اند، ولی به‌عوض آن، سه هزار جوان دلیر مسلح شده به‌جنگ می‌روند.

روز یکشنبه یازدهم شهر رجب‌المرجب

سرکـردگان لشکر جلادت اثـر، در پیش خـود ملاحظه نمودند [= خیال کردند] امروز برای‌ایشان ازآوردن توپ بزرگ شرابینل و نزدیك‌آمدنشان به‌انجمن حقیقت،که مرکز جناب سردار است، فتحی شده است. اگرچه این قدر سواره مقتول شد، در جنگ چنان روزی، گفتند بسیار نیست. به خیال آنها چون امروزکشتهٔ مجاهدین بسیاربوده، فردا از دهشت امروزی، دیگر پیش نخواهند آمد. عمل تبریزرا ختم می‌نماییم؛ سردار راگرفتار ومجاهدین

* زاید

را متفرق و شهر را تاراج خواهیم‌کرد، مژدهٔ غلبه به‌تهران خواهیم داد. اما ندانستند‌که چقدر [= هرقدر] ایشان سختگیری نمایند، ده مقابل آن، این طرف محکم خواهد شد.

شب یکشنبه درعوض بیست نفر، دویست تن علاوه زیر سلاح‌رفت. بالجمله [مهاجمین] طرح یورش دیروزی را پسندیده در همان شکل یورش آوردند، ولی دو تفاوت داشت: در راسته کوچه تیراندازی نکردند، و به دروازهٔ اسلامبول حمله نکردند؛ چون «که»*، علی‌روایه، سی و دو نفر ایشان از طایفهٔ شاهسون در آنجا به‌قتل رسیده بود. سایر حملات به‌قرار دیروزی است. فوجی بزرگ درمیدان مسجد آقاباقر جمع شده ازآنجا داخل رودخانه شدند. چون «که»* سدهای رودخانه بلند و سنگر محکم است، با [= از] رودخانه آمده [= آمدند]. بعد ازگذشتن از پل مسجد، میدان اسب‌فروشان [است‌که] طرف‌راست مرکز جناب‌سردار وطرف چپ خانه‌های غارت شدهٔ دیروزی است. [مهاجمین] در رودخانه خودداری [= توقف] نمودند و مشغول تیراندازی شدند. فوجی [نیز] از جانب میدان کاهفروشان«که»*می‌آمدند ویك عراده توپ‌ته‌پرجلومی‌آوردند [که]درآخر میدان، در محاذی راسته‌کوچه،که مشرف است به‌مسجد ایریلولر، گذاشتند.

بعضی سواره‌ها داخل‌کوچهٔ آنجا [= آن‌کوچه] شده از پشت‌کوچه به‌کاروانسرای آنجا داخل شده سنگرکردند و از پشت مقبرهٔ سید ابراهیم، [به] همان قرار، داخل‌کوچهٔ عیرانچی شده،که زقاق۱ تنگ است، [و] در خانه‌های آنجا ساکن‌گشتند، و فوجی از بالای‌کوچهٔ عیرانچی مشهور [که] یك‌کوچهٔ تنگ است، خانه باغچه‌ها را یك به‌یك، شکاف نموده پیش آمدند به‌طرح مثلث مستطیل؛ دو ثلث ضلع آن مثلث را احاطه نمودند. ولی به حساب دیگر، سه ضلع مربع مستطیل‌را احاطه نمودند. نسبت به‌مکان دعوا، به‌جولانگاه جناب سردار، همین [= حداکثر] دویست متر مانده بود. از سه جانب، جناب سردار را احاطه نمودند، به‌محاصره درانداختند. یك‌طرف که‌گشاده مانده [و] آن هم نزدیك و تیررس است، همین [= حداکثر] پنجاه قدم با سواره‌ها فاصله دارد. پشت مسجدکه سواره‌ها گرفته بودند [و] انجمن حقیقت است درآنجا فاصله نمانده بود.

خوب نقشه [ای] برای جنگ امروزی‌کشیده‌اند؛ دیگر رهایی ازاین

* زاید

۱. کوچه

نقشه بسیار مشکل است، هم محیط شده‌اند و هم مانع از رسیدن کومك و سه عراده توپ،که درباغ است، به‌سواره‌هایی که در خانه‌های غارت‌شده‌اند. همین [= حداکثر] پنجاه قدم راه است محل جنگ، [چنان‌که] عرض شد. ولی طرحش بدین منوال است:

این یورش بدون صدا و شنلیك بود. اول، درابتدای دعوا، توپ را که در آخر میدان کاهفروشان [بود] به مسجد ایریلوها بستند گلولهٔ توپ شراپینل دیوار مسجد را شکافته در توی مسجد آتش گرفته و پاشیده شد. مجاهدینی که در مسجد بودند از این واقعه رم نمودند و از مسجد بیرون آمدند. آنهایی که از سواره‌ها در رودخانه بودند شنلیك‌کنان جست و خیز نموده داخل مسجد شدند. ازکاروانسرهای پیش و عمارتهای زقاق عیرانچی، سواره‌ها و معاندین باتفنگهای پنج‌تیر بنای‌شنلیك‌گذاشتند. درآن عرصهٔ خوفناك حملهٔ ژاپون را به‌قلعهٔ پورتاتورا[۱] بازیچه به‌قلم دادند.

جناب سردار دریا حوصله، که مشتاق اینگونه روز بودند، [چون] ملاحظه فرمودندکه مراد حاصل شده و دشمن به‌پای خود آمده و به‌دام افتاده، امرفرمودند فوری ازعقب مسجد چندسوراخ برگشودند؛ وفرمودند توپچیان مریخ صولت از باغ، توپ به‌مسجدگشاد دهند.گلولهٔ توپ قلعه‌کوب دیوار مسجد را شکافته دونفر سوارهٔ پیلتن را باخود برده [= برد]. از این جانب مسجد، مجاهدین قوی‌پنجه تفنگها را خالی نمودند. اتصالاً گلوله را به‌مسجد بارانیدند و در مسجد و پیش [= جلو] آن، ازکشته‌ها پشته‌ها ترتیب دادند. سواره‌های قوی‌هیکل فوراً از مسجد خارج شدند. از سنگرهای پیش، مجاهدین تیراندازی نموده، سواران از آن جادهٔ پهن، خود را داخل‌کاروانسراهای پیش نمودند. توپچیان و جناب سردار با تیر توپ و تفنگ جلو ایشان را نشانه نموده بساطی که در آنجا چیده بودند، تار و مار و برچیده نمودند.

در این گیر و دار محشر، کربلایی‌حسین‌خان باغبان با ده و دوانزده نفر در رسید، از رودخانه گذشته داخل‌کوچهٔ توتلوخ‌گشته درآنجا یك‌جایی را سنگرکرده از پشت دشمن جان و مال و عرض و ناموس، بلکه دولت و ملت، مشغول‌گشت به‌انداختن شهب‌گلولهٔ تفنگ.

[چون] حریف ازخواب غفلت بیدارشده دیدکه درچهار موجهٔ‌گرداب

۱. پورت آرتور، شهر و بندری در منچوری که ژاپونیها در سال ۱۹۰۵ از روسها گرفتند. ــ مصحح.

بلا افتاده وراه‌نجات ازهر جانب بسته‌شده، نقشهٔ سرکردگان غلط رفته، برپیچ و تاب گریز افتاده [= افتاد]. مجاهدین بافرهنگ به‌کاروانسراها وخانه و باغچه‌ها، که مملو بودند ازطوایف‌اکراد شاهسون وقراداغی ومرندی، بمب بزرگ ونارنجك انداختند. ازصدای تفنگ وگشادن نارنجك وغریدن توپها زمین‌وآسمان به‌لرزه افتاده صدای الحذرازآن مرحلهٔ‌خوفناك به‌افلاك رسید.

ازطرفین چنان‌کوشش درجنگ بود [که] با زخمهای پهلو شکاف، قدم پس نمی‌گذاشتند؛ اگر برادر می‌افتاد، برادر دیگر پا به‌سینهٔ او گذاشته گلوله می‌انداخت. درواقع، سواران رشیدعشایر دراین میدان جنگ، گرانی را ازکوه ورداشته [= به‌عاریت گرفته] از پیش به‌پس‌نمی نشستند.

الی غروب آفتاب، در آن عرصهٔ هولناك غوغای قیامت آشکارا بود تا از هرجانب شکست به جانب سواره‌ها و عشایر اکراد افتاده روبه‌گریز نهادند. چنان خودشان را باخته بودندکه‌کفش از پا وکلاه ازسر وتفنگ از دستشان می‌افتاد متوجه نمی‌شدند. الی دروازهٔ شتربان، مجاهدین پلنگ طبیعت تعاقب نموده بر گشتند. کاروانسراها وکوچه‌ها وخانه باغچه‌ها مملو ازکشته‌های شاهسون و قره‌داغی و مرندی و شتربانی بود. شب، سواره‌ها وشتربانیهارا راه دادند وکاری نداشتند، وایشان به‌آسودگی‌آمده، الی‌صبح، مقتولین خود را ورداشته می‌بردند.

دیگر مشکل است بعد از این، سواره‌های رحیم‌خان و شجاع‌نظام و سایر سرکردگان اقدام به‌دعوا نمایند. امروز ودیروز آنچه قوه‌داشتند زدند، دیدند حریف پرزور است؛ جنگ با این پلنگان‌کار سهل نیست. اگر درست ملاحظه شود یورش و نقشهٔ سرکردگان چنان بوده‌که از آن مرحله رهایی یافتن بسیار مشکل بود. ولی جناب سردار درجنگ چنان تمهیدکردند [که] فی‌الفور، آن گره مشکل را گشادند به‌آسانی. و از جانب خیابان، جناب سالار باقرخان بامجاهدین خیابان، در راستهٔ خیابان سنگر محکم بسته‌بودند و درمقام دفاع ایستاده.

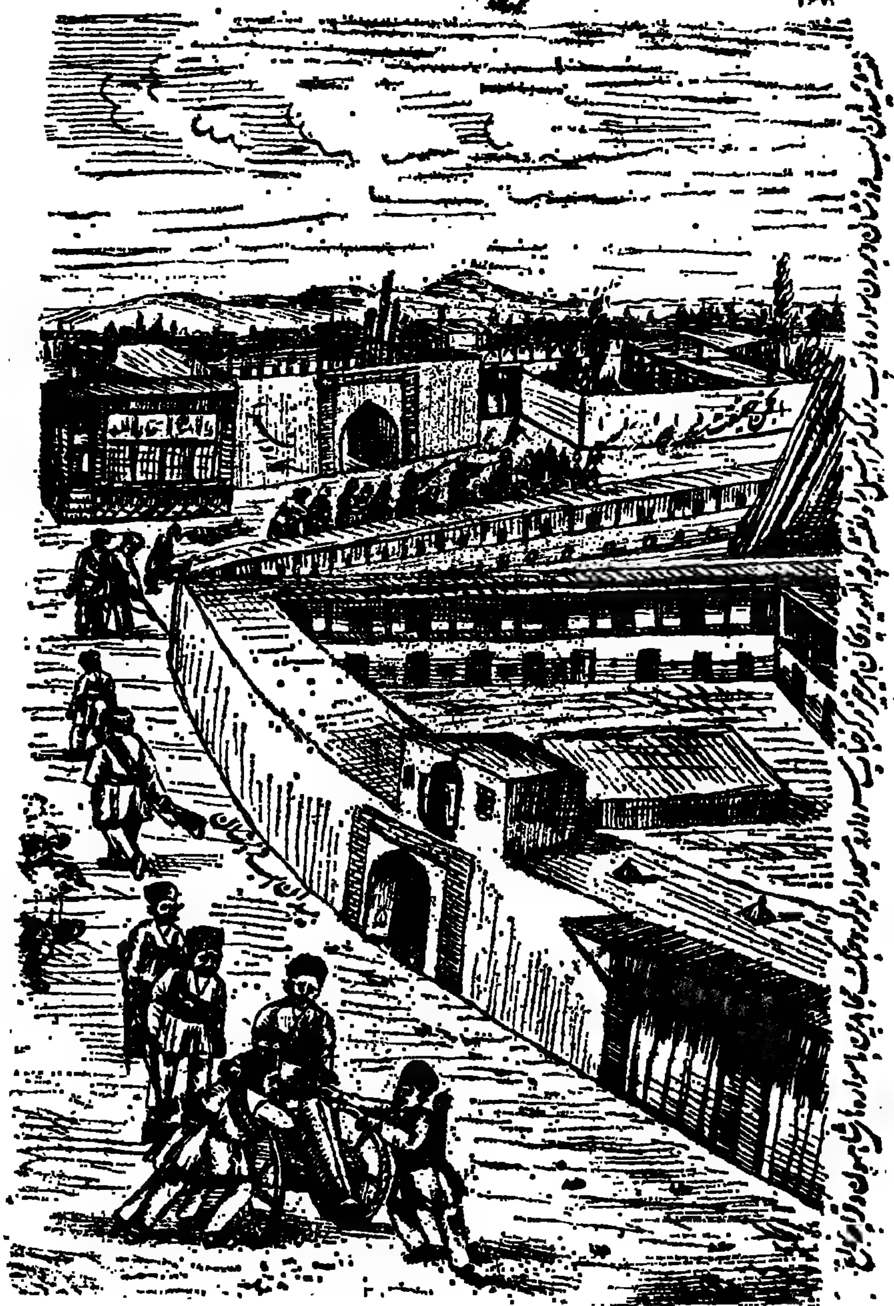
سردار نصرت، رحیم‌خان، بعد از گریختن از باغ شمال، در باغ صاحبدیوان منزل داشت؛ درخیال حکومت آذربایجان در آنجا نشسته: بعد از شکست‌دادن به‌مجاهدین بهرام صولت شیرشکار، با خیال[1] خود سوار

۱. ظاهراً نویسنده «خیال» را به‌معنی جمع «خیل» [سواران] آورده است تا با «خیال»ی‌که قبل وبعد ازآن می‌آورد، صنعت جناس به‌کاربرده باشد. البته حاجتی به‌توضیح نیست‌که «جمع مکسر» «خیل»، «خیول» و«اخیال» است.

گشته بـا دبدبۀ چنگیزی وارد شهر شده صاحب کروفر خواهد شد. کیفیت [= جریان] باغ را خواب، خیال نموده‌که: البته چنین واقعه چطورخواهد شد [= امکان‌پذیر است]کـه جمع قلیلی مرا بـا هزار سوار جرار از باغ همچون قلعۀ محکم خارج‌کرده باشند. از سردار در امیرخیز به‌مـن صدمۀ بسیار رسیده تلافی‌را امروز، از سر گرفته، خواهم‌کرد. امر نموده همه‌سوار شده یك عراده توپ جلو درپیش، سواره‌ها جلوریز حمله‌ورگشته از صبح تا ظهر، گرماگرم دعوا بـود. درواقع، [مهاجمین] این دفعه ایستادگی خوب نمودند؛ چون همیشه [از] آن راستۀ خیابان [کـه] جـادۀ بزرگ شهر بود کاروان بمثال سیل می‌آمد و می‌رفت و امروز در عوض آن‌کاروان، گلولۀ توپ و تفنگ بمثال سیل آمد و رفت می‌کرد. در حوالی ظهر، بعد از دادن سوار بسیار به‌گرگ‌اجل، اسب گریزرا مهمیز تیز زده به‌جانب باغ‌شتافتند. کشتگان ایشان درخون خود غلطان درمیان میدان بماند.

■ فاما از جانب دروازۀ باغمیشه، که عرض شده، [چون] از سواره و پیاده درآنجا حمله‌ورگشته بودند، ازانداختن توپ و تفنگ مضایقه‌نداشتند، جناب سالار بامجاهدین خونخوار، درکمین‌کین‌نشسته به‌جانب‌ایشان بستند. بعدها، با تیر شهاب‌گلوله، آن دلیران را درآن عرصه رم دادند. از راهی که آمده بودند به‌آن‌راه، بسیاری [از] ایشان عازم‌شدند؛ یعنی به‌دیارعدم. بقیة‌السیف رو از ستیز تیزگردانیده فرار نمودند.

هردو جانب سالار از دشمن خالی شد و از جانب عالاقاپو، که فوجی آمده بود، جناب آقامیرهاشم خیابانی و مشهدی محمدصادق چرندابی، با مجاهدین شیر صولت حمله‌ورگشته از سنگرهای آنجا شنلیك نمودند، گلوله‌های جـان‌ستان به‌سر ایشان باریدند. سواره‌های پلنگ هیبت در آن میدان هـولناك مجال ایستادگـی ندیده بسیاری از ایشان جـام اجل را از دست آقامیرهاشم ــ که در روز نبرد سرکـردۀ بزرگ سالار است ــ و آقامحمدصادق قفقازی و مجاهدین نوشیده و بقیه در زوایای تیرۀ آنجا پنهان شدند. ازبیم مجاهدین الـی نصف شب پنهان بودند. [سپس] یك یك، از آن عمارت‌که پنهان‌بودند به‌یکجاجمع‌شده، پابرهنه ــ مباداکسی صدای‌کفش‌ما [= ایشان] را بشنود ــ کلاه در دست‌گرفته، خم‌شده، از اینجا به‌آنجا، از آن‌ورطه خارج شدند. پس از آن، کفش به‌پا وکلاه به‌سر، به‌جانب شتربان، پیش آقایان و سرکردگان خود دویدند، گفتند: «ما تا به‌حال در محاصره بـودیم، آنها را پراکنده‌کرده‌آمدیم.»



بالجمله، امروز، فتح نمایان شد. به قول صحیح راویان [که] از غسالخانه و سایر قبرستانها خبر آوردند امروز دویست و چهل و دو نفر از ایشان کشته شده، از مجاهدین هم شش نفر مقتول و پنج نفر زخمدار است. شاید بعضیهاکه از مطلب دور است [= دورند] در اینجا ایرادی نماید [= نمایند] که چطور خواهد بود [= ممکن است] این‌قدر از سواره‌های رشید آذربایجان کشته شود ولی از مجاهدین به‌شمارهٔ مزبوره؟ جواب همین است که: گلوله‌های مجاهدین به‌بدن‌ایشان می‌خورد و گلولهٔ‌سواران به‌سنگ. چون ایشان حمله می‌آورند اینها ازسنگر می‌زنند؛ تفاوت دراینجاست. ولی سنگرها به‌آسانی ساخته نشده؛ مجاهدین یك تفنگ خالی نموده یك سنگ به سنگر گذاشته [اند]. درحالتی که گلولهٔ دشمن مثال تگرگ می‌بارید سنگرها بدین‌قرار ساخته شده نه به‌آسانی.

دیروزکه شجاع‌نظام مرندی دربردن توپ بزرگ فخر ومباهات داشته و می‌گفت: «امروز اگرچه آدم بسیار تلف شد ولی [درعوض] توپ ایشان را آوردم [و] فردا خود ستار را می‌آورم» امروز مبهوت و متحیر بودکه: «[چگونه] این‌قدرجوانان دلیررا به‌کشتن دادیم وچیزی نتوانستیم.» چنانچه ایشان گرفته‌اند [= با روشی‌که مجاهدین پیش گرفته‌اند] اگر از ماکو و طهران استعداد نیاید، با ایشان جنگیدن عبث و مشت به‌سندان‌زدن است.

■ و امشب [= دیشب]، بعد از گذشتن یك ساعت از شب، اهالی محله‌جات، جملگی، اذان می‌گفتند و گشادن باب فرج را از خداوند عالم می‌خواستند. اگرچه امروز فتح شایان بود، ولی ملت درآه وفغان بودند و می‌گفتند: «ای ظالمان سخت‌دل و ای مقیمان انجمن اسلامیه و سرکردگان دون همت، شما همگی به‌کلام مجید در انجمن مقدس یاد نمودیدکه: «چقدر [= هرقدر] رمق دربدن‌داریم دراین‌امر مقدس خواهم‌کوشید.» ومی‌گفتید: «بعداز این، به‌ملت خدمت خواهیم نمود.» چه شدکه حالا جمع شده‌اید به ریختن خون ملت؟ ای رحیم‌خان و شجاع نظام، شما بودید [که] بعدازقسم خوردن مـی‌گفتید: «ما نوکر ملت هستیم.» چه شده شما راکه مـا [راکه] حقوق خودرا می‌خواهیم، جمع شده‌اید.قتل و غارت می‌نمایید.

بالجمله، دراین روز، از انداختن توپ و تفنگ مضایقه نرفت. دراین دو روز چنان غوغای قیامت درتبریز هویدا بودکه وحشیان صحرا ومرغان هوا از ده فرسنگ رم نموده و فـرار می‌کردند. کورهٔ نار در زمین و کـورهٔ خاك برهوا جلوه‌گر شده عالم دیگر حـادث شده بود. هرقسم [که] به‌مقام

تقریر درآید، عشری از اعشار این جنگ هولناك عرض نخواهد شد.

■ شب دوشنبه آرام، و صدای تفنگ شنیده نمی‌شد. ولـی وقت عصر، درسرپل میدان اسب‌فروشان، یك طفل دوازده‌ساله‌را سواران‌بیمروت باگلوله زده بودند. پدر و مادر آن طفل صغیر چه ناله‌ها [که] می‌نمودند؛ جگر انسان‌کباب می‌شد.

روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب‌المرجب

امـروز جناب آقـاشیخ‌سلیمان، سلمه‌الله، یك مـراسله به جناب حـاج‌میرزا حسن نوشتندکه ماحصل مضمونش این است: «جناب مستطابا، اهـالی شهر به‌شما ایراد می‌نمایند ومی‌گویند چرا درانجمن اسلامیه نشسته واین‌شورش و غوغای محشر را درشهر حادث نموده‌که سبب شده است به‌تاراج بازار و غارت اموال و مقتول‌شدن جوانان و رفتن نوامیس و خرابی شهر وسوختن دکاکین و سقط جنین و پراکندگی مردم به‌اطراف و گلوله‌خـوردن اطفال و زنان درکوچه‌ها و خانه‌ها. و سایر ملاها را به‌سر خود جمع نموده‌اید، همه روزه اکراد وحشی را ترغیب وتحریص می‌نمایید به‌جنگ مؤمنین ومسلمین که خداوند حرام نموده‌است.» درحاشیهٔ همین مراسله، جناب‌حاج‌میرزاحسن جواب نوشته بودند کـه ماحصلش این است: «اینها همه از شاه است به‌من دخـل ندارد. و من هـم از خوف آمده در میان دو محلهٔ بزرگ در اسلامیه نشسته‌ام‌که خود را حفظ نمایم. اهالی شهر سوءظن درحق‌داعی نموده‌اند.» پا به‌مهر نموده روانه‌کرده بود. و حـال آن‌که اهالی همه می‌گویندکه این مفسدهٔ عظیم راکه [= چه‌کسی] دراین شهر برپا نموده وکه باعث‌شده این شهر آرام دچـار اینگونه بلاهـای نـاگهان گشته. وقتی‌که اهالی در مـاه جمادی‌الاولی، در تلگرافخانه جمع شده در سر حقوق ملیه سؤال و جـواب می‌نمودندکه مشروطهٔ دوساله را حفظ نمایند، جناب‌آقا مجالس مخفی‌نموده سندها نوشته و مهر کردندکه مشروطه را وردارند، و حال آن‌که این شجرهٔ طیبه عین عدالت و احکـام الهیه است وسبب برکندن ریشهٔ ظلم واستبداد؛ که انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام، مأمورند از جانب خداوند عالم امرنمایند به‌انفاق و اتحاد و مهربانی مؤمنین به‌یکدیگر، و رفع ظلم، واعانت به‌فقرا و ملهوفین، و مواسات به‌ضعفا، و عدالت در احکام، و ترك احتکار و حبس آذوقهٔ فقرا، و دادن خمس و زکوة، و اصلاح حال مؤمنین، وتدارك اسباب جنگ.

اهالی‌تبریزمشروطه وقانون می‌خواهند [تا] اجرای این اوامر بنمایند. جمیع خیالات آقایان به‌این‌منجرشده‌که نگذارند این امر مقدس جاری بشود. با ظالمین و مستبدین همدست و همزبان شده ایـن بلوای بزرگ را احداث نمودند. وقتی ملت واقف شدندکه میان آتش سوزناك واقع شده‌اند وجان و عرض و ناموس‌شان در معرض تلف است. و ملت همه مـی‌دانند جناب آقا پنج و شش روز پیش‌از این حادثه، رفته ونشسته بود دراسلامیه. درحالتی‌که بازارگشاده و شهر آرام و همه مشغول امـر و عمل خود بودند، نه خوفی بود و نه‌کسی بـاکسی‌کـاری داشت، تفنگچیها را روانه‌کرده ملاهای تابع را به‌اسلامیه آوردند و درآنجا بهتانها گفتند و افتراها به‌ملت‌بیچاره بستند، تا ایـن هنگامهٔ محشر را برپـا نموده در بیست و دوم شهر جمادی‌الاولی تفنگچی فرستادند اهالی را تیرباران‌کـردند. دیگر، اهالی غیور تبریز به‌این آشکارایی عمل شما را چطور روپوش نمایند؟ چـرا می‌نویسید که: «من از خوف‌آمده دراسلامیه نشسته‌ام.»کسی تنها [= تنها یك‌نفر] نمی‌گوید‌بلکه همهٔ اهالی ازکوچك و بزرگ، زبانش [= زبان‌شان] به‌این‌حالات‌گویاست.

■ الحاصل، در این روزها جمیع خیالات سرکردگان این است‌که بالمره اسم مشروطه‌را ازشهر بردارند تا شاهزاده عین‌الدوله به‌آسودگی واردشهر شده بطریق استبداد و دلخواه خـود، حکمرانی نماید؛ و حال آن‌که اهالی تبریز و جمیع آذربایجانیان، هشت‌کرور ملت، مشروطه می‌گویند. اگرچه دربعضی بلدها ازخوف ظلام ساکتند ولی درباطن، سخن یکی است. چنانچه [= بطوری‌که] همه روزه، اهـالی شتربان و سرخاب، مخفی، از سرحدها گذشته به مسجد صمصام‌خان می‌آیند و می‌گویند: «چاره از دست ما رفته، چه‌کنیم! آقایان، سوارهٔ عشایراکراد را داخل محلهٔ ماکرده‌اند. مابیچارگان قدرت‌حرف‌زدن‌نداریم! اول‌مدعی این‌ظالمان،ماییم وچنانچه [= بطوری‌که] چقدر تفنگچی شتربان و سرخاب [که] آمده دراین طرف‌گلوله می‌اندازند!» امروز شهر ساکت بود؛ از جانبی اقدام به‌جنگ نشد.

■ شب سه شنبه عید میـلاد جنـاب امیرالمـؤمنین علیه‌السلام است. مجاهدین لیل‌آباد و نوبر، با موزیکان و جمعیت زیـاد، صلوات‌گویان، به تبریك عیدشریف، به‌خدمت جناب سردارآمده، درانجمن‌حقیقت صف‌کشیده، تبریك نمودند. بعداز صرف شربت و غلیان، معاودت‌کردند. معاندین بعداز ملاحظهٔ اینگونه جشن و اقدامات ملت کـه به‌سردار ملت، مجاهدین چـه

احترامات می‌نمایند، و در خیابان، همچنین به‌جناب سالار، این عقده دردل ایشان گره نموده [= بسته شده] دوساعت ازشب گذشته، شروع نمودند به انداختن گلولهٔ تفنگ. چنان به محله‌ها و سنگرها گلوله باریدند کانه ابرهای تیره تگرگ می‌ریزد. درخانه و باغچه وکوچه‌ها از باریدن گلوله ایستادن ممکن نبود. تا طلیعهٔ صبح به همان منوال تیراندازی بود. بعد از طلوع آفتاب، معلوم شد که سواره والواد شتربانی ازکوچهٔ حاج‌میرزاجواد مجتهد مرحوم گذشته به سر انجمن مقدس ایالتی یورش آورده‌اند که بیدق انجمن‌را ببرند، مجاهدین مستحفظ انجمن وبیدق درمقام مقابله و مدافعه ایستاده، تیربارانی گشته، کاری نتوانسته‌اند بنمایند. ولی به بیدق شریف که به اسم مبارك جناب ابوالفضل علیه‌السلام و حضرت صاحب العصر، عجل‌الله‌فرجه، مرقوم‌است، گلولهٔزیادی برخورده بود. به‌مجاهدین‌صدمه‌ای نرسیده ولی به تقریر راویان، سه نفر سواره مقتول گشته است. درجایی‌که در مغازه‌های مجیدالملك، درکتابخانه‌های آنجا، پانصد جلد کلام‌اللهسوخته شود، به‌اسم شریف‌ائمهٔ هدی، علیهم‌السلام گلوله انداختن وتیرباران‌کردن بسیار سهل است.

روز سه‌شنبه سیزدهم شهر رجب‌المرجب

اهالی مظلوم به قرار ایام سابق، به مسجد صمصام خان جمع شده، جناب مشهدی‌میرکریم وجناب آقامیرزاحسین‌واعظ ازمظلومیت ملت وظلم‌ظالمان ومحسنات مشروطه وشرافت امروز، وقبایح افعال استبداد، وامر به صبر اهالی، شرحی بیان نمودند و برای شرافت و جشن امروز، صد و ده توپ به نامی جناب مولای متقیان علیه‌السلام، در ارك دولتی، خالی نمودند. و موعظه تمام گشته، جماعت مسجد کلاً برخاسته به تبریك عید شریف، به امیرخیز آمده وجناب سردار را دید [=دیدن] نموده بعد از صرف شربت وغلیان، رفتند جناب سالار را در خیابان دید نموده مراجعت کردند.

و مجاهدین غیور، در سنگرهای خود، همه، آماده ومهیا بودند و از جانبی اقدام به‌جنگ‌نشده [= نشد]،ولی‌معاندین‌تیرهوایی بسیارمی‌انداختند. تا غروب آفتاب، چنین تیراندازی داشتند.

معاندین بعد ازاین روزها، اقدام به دعوا نمی‌نمایند؛ چون در مدت پنجاه روزها، [که] یك روز ویك ساعت، میدان جنگ را خالی نگذاشته

اتصالاً شروع به جنگ دارند «و»* همه اوقات غلبه با مجاهدین است. شاید بعد ازاین، شبها اقدام به‌جنگ نمایند. وبسیار راپورت بـه طهران داده‌اند [که] فردا یا به دو روزه عمل تبریزرا ختم می‌نماییم. دراین دو روز یعنی دهم‌وپانزدهم، هرچه‌درقوه داشتند بردند وکاری‌نساختند. دیدند امـر بسیار مشکل است؛ مجاهدین در پایداری بمثال کوه پا برجا هستند و ابداً قدم‌پس نمی‌گذارند و تفنگ ایشان زودتـر گشاده شده وتیرهـایشان خطا نمی‌کند. [باخود گفتند] پس شبها شبیخون بزنیم بلکه کاری از پیش ببریم. از ایـن روی، دوشب است اقدام به‌جنگ دارند، دو روز است به‌جنگ نمی‌آیند.

روز چهارشنبه ۱۴ شهر رجب‌المرجب

اهالی قریهٔ خواجه دیزه سه نفر سوارهٔ مرندی گرفته بودندکـه فشنگ پنج تیرداشتند. آوردندبه‌حضورجناب‌سردار، معلوم‌شدکه‌اهل‌داد وستدندوفشنگها را آورده‌انـد بفروشند. و یـکهزار و پـانصد فشنگ داشتند. جناب سردار فرمودند که قیمت فشنگها را به‌ایشان بدهند وبعد مرخص فرمودند بروند.

و امروز درشهر آرامی هست. ازهیچ جانب اقدام به محاربه نشده. اگرچه‌صبح، معاندین تیراندازی نمودند ولی ازاین جانب جواب داده‌نشد. چنان می‌نمایند [= می‌نماید] که سرکرده‌ها منتظر ورود نواب والاشاهزاده عین‌الدوله می‌باشند. دراین روزها از آرد وگندم و میوجات فراوانی از هر جهت حاصل است. از اطراف بسیار می‌آید و ارزان است.

و اطراف و جوانب شهر همه بااهالی تبریزهم آواز و هـوا خواهند مگر اهالی قره‌ملك و سردرود. و دراین دوجا بعضی الواد واشخاص مسلط و مستبد هست [= هستند] ازآن جهت است، نه ایـن کـه همه‌شان به ضد تبریزیان حرکت‌دارند [= داشته باشند]. وآن الواد، برای مداخل‌شخصی خودکه ازاهالی مظلوم می‌نمایند، از [طریق] لخت‌کردن مردم وپول‌گرفتن از آینده ورونده، که قابل تقریر نیست، ضداً حرکت دارند.

و امروز جناب آقامیرزاحسین واعظ و مشهدی میرکریم آقادرمسجد قریب [= غریب؟]، به‌این مضمون نطق‌فرمودندکه بعضی ازآقایان‌مستبد کمر دون همتی خود را به‌میان زده‌اندکه این مشروطه را برهم بزنند و بـه طریق‌ظلم واستبداد رفتارنمایند وملت مظلوم را به‌اسم بابیه متهم‌ساخته‌اند. نه از امام زمان علیه‌السلام شرم دارند ونه ازخداوند قهار خوف‌می‌نمایند.

* زاید

ما می‌گوییم: پدر تاجدارا، حکام ظلام به مـاهـا ظلم می‌نمایند. یك حدی بگذاریتم از آن زیـاده به مـا ظلم وتعدیٔ نکنند. ارباب دهات و مباشرین هـر چه هست و نیست داریم از ما می‌گیرند. به حقوق خود راضی نیستند. زیـاده از حق خـود از مـا نگیرند و این مالیات کـه می‌دهیم امنای دولت به‌جای دیگر مصرف ننمایند؛ به سواره‌ها و سرباز وتوپچی بدهند که ایشان مضطر شده [= نشده] فعلگی ننمایند. فقرای ملت هر سال، صد هزار بلکه زیاد به خـارجه رفته فعلگی می‌نمایند [آن هم] به چـه رذالت! در مملکت خودمان کارکنند. کارخانجات درست نماییم؛ روغن [= نفت] اززمین‌خارج کنیم؛ مریضخانه و دارالعجزه بنانماییم ونگذاریم کسی به کسی دست ظلم و تعدی دراز نماید. هرکس حق خودرا بشناسد. اطفال یتیم ومسکین را که در بازارها عریان مانده‌اند به مکتب بـگـذاریم. ایشان را صاحب علـم و صنعت نماییم و زنان با عفت در پیش دکانهای خبازی نـایستند. سربـاز و توپچیان بـا لباس نظیف گردش نمایند و سواران بغلشان مملو ازپول سرخ و سفید شود. وسنگ ترازوها را درست نماییم، و شهرها و قصبات ودهاتها را آباد نماییم، و راهها را بسازیم که آیندگان و روندگان به آسانی‌آمد و شد نمایند. مساجد آباد وعلمامحترم، وسادات باعزت، اعیان وامنای‌دولت قـوی، و ملت صاحب دولت و مکنت، وسائلان نـایاب، و مملکت از هـر حیثیت [= حیث] آباد. ماطالب مشروطه‌ایم [که] اینها را درست نماییم. آقایان درباریان وظلام می‌گویند: «نمی‌شود، ما نمی‌گذاریم این امرمقدس جاری شود. [ما می‌خواهیم] در محکمه‌ها چنانچه [= همانطورکه] معمول است، به دعوای یك قریه، پنجهزار تومان محکمه شاگرد ببرد وعمل هـم تمام نشود؛ همچنین سایر دعواها.» و می‌گویند: «چنانچه [= چنان کـه] [تا به‌حال] یك اسمی [روی مردم] گذاشته پنجاه تومان الـی هزار تـومان جریمه‌گرفته‌ایم، بعدهم بگیریم.» وسایر ظلمها به‌شرح ایضاً. و سرکردگان می‌گویند: «[همانطورکه] تا به حال جیره و مـواجب سرباز و تـوپچی و سواره‌ها را از دولت گرفته و به‌ایشان نداده‌ایم، [کـه] جـای خود دارد، [بلکه] همواره از ایشان جریمه [هم] گرفته‌ایم، [اکنون نیز] بایدهمان‌قسم رفتار نماییم.» دربـاریان و امنای خـائن می‌گویند: «به ما چه‌که مردم از گرسنگی بمیرند یانه. روی‌گندم را هیچکس نمی‌تواند دید مگر این‌که چند دفعه بعد ازآمدن و برگشتن، یك من، پنجهزار دینار، نصفش خاك و ریگ

«شود»* می‌فروشیم.»، «الناس مسلطون باموالهم» را شاهد قول خودقرار می‌دهند. دراین صورت خون ماراحلال ومال مارا تاراج می‌نمایند. بااین ظلمهای فاحش خودشان، البته باید مارا متهم نمایند به‌اسم بابی گذاشتن. از امام عصر حیا نمی‌نمایند، ازما ملت مظلوم حیا خواهند نمود؟ [ببینید] چگونه ملت را ضایع، و دین مبین حضرت سیدالمرسلین را رخنه می‌زنند. آه، صد آه، کاش چشم بصیرت ما گشاده شود تا ببینیم اینگونه علتها را؛ که برای منافع شخصی خودشان چه فتنه‌ها و آشوبها در این عالم انداخته‌اند.

روز پنجشنبه پانزدهم شهر رجب‌المرجب

امروز شهر آرام، و از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شود. امروز در مسجد، اهالی اظهار دلتنگی نمودند از غارت اموال وتاراج بازار وشکایتها ازظلم سرداران وآقایان اسلامیه‌نشین. جناب آقامیرزاحسین و مشهدی‌میر-کریم اهالی را امر به صبرنمودند وگفتند: «آوازهٔ آمدن شاهزاده‌عین‌الدوله منتشر است. ان‌شاءالله بعد از آمدن او، اموال غارت شدهٔ شماها را گرفته و رد خواهند نمود. هرکس که مالش به غارت رفته صورت بگیرد و بیاورد.» معلوم است شاه هم به این امر رضا نخواهد شد. هیهات، بسیار بعیداست. شب جمعه همچنین آرامی بود مگر [= جزاین‌که] کم‌کم،صدای تفنگ از سنگرها می‌آمد.

روز جمعه شانزدهم شهررجب‌المرجب

مجاهدین باغمیشه که به اسلامیه تسلیم شده بودند و بعد از تسلیم شدن ایشان، باغمیشه به غارت رفت ـ دیگر پشیمانی به‌جایی نمی‌رسد ـ امروز اکثر ایشان آمده به حضور جناب سالار، بعد از اظهار پشیمانی، گفتند: «چقدر [= هرقدر] رمق دربدن داریم، بموجب فتاوی حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، در راه مشروطه کوشش نموده و دفاع خواهیم نمود. مارا مقیمین اسلامیه، به انواع حیل، فریب دادند. اول نام ننگ ما این شد که محلهٔما به غارت رفت.» چون محلهٔ باغمیشه در دست سرکردگان و سواران است، درمحلهٔ خیابان، مجاهدین باغمیشه اقامت نمودند.

امروز معاندین از هیچ جانب اقدام به جنگ ننمودند و شهر آرام

* زاید

ست. و هیأت اردبیل دیروز وارد شده‌اند؛ از جانب شاهزاده عین‌الدوله مأمورند استمزاج اهالی تبریزرا نموده وبه ایشان برسانند. وقت عصروعده داده بودند به‌حضور جناب سردار برسند و گفتگو نمایند. لهذا تجار، اعیان، علما وسادات درانجمن حقیقت جمع شدند. جناب صارم‌الدوله، حاکم‌طالش، و جناب وکیل‌الرعـایـای اردبیل، و جناب رشیدالملك وقت عصر تشریف آوردند. جناب سردار درجای دیگر به امورات تفنگچیان مجاهدین مشغول بودند. بعد از صرف شربت، چـایی و غلیان، هیأت فـرمـودند: «در ضمیر شاهزاده این است که این امر مهم را اصلاح نماییم، و همواره صلـح بهتر است، و از جانب شاهنشاهی عفوعمومی خواهم [= خواهند] داد ومراحم ملوکانه به‌عموم ملت خواهد رسید.» جناب آقامیرزاسیدحسین‌خان فرمودند که: «شما از جانب شاهزادهٔ حکمران آمده‌ایـد اهالی را استمزاج، و طـرح صلح وصلاح‌را ریخته [= بریزید] و بعد، شاهزاده وارد وبه حکمرانی‌خود مشغول‌باشند.» گفتند: «البته صلح وامنیت بهتر است.» جناب‌آقامیرزاسید-حسین‌خان فرمودند: «شاهزاده عین‌الدوله چند مدت است از جـانب دولت بـه حکـومت آذربـایجان منصوب شده‌اند؟» گفتند: «یك مـاه مـی‌شود.» فـرمود: «رحیم‌خـان و شجاع‌نظام در عـرض این ماه، آنچه قتل و غـارت نموده‌اند، و به ملت تقریباً بیست کرور ضرر زده‌اند، آیا به حکـم شاهزادهٔ حکمران کرده‌اند یا خودشان؟» گفتند: «نه، خودشان کرده‌اند.» فـرمود: «پس، استمزاج و صلح، در این صورت، چه لزومی دارد؟ اول، ایشان‌باعث این فتنه را بگیراند، خسارت و ضرر واردهٔ ملت را از ایشان دریافت نماید؛ که خیانت بزرگ به دولت و ملت نموده‌انـد؛ بعد از آن، [از] اعلیحضرت همایونی بخواهند مجلس شورای ملی‌را برقرار فرمایند وخودشان هم‌انجمن ایالتی را، بموجب قانون انجمن، درست نمایند و مجلس عـدلیه و نظمیه و بلدیه را تشکیل فرمایند و مقصریـن را بعد از استنطاق در مجلس عـدلیه، جزای تقصیرات ایشان را بدهند. بعد از آن، امر به صلح فرمایند. والاچه صلح وچه مصالحه!»

در این اثنا، جناب سردار بـه مجلس تشریف آوردنـد. بعد از ادای رسومات تعارف، رو به هیأت و جناب رشیدالملك نموده فرمودند که: «من یاغی دولت وشاه نیستم. اعلیحضرت همایونی پدرتاجدار ماست، وشاهزاده عین‌الدوله، که از جانب دولت به حکومت آذربـایجان منصوبند، تشریف بیاورند؛ قدمهایش به‌چشم! کمال‌بندگی واطاعت داریم. ولی‌این خادم‌کمترین ملت، به‌حکم واجب الاطاعهٔ حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، کـه نواب امام و

آقایان حقیقی و روحانی مایند، حمایت کنندهٔ مجلس شورای ملـی طهران، شیدالله ارکانه، و انجمن مقدس ایالتی تبریز می‌باشم. الان حکم ایشان در بغل من است. اگر شاهزاده در این آمورات با ملت همراهی و در اجـرای اوامر احکام حضرات حجج‌الاسلام کوتاهی ننموده ساعی و جاهد باشند، به همگی، نوکر کمترین اوییم، والا [اگر] با خیال خام، بمثل‌آقایان اسلامیه‌نشینان، به تبریز تشریف بیاورند، ابداً نخواهد شد و نمی‌تـوانند از ضرب «و»* شست مجاهدین، قدم به‌این عرصه گذارند. آن وقت، هرقدر زوربازو داوند جمع کنند! بااین جمع قلیل، که دست ازجان شسته‌اند، دفاع خواهم کرد. إن‌شاءالله از فضل خداوندی و توجه امام‌زمان، علیه‌السلام، دمار از روزگار ظلام و مستبدین خواهم آورد. تا اجرای شریعت احمدی، صلوات‌الله‌علیه، و احـکام حججِ‌الاسلام نشود، دست نخواهـم کشید. والا [اگـر] بخواهند با بعضی پولتیکهای این زمان، سرملت را پیچیده [= گرم کنند] و به شهر وارد شوند، بعد ازاین، ملت هوشیار شده گول نخواهند خـورد ونمی‌گذارندوارد شوند. بعد ازفرمایشات جناب سردار،هیأت استدعانمودند که چند روزی متارکه شده اقدام به‌جنگ نشود؛ بلکه این امرمهم را به‌یك وسیله اصلاح نماییم [= نمایند]. جناب سردار قبول نمودنـد. مجلس ختم شد و حاضرین برخاستند.

در صحن وکوچه، مجاهدین شیر صولت به‌قدر پانصد نفر صف‌کشیده و آرام ایستاده بودند و هیأت از جـانب دروازهٔ اسلامبول به منزل خـود مراجعت نمودند. معلوم است ملاحظه خواهند نمود [کـه] جنگ دو روزهٔ شنبه و یکشنبه چه اندازه شده که در دیوارهای آنجاها چهار انگشت جـای صاف پیدا نیست؛ بمثال خانهٔ زنبور است. از اینجا خـواهند دانست دلیری و شجاعت جناب سردار و مجاهدیـن شیر دل را کـه چگـونـه در مقابـل هزاران گلوله‌های جان ستان ایستادگی و استقامت نموده و بر دشمن چیره غلبه کرده‌اند.

روز شنبه ۱۷ شهر رجب‌المرجب

[دیشب] شب آرامی بود و امروز صدای تفنگ شنیده نـمی‌شود. ولـی از سرحدهای معاندین، تردد کـردن ممکـن نیست. صغیر وکبیر و زن و بچه، در هرجا، به نظر ایشان می‌رسد با تیر دلدوز ازپا درمی‌آرند وبه خون‌خود

* زاید

غلطان می‌نمایند؛ علی‌الخصوص محسن‌خان مرندی مشهور به‌قوزا[۱]، که‌اکثر اوقات به منارهٔ صاحب‌الامر می‌رود و گلوله می‌اندازد. بسیاری ازمردوبچه به گلولهٔ وی مقتول و مظلوم گشته. این اعجوبه یك تیرانداری است که قرینش‌دراین صفحات پیدا نمی‌شود. درخلقت‌به‌کودکی می‌ماند امادرسواری و تیراندازی، رستم ثانی است.

الحاصل، امروز خبر تلگرافی در شهر منتشر شد که از اسلامبول، اهالی‌ایران به‌طهران [مخابره] نموده‌اند؛ این‌که: «اگر اعلیحضرت‌همایونی مجلس شورای ملی را برقرار نفرمایند بهمگی تبعهٔ دول خارجه خواهیم شد.» و هم امروز، یك عدد بمب در امیرخیز انداختند برای نمونه، که یکی از اسباب جنگ است. یك عدد بزرگش یقیناً کفایت‌صد نفررا خواهد نمود. و یکی از اسباب جنگ، آلات احتراق است [که باآن] می‌توانند یك محله را در یك ساعت بسوزانند. ولی جناب سردار رضا ندارند استعمال نمایند.

و امروز، وکلاء انجمن مقدس را انتخاب نمودند که درانجمن‌نشسته به امورات مردم رسیدگی نمایند. چون مدت دو سال اعضاء منقضی گشته، ازآن جهت، اعضاء سابق، لاحق قرار دادند تا ان‌شاءالله بعد از آسودگی، بموجب قانون انتخاب نمایند.

■ شب یکشنبه، از دروازهٔ باغمیشه الی کوچهٔ لك‌لر، از ده و دوازده سنگر، صدای‌تفنگ، بیکدفعه بلند شدکه دل آدم راچاك می‌نمود. مجاهدین چالاك از هرجانب جلو ایشان را گرفته باشدت تمام، بادهن تفنگ آتشبار جواب ایشانرا می‌دادند. چنان معلوم می‌شود [که چون] سرکردگان، بمثل رحیم‌خان وضرغام نظام، و شجاع نظام و سایر سرکردگان بنام، درجنگهای گذشته، صرفه نبرده و سوارهٔ‌کثیری به‌کشتن داده‌اند، به‌گفته‌های هیأت، که خواهش در متارکهٔ جنگ چندروزه کرده بودند، اطاعت ندارند؛ می‌خواهند به اینگونه حیل، مجاهدین را به خواب بدهند و دستبردی نمایند. غافل از این که جناب سردار و سالار هوشیار ابداً بدینگونه قولها اطمینان ندارند، و مجاهدین که دست پروردهٔ ایشانند غفلت نخواهند نمود. [آنان] همواره در طریق حزم رهسپار، و دقیقه‌ای ازکار خودشان غفلت ندارند.

الی دو ساعت، بارش‌گلوله همچنان برقرار بودکه به‌تقریر نمی‌آید.

۱. گوزپشت

بعدازآن، ساکت‌شده معلوم‌شد [که] دراین‌تیرهٔ [= ظلمت] شب، شبیخون آورده [اند و] سوارهٔ‌کثیری مقتول شده‌که تعدادش را ندانستیم. ولی ازاین جانب، یک نفر مجاهد قفقازی به‌درجهٔ مظلومیت رسیده و سه نفر دیگر مجروح گردیده.

روز یکشنبه ۱۸ شهر رجب‌المرجب

اهالی به انجمن مقدس جمع شده دیدند جناب حاجی مهدی‌آقا تشریف نمی‌آورند. اجتماعاً رفتند، به‌احترام تمام، جناب معزی‌الیه را از خانه‌اش ورداشته و به‌انجمن آوردند، و می‌گفتند: «چرا در این زمان باریک، ملت بیچاره را سرگشاده [= بی‌سرپرست] گذاشته‌اید؟ همچنان‌که جنابان سردار و سالار دامن جلادت و رشادت به‌میان زده و سینهٔ بیکینهٔ خودشان را سپر تیرهای دشمن ساخته و نمی‌گذارند صدمه‌ای به‌ملت مظلوم بیچاره برسانند جناب شما هم باید با تیغ زبان– از آنجایی که ملت‌پرست و وطندوست و ترقیخواه ملت هستید– به‌اهالی حمایت فرمایید نه این‌که در گوشهٔ خانه نشسته منتظر باشید.»

اهالی شهر از تشریف‌آوردن ایشان شادمان گردیده فوج فوج می‌آمدند و تبریک می‌نمودند؛ گویا روح تازه‌ای به‌ابدان اهالی دمیده شده. جناب آقامیرزاحسین واعظ به‌پا ایستاده، ماحصلش به‌این مضمون نطق فرمودندکه: به‌همهٔ‌ماها لازم وبل‌واجب‌است‌که به‌احکامات واوامر حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف اطاعت نموده و به‌مشروطه حافظ و نگهبان باشیم و نگذاریم مخالفین از دست ما این امر شریف را به‌ظلم بگیرند ومجدداً ما را به‌زیر بیدق ظلم و استبداد درآورند تا مملکت خراب و ملت ضایع و شریعت پامال شده، بعد از این، اولاد ما به‌ماها سرزنش و نفرین نمایند و بگویند پنجهزارسال اجداد [و] گذشتگان ما مملکت ما را محفوظ داشتند و دولت ما از دول اولین روی‌زمین بود؛ شما غیرت وحمیت ننمودید، مملکت ما را خراب، همچنان ما را خوار و ذلیل نمودید. حاضران با صدای بلند گفتند: «چقدر [= هرقدر] رمق در بدن داریم تا آخر [= آخرین] قطرهٔ خون خود خواهیم‌کوشید و نخواهیم‌گذاشت‌که بعداز این، دست ظالمان به ملت نجیب ایران دراز شود و مملکت ما خراب و ملت ضایع ودولت ایران ضعیف‌شود.» بعدازآن، ازکیفیت [= جریان] تیراندازی‌شب [= دیشب] سخن به‌میان آمد. گفتند: «هیأت اردبیل قرارگذاشتندکه متارکه شده و چند روزی اقدام به‌جنگ نشود.» به‌هیأت اردبیل نوشتندکه: «جنابان شما قرار

گذاشتیدکه چندروز متارکه درجنگ شود بلکه بطوری این عمل اصلاح شود. ما هم قبول نمودیم. اینک ملاحظه نمودید که ایشان چه غوغای قیامت انداختند. غفلتاً آمده چند دکان را تاراج و یك نفر را به قتل رسانده‌اند.»

امروز شهر آرام، و صدای تفنگ شنیده نمی‌شود، ولی چنین تقریر نمودند [که] چهار نفر برای نان گرفتن به جانب دروازهٔ سرخاب رفته‌اند؛ ایشان را گرفته و به‌اسلامیه برده‌اند و در آنجا حبس کرده‌اند. یکی را از آن چهار نفر، آشنایی پیدا شده و اورا از دست ایشان گرفته و رها نموده و آن سه نفر را محبوس کرده‌اند. درصورت صحت، انصاف و مروت اسلامیه‌نشینان برهمگان معلوم و روشن می‌شود.

در این روزها، جناب نصرالسلطنهٔ سپهدار، که از طهران با اردوی بزرگ مأمور بودند، وارد می‌شوند، و اردوی ایشان تشکیل است ازسوارهٔ بختیار وکلهر و کیکاوند و پشت‌کوی، و پیاده سرباز خمسه و قزوین؛ بقدر شش و هفتهزار سواره و پیاده با چهار عراده توپ و قورخانه، با تدارکات و آلات جنگ. و خبر می‌رسد [که] شاهزاده عین‌الدوله از اردبیل و سراب و طالش و طوایف شاهسون، سواره و پیاده، با سرکردگان ایشان، به‌آلات جنگ از توپ وقورخانه، به‌استعدادکامل، جمع‌آوری نموده اردوی بزرگی در شاطرانلو تشکیل داده‌اند [و] روزبروز، سواره و پیادهٔ طوایف و عشایر آن طرفها وارد می‌شوند. درواقع، لشکرکشی خوب می‌نمایند بجهت ریختن خون اهالی‌غیور تبریز؛ برای‌این‌که دست ازمشروطه وردارندکه عین‌عدالت و مساوات است. هیهات، اهالی تبریز از این لشکرکشی واهمه‌کرده دست‌از حقوق ملیهٔ خود بکشند و ملت ایران را به‌خاك مذلت بنشانند. بسیار دور است!

این اردوی شاطرانلو درجانب جنوب شرقی شهر واقع‌است ودرطرف جنوب غربی شهر، سالار ارفع از خسروشاه و سردرود، و باسواره و پیادهٔ اسکو و آن‌طرفها، و سیف‌الله‌خان و امان‌الله‌خان، باسوارهٔ قراداغ، مأمور شده‌اند راه را مسدود نمایند و دهات را بچاپند؛ و الواد قرەملك از جانب غربی، مانع شوند و هرکس را دیدند لخت کنند.

ومتواتراً خبرمی‌رسد اقبال‌السلطنهٔ‌ماکویی تدارك‌لشکرکشی‌می‌نماید. از ماکو و خوی و سلماس و اواجق، بقدر شش و هفتهزار سواره باتوپخانه و قورخانه خواهد آمد، وایشان بعداز آمدن، جانب شمالی شهررا خواهند گرفت. ورحیم‌خان و شجاع‌نظام و ضرغام‌نظام وسایر سرکردگان در شتربان وسرخاب جانب شرقی شهر راگرفته‌اند. با همهٔ این تهاجم لشکرگران، که

از شش طرف محیط خواهند شد، ملت توکل به‌خداوند عالم نموده‌اند، و جنابان سردار و سالار همچون سد اسکندر، ایستادگی دارند و استمالت از امام زمان علیه‌السلام می‌نمایند و ابدآ بردل دریا مثال‌شان‌کدری و غباری نمی‌نشیند. درمقابل همت بلند خود، اینهمه قشون و عساکر را نابودحساب می‌نمایند.

روز دوشنبه ۱۹ شهر رجب‌المرجب

وقت طلوع آفتاب، صدای شنلیك تفنگ ازجانب اهراب برخاست. رفته‌رفته زیاد شده معلوم گردید [که] مجاهدین در محلهٔ اهراب، با کربلایی‌محمد و نایب‌علی اهرابی جنگ می‌نمایند، وکیفیت ایشان این‌که این دوبرادر رشید ازجوانان‌دلیر و الوادبزرگ‌تبریز محسوب‌می‌شوند چنانچه [= بطوری‌که] کسی را قوهٔ رد قول ایشان نبود و مهابتشان در دل مردم جاگیر شده قوهٔ نفس‌کشیدن دربرابرشان‌نه. ولی دوظاهر، برادر بزرگ بامردم سلوك خوبی داشت؛ همسایه و اهل محل را ایذا و اذیت نمی‌نمود و خوب نگهداری می‌کرد، و دربعضی موارد، حمایت و طرفداری ازآنها می‌نمود. اما در این بلوای بزرگ، از ملت کناره‌جویی نموده و می‌گفت با این کارها رجوعی ندارم. نه به‌ضرر ملت هستم ونه به‌حمایت؛ درخانهٔ خود می‌نشینم، ولی در باطن، بنای تخلف با ملت‌گذاشته بقدر سی‌نفر تفنگچی به‌سر خود جمع‌کرده نگذاشت مجاهدین اهراب تفنگ‌برداشته به‌ملت حمایت نمایند. چون‌اهراب از محل دعوا دوراست و تیررس نیست، و همسایهٔ ارمنستان است، متمولین و اشخاصی‌که در محل جنگ خانه داشتند رفته در اهراب منزل‌گرفتند و در تحت حمایت این دوبرادر شدند. چون دراین ایام- چنانچه [= چنان‌که] سابق عرض شدم- برای‌مجاهدین خرج لازم بود، ازتجار و اهالی محله‌جات کمسیونی قرار داده بودندکه به‌قدرقوه ازهرکس اعانه‌گرفته وخرج‌مجاهدین شود. ازکمسیون چنددفعه قبض نوشتند به‌مقمین‌اهراب، «از»* یك یا دونفر مجاهد فرستادند دریافت نماید [= نمایند]. این دوبرادر تفنگچیها راگرفته و نگذاشتند وجه‌وصول شود و ثانیاً خیال داشتند از اطراف [و] جوانب به سر خود جمع نمایند و با ملت، مثل رحیم‌خان و شجاع‌نظام، رفتار نمایند. جناب سردار هرچه درخفیه و ظاهرآ دلیل و نصیحت نمودند قبول نکرد، و جناب سردار فرمودند: «برادرا، صاحب غیرت و حمیت امروز باید حمایت

* زاید

ملت نماید نه این‌که به‌ضرر ایشان حرکت‌کند. لامحاله حمایت نداری به‌ضرر ملت هم مباش.» هرچه نصایح‌مشفقانه نمودند قبول نشد، واز احکام‌حضرات حجج‌الاسلام ـ که فرموده‌اند حمایت به‌مشروطه بمنزلهٔ حمایت شهدای کربلا می‌باشدکه در پیش روی امام حسین علیه‌السلام شهید شده‌اند، و مخالفین بمنزلهٔ‌لشکر ابن‌سعدکه به‌روی مبارك جناب‌سیدالشهدا تیر انداخته‌ـ فرستادند که این حکم علمای اعلام ماست، اطاعت ایشان واجب است، باز قبول نموده [= ننموده] وپاره‌اش‌کرد. مجاهدین باغیرت [چون] دیدندکه حجت تمام شد و در مقام انکار ایستاده‌اند دفع ایشان را الزم امور دانسته یورش برده [= بردند] و تیراندازی از دو جانب می‌باشد.

در این ایام، به‌جمیع بندرهای محلهٔ اهراب، از اهالی یکهزار تومان جمع‌کرده دروازهٔ محکم گذاشته محله را یك قلعهٔ محکم قرار داده بود. مجاهدین از جانب لیل‌آباد و قبرستان گجل احاطه نموده یورش بردند. آن دروازه‌که به‌جانب لیل‌آباد گذاشته بودند در راسته‌کوچه دروازهٔ برون‌مهاد ـ مهین است. در پیش آن دروازه یك مسجدی است نزدیکی دروازهٔ اهراب؛ [مجاهدین] ازپشت مسجد داخل شدند، از درمسجد زدند حلقه رزهٔ دروازه پاره شده خودشان را انداختند دروازه را گشادند. تفنگچیان‌کربلایی محمد نایب [که] در سر دروازه بودند و تیر می‌انداختند، فرار نمودند. «از آنجا گریخته»* مجاهدین شنلیك‌کنان دورهٔ خانهٔ‌کربلایی‌محمد را گرفتند. بعد از زد و خورد بسیار، از جانب قبرستان‌گجل، هردو برادر خارج شده یك نفر مجاهد را باگلوله ازپا درآوردند [و] به‌جانب محلهٔ کوچه‌باغ فرارنمودند. [آنان] داخل خانه و باغچه‌های آنجا شده، از اینجا به‌آنجا خودشان را می‌انداختند. مجاهدین از عقب ایشان در رسیده بعد از جستجوی بسیار، هردو را پیدا کردند. بعد از زد و خورد دوباره، هردو را مقتول نمودند و مراجعت نموده به‌خانه و باغچه‌اش آتش زدند. و نایب‌علی را حسن‌خان هشترودی در عوض خون مجاهد، با گلوله زده بود و نایب محمد در حین تیراندازی دچار دوگلولهٔ‌کاری شده ازپا درافتاد.

بعداز اتمام عمل‌ایشان، جناب سردار منادی فرستادند درمحلهٔ‌اهراب ندا نمودن: «وای به‌آن مجاهدی‌که در آن [= این] محله به‌کسی اذیت و آزار نماید. همهٔ اهالی برادر مایند. اگر یکی از مجاهدین خلافی نماید به جزایش خواهم رسانید.» و محله را به‌ریش‌سفیدان و رئیس مجاهدین آنجا

* زاید

جنابان حاجی‌محمد وآقامشهدی‌هاشم سپردند. فرمودند: «اگر ذره‌ای خلاف قاعدگی شود شما را مسؤول می‌دانم.» همهٔ اهالی اهراب آسوده و دعاگو شدند.

و این روزها جناب مستطاب ثقةالاسلام، که بیطرف و در خانهٔ خود گوشه‌نشین شده بودند، با هیأت اردبیل دراهراب، به‌خانهٔ حاجی‌محمدعلی اهرابی‌تشریف‌آوردند. مجدداً هیأت ازجانب‌نواب والا شاهزاده‌عین‌الدوله، که امروزواردباغ‌صاحبدیوان شده بودندآمده‌اندباوکلاء انجمن‌مقدس‌گفتگو نمایند. بعداز آمدن ایشان، بعضی‌از وکلاء انجمن آمدند و سؤال وجواب در میان ایشان بوده [= بود] [که] ماحصلش این است:

■ هیأت گفتند: «نـواب والا شاهزاده می‌فرمایند از طرف اعلیحضرت همایونی عفو عمومی خـواهم داد و چند تکلیف به‌من فرمـوده‌اند و دارم، آنها را جابجا خواهم نمود. از انجمن و مشروطه به‌من چیزی نفرمـوده‌اند و نمی‌دانم.» وکـلا فرمودند: «اعلیحضرت همایونی دوماه پیش از این، به سفرای دول خارجه فرمودند و به‌اینجا هم تلگراف نموده بودند [که] الان حاضر است: «درمجلس پنج و شش نفر خائن و مفسد هست به‌ایشان تنبیه و خارج خواهم‌کرد.» در عوض آن پنج و شش نفر، مجلس و مسجد سپهسالار مرحوم را به‌توپ بست و درطهران قتل و غارت و مجلس را سه‌ماه تعطیل نمودند. بموجب قـانونی کـه خودشان به‌مـا داده‌اند مجلس تعطیل‌بردار نیست. سخن ما دراینجا نیست، حرف در این است [که] نفرموده‌اند انجمن ایالتی تبریز بسته شود ونظمیه وبلدیه و عدلیه را برهم زنند. پس چرا این آقایان سوء اسلامیه‌نشین همهٔ مجالس را برهم زدند و امر به‌قتل و غارت، و شهر را خراب [کـردند بطوری‌که] تا به‌حال، پنجاه کـرور به‌ملت ضرر زده‌اند. چقدر جوانان به‌خاك هلاك افتاده و چقدر دودمانها تاراج وخراب شده! شاهزاده [که] جناب شمارا فرستاده ونوید عفوعمومی داده، به‌طریق مشروطه تشریف بیاورند مجلس عدلیه و نظمیه و بلدیه را درست و تشکیل نمایند و اشرار راگرفته مال غـارت شده راگرفته به‌صاحبانش رد فرمایند و مجازات مقصرین دولـت و ملت را بدهند. اگر ایشان هـم بـه مثال اهالی اسلامیه رفتارنمایند و حقوق ملت‌را ضایع نمایند، چنانچه میان مـا ومقیمین اسلامیه و سرداران ظلام جنگ است باوی هم خواهیم نمود. اصل دعوای ما در مشروطه و سرحقوق ملیهٔ خودمان است. اگر مشروطه خواه مقصر است، چنانچه [= چنان‌کـه] ملاهـای اسلامیه‌نشین می‌دانند، اول مقصر

شاه خواهد شد که مشروطه را به‌ما داده و قانون اساسی را مهر و امضا نموده است. لفظ عفو عمومی به‌کار ملت نمی‌آید. این نوید را به‌ملت ندهند. ما بموجب قانون، مجازات می‌خواهیم» محبس تمام‌گشت.

امروز مسجدصمصام‌خان وکوچه‌ها مملواز اهالی‌بود وجناب مشهدی میرکریم نطق‌می‌نمودند. اهالی‌چون واقف به‌سفارشات شاهزاده عین‌الدوله شدند به‌همگی معلوم و محقق شد که ایشان هم مثال دیگران یعنی اهالی اسلامیه رفتار خواهند کرد. [آنهاکه] چنین می‌دانستندکه حکمران می‌آید داد دل اهالی را از ظالمان خواهندگرفت، ملاحظه‌کردندکه حکمران‌جدید، که آمده است، به‌مثل آقایان اسلامیه‌نشین رفتار خواهد کرد نه به‌طریق عدالت و مشروطه.

روز سه‌شنبه بیستم شهر رجب‌المرجب

صبح، مجاهدین‌محلهٔ‌اهراب، مسلح وغیرمسلح،که چندی‌بود درتحت‌الشعاع مانعیت کربلایی‌محمد نایب واقع شده بودند، بقدر دویست و پنجاه نفر آمدند به‌حضور جناب سردار و از سان‌گذشتند. هرکسی تفنگ نداشت تفنگ گرفته در جرگهٔ مجاهدین ایستادند. و از محلهٔ باغمیشه مجدداً بقدر سی‌نفر مجاهد آمده تفنگ‌گرفتند. امروز شهر بکلی آرام، واز هیچ جانب اقدام به‌جنگ نشده است.

روز چهارشنبه ۲۱ شهر رجب‌المرجب

شاهزاده عین‌الدوله نوشته بودند: «چهار نفر از وکلاء بیایند و در امن هستند، سؤال و جواب‌دارم با ایشان.» و دراین روزها متواتراً خبرحرکت اردوی ماکو می‌رسدکه امروز و فردا ازخوی حرکت خواهند نمود. واین روز تفنگچیان و مجاهدین خواجه‌دیزه ومایان می‌بینندکه ازجادهٔ صوفیان، قدری سواره با تعجیل تمام، روبه‌طرف شهر درحرکتند. به‌طرف ایشان‌رفته و سر راه ایشان راگرفتند تا ملاحظه نمایند چه سواره‌ای است. سواره‌ها به جانب اینهاتیراندازی نموده [= نمودند] واینهاهم[که] درسیلابها[1]ونهرها بودند به‌جانب ایشان تیراندازی نمودند. در اندك زمان، سه سوار را از اسب هستی پیاده نموده [= نمودند] و باقی روبه‌فرار نهادند. اینها به گمان این که [= گمان می‌رفت] از سواران اردوی ماکو خواهند شد

۱. مسیل

[= باشند] [ولی] معلوم گردید [که] محسن‌خان مرندی قوز است [که] رفته است از مرند و ارس کنار، فشنگ پنج‌تیر بیاورد. در پیش تعریف این محسن‌خان را نمودیم [که چگونه] درپشت اسب، و پیاده، چنین جلد و چالاك وتیرانداز است‌که به‌تقریرنمی‌آید، و بسیار دراین امرکوشش دارد و آنی راحت نمی‌نشیند.

امروز شهر ساکت، واز جانبی اقدام به‌جنگ نشده، ولی به‌قرار ایام سابق، یك یك، از سنگرها تفنگ خالی می‌شود. و شب پنجشنبه هم آرامی بود مگر [= بجز] این‌که دو ساعت به‌صبح مانده، از همهٔ سنگرها شنلیك تفنگ برخاست و یك ساعت و نیم امتداد یافت. در یك دم، هزاران تفنگ گشاده شده زهرهٔ آدمی را چاك می‌نمود. صبح معلوم شدکه سواره و الواد شتربان از هرجانب یورش آورده، در آن وقت شیرینی خواب، شبیخون زده‌اند ومجاهدین مستحفظ سنگرها،که الی‌طلیعهٔ صبح خواب را به‌خودشان حرام‌کرده قراول می‌کشند، تیراندازی نموده [آنان‌را] عقب نشانده‌اند و [آنها] نتوانسته‌اندکاری بسازند.

رو پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب

امروز بنای سنگر محکم برای توپ‌کشیدن درآخر امیرخیز و اول ویجویه، درپشت‌باغ حاج‌میرباقرصراف، دم‌حمام حاجی‌کاظم‌نایب گذاشته، می‌سازند. از روی‌کارها چنان مفهوم می‌شود که شاهزاده عین‌الدوله از هرجانب به جمع‌آوری لشکر مشغول و جنگهای بزرگ درخیال دارند [تا] چنانچه [= چنان‌که] با قوهٔ جبریه از طهران اسم مشروطه را ورداشته‌اند از آذربایجان هم وردارند. [ولی] چنانچه [= به‌قراری‌که] اهالی غیورتبریز دامن همت به‌کمر زده ومردانه ایستادگی‌دارند، وچنانچه قوهٔ قلب درجناب سردار و سالارهست، و مجاهدین باغیرت، چنانچه‌میدان جنگ‌را ازحجله‌گاه دوست [تر] می‌دارند، از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه، و اهتمام حجج‌الاسلام، نمی‌توانندکاری بکنند [و] در آخر امر، منکوب خواهد شد؛ چنانچه [= همانطورکه] علماء سوءمقیمین اسلامیه خودشان‌را بدنام وضایع نمودند، و واعظان همه‌روزه، درمنابر ایشان را به‌ملت وشریعت می‌گویند و به‌همه‌کس محقق شده‌که چقدرخیانت واضح برای منافع شخصی خودشان نموده‌اند [و] نمی‌خواهند ملت بیچارهٔ ایران یك لقمه نان را به آسودگی بخورند.

■ و امروز در مسجد صمصام‌خان، که مجمع ملت است، قرارگذاشتند فردا ملت از هرمحله، با بیدق سرخ و منقوش به‌شیر و خورشید و مرقوم به‌اسم مبارك جناب ابوالفضل علیه‌السلام، و «زنده‌باد مشروطه ومشروطه‌طلبان»، به‌تبریك انجمن مقدس برآیند و خودشان‌را با اسباب جنگ، یعنی قطار فشنگ و تفنگ آراسته نمایند و «در»* حمایت اجرای احکام حضرات حجج‌الاسلام و مشروطه، و جنگ‌کردن با مخالفین نموده و طالب نام نیك ابدی باشند.

امروز شهر آرام، و صدای تفنگ ازجایی شنیده نمی‌شود. بلی‌معلوم است [که] معاندین می‌خواهند استعدادکامل درست نمایند و با ملت بیچارهٔ تبریز بجنگند.

روز جمعه بیست ویکم [= بیست و سوم] شهر رجب‌المرجب

اهالی محلات، فوج فوج، علما و سادات و ریش‌سفیدان درپیش، ومجاهدین وتفنگداران درعقب ودرپیش، [بطوری]که درکوچه وبازار جای‌عبورنبود، داخل صحن انجمن‌شده، علما وسادات وریش‌سفیدان به‌طالار رفته ومجاهدین و تفنگداران درصحن چنان مملو بودکه امکان حرکت نبود. ازطلوع آفتاب الی ظهر بدین‌منوال دسته به‌دسته می‌آمدند و می‌رفتند، و جناب حاجی‌شیخ علی‌اصغرآقا و جناب حاجی‌مهدی‌آقا کوزه‌کنانی و سایر ناطقین چنین نطق می‌نمودند:«ای‌ملت باغیرت، جانمان فدای غیرت شما! شاهزاده عین‌الدوله که با فرمان حکومت وارد باغ صاحبدیوان شده‌اند اگر بگویندکه من ده مرتبه ازهمه بالاتر مشروطه‌طلب‌هستم، به‌قول بی‌عمل او ابداً باورنخواهیم کرد، مگراین‌که فعل می‌خواهیم [= عمل‌کنند]. اگرراست می‌گفتندبایست مثل جناب مخبرالسلطنه وارد انجمن‌گشته، با ملت همدرد و همزبان بوده، اشرار را گرفته، و احقاق حق میان ما و ایشان نموده شود [= بنمایند] بموجب قانون؛ نه این‌که در خارج شهر نشسته، از ریش‌سفیدان مستبد شهر به‌پیش خود بخوانند و صدگونه حیله‌ها در خصوص ملت نمایند و سخن ایشان را شنیده و قبول نمایند. از دشمن [= دشمنان] ملت یکی حاکم اردبیل است‌که ناحق، ملا امام‌ویردی راگرفته و خفه‌کرده وآویزان‌نموده، که مشروطه‌طلب حقیقی بود. و رحیم‌خان شقی و شجاع‌نظام شریر مرندی را،که تبریز را خراب و پامال و پنجاه کرور به‌ملت ضرر زده و غارت

* زاید.

نموده‌اند، در منزل خود جا داده و گفته است که کار تبریز آنقدر مهم نبوده که دوماه است جنگ می‌نمایید وعاجز شده‌اید. چنان معلوم می‌شود که چند گــرگ آدمخوار به‌یکجا جمع شده‌اند و در فکر ضایع‌نمودن ملتند. اینجور حاکم‌چطور به کارما خواهدآمد؟»ملت باصدای بلند گفتند: «زنده‌بادمشروطه» و«زنده‌باد سردار وسالار» و «زنده‌باد ناطقین.» وجناب حاجی‌محمدآقا، بعد، گفتند: «ای‌مردم غیور، عمر من به‌آخر رسیده و منتظر مرگ هستم. به‌شما وصیت می‌کنم از حقوق ملیهٔ خــود دست نکشید و اتفاق و اتحاد نمایید در حفظ مشروطه، که بعداز شما عیال و اولاد شما راحت شوند و به‌شما رحمت بخوانند. کوشیده و به‌زیر بیدق‌ظلم نروید که عدوی دین و دنیای شماست.» وگریهٔ شدید به‌آن پیرمرد غیور مستولی گشته بود. همهٔ مردم که در صحن بودند به‌قرار چهار هزارنفر به گریه آمدند وضجه کشیدند. فرمود «شما گریه نکنید، درسر حقوق خود ایستادگی نمایید و به‌عبث دست نکشید که در این راه، جوانان به‌خون خــود آغشته گشته و دلیران به‌خــاك هلاك افتاده.» حاضرین جواب گفتند: «چقدر [= هرقدر] رمق دربدن داریم سعی وکوشش خواهیم نمود. آن جوانان دلیر که ازما رفته است تا به‌ایشان ملحق نشویم دست نخواهیم کشید.» [سپس] دعا و ثنا گفتند و معاودت نمودند. در انجمن مقدس، الی ظهر، بدین‌منوال بود.

و اهالی محلهٔ ویجویه، که نزدیك امیرخیز است، درمعاودت، باهمان جمعیت بــا بیدق و علما و سادات رفتند به‌امیرخیز به‌حضور جناب سردار. نگارنده، کــه بنده باشم، در همهٔ حوادث حاضر بودم و به‌چگونگی احوالات ناظر، نه این کــه به‌قول راوی عــرض شده است. علما و سادات و تجار در طالار [= تالار] نشسته و سایــرین در صحن، و جناب سردار مشغول عمل تفنگچیان بودند. تشریف‌آوردند به‌مجلس؛ بعداز ادای‌تعارف، نطق‌فرمودند به‌این مضمون که: «این‌خادم ملت راضی نیستم که مویی ازسر بندگان خداکم بشود و یك‌قطره خــون به‌زمین ریخته شود؛ و به‌دولت یاغی نیستم. اولاً به‌جمیع مــؤمنین دیندار لازم و بل واجب است و تکلیفش ایــن است که به فتوای حضرات حجج‌الاسلام ــ که درغیبت امام عصر، عجل‌الله‌فرجه، نایب ایشانند ــ اطــاعت نمایند. اگــر کسی احکام ایشان را رد و اطاعت ننماید بمنزلهٔ این است که اطاعت امام علیه‌السلام را ننموده است. و هرکس که از اطاعت امام علیه‌السلام بیرون شود کافر مطلق است. و ایــن خادم ملت از فرمودهٔ حجج‌الاسلام تجاوز نکرده، تا یك قطره خون در بدن دارم خواهم کوشید. مگرخداوندعالم مخلوق‌را خودسر گذاشته؟ مکر امام‌عصر توجهش

را ازشیعیان خود ورداشته؟ نمی‌بینید که یك‌شخص بوستان می‌کارد وهرروز دو دفعه به‌آن بوستان سرکشی می‌نماید؟ همه روزه به‌مجاهدین می‌گویم که هیچ‌تشویشی درقلوب‌شما نباشد؛ إن‌شاءالله امام‌عصر باشماست. لله‌الحمد، حال [که] دو ماه است بـا مخالفین حضرات حجج‌الاسلام و مشروطه دعوا هست همه‌روزه قهر وغلبه به‌طرف مجاهدین است.» شربت وغلیان آوردند، صرف شد، همهٔ مردم مراجعت به‌منزل و خانهٔ خودشان نمودند.

روز شنبه بیست و چهارم شهر رجب‌المرجب

شب آرامی‌بود. روزش- چون‌بازار را بعداز دستبرد مخالفین، جناب‌سردار به‌کربلایی حسین‌خان سپرده بودند «و»* ایشان هم به‌قدر امکان روز جلو رفته سنگر می‌بست وبازار را از دستبرد مخالفین حفظ می‌نمود- وقت‌ناهار، در دم دلاله زن بازارکهنه، الواد و سواره‌ها به‌پیش می‌آیند. کربلایی‌حسین خان تیراندازی می‌نماید. بعد از چند تیرکه رد و بـدل می‌شود، از الـواد شتربانی صدا می‌کنند: «نزنید، عرض داریم.» می‌گویند: «یك نفر آدم شما به‌پیش ما بیاید و یك‌نفر آدم ما به‌پیش شما.» یك نفر مجاهد به‌میان ایشان می‌رود و از جانب شتربانیها علی‌اصغر نام مشهور [به]گوش بریده،که از جوانان بزرگ شتربان‌است، می‌آید به‌حضورکربلایی حسین‌خان، می‌گوید که: «ماهمه برادر دینی و وطنی یکدیگرهستیم. دراول مرتبه، ماراگرویدند [= فریفتند] و درمحلهٔ ما سکنی‌گزیدند؛ حال می‌بینیم که گفته‌های ایشان همه دروغ وکذب است وحق به‌جانب شماهاست. ما تا به‌حال نفهمیده‌ایم. آمدیم که به‌شما حالی بکنیم پشیمانی خود را [و] با همدیگر همدست‌بشویم و قلع و قمع دشمن، و برادروار بـا یکدیگر رفتار نماییم، و جناب سردار و سالار ملت ازجرایم ما عفو فرمایند.» بعد ازآن، همدیگررا به‌آغوش‌کشیده از دیدگان یکدیگر بوسه‌کرده، همهٔ ایشان را صدا کرده، آمدند با یکدیگر به‌انجمن مقدس. در آنجا به‌قـدم [= زیر قدم] اینها یك گـوسفند قربانی می‌نمایند. بعداز صرف شربت و چایی وغلیان خداحافظ نمودند و رفتند.

بعد از رفتن ایشان، جناب تقی‌یـوف، مجاهد مشهور به‌قفقازی، که دلیر، شجاع، [و] یك جوانی است غافل ازمکر و حیلهٔ مستبدان، با دونفر می‌روند به‌دروازهٔ سرخاب، برای بازدید،که پیش‌روی انجمن اسلامیه‌است. و درآنجا چند نفر مرندی حاضر بوده است، عوض مهمان‌نوازی، شربت و

* زاید

غلیان، گلولهٔ تفنگ پنج‌تیر صرف می‌نمایند. تقی‌یوف چون احوال را چنان دیدند تفنگ پنج تیر در دست، جواب می‌دهد و خودش را از آن مرحله، بی‌آسیب و آفتی بیرون می‌اندازد.

چنانچه [= چنان‌که] درسابق عرض شد، شاهزاده چهارنفر خواسته بودند. [مجاهدین] تکالیف [= پیشنهادهای] ملت را نوشته روانه کردند. یازده نفر هیأت به‌حضور شاهزاده عین‌الدوله رفته، امروز مراجعت‌کردند. وقت عصر، در اول ورود هیأت، شاهزاده می‌فرمایند: «قتل‌کربلایی‌محمد اهرابی دراول ورود من چه بوده، و چرا او راکشتند؟» جناب‌آقا میرزا سید حسین‌خان می‌فرمایند: «کربلایی‌محمد به‌حکم حجج‌الاسلام اعتنا ننموده و [آن را] پاره‌کرده بود؛ ازاهل محله‌اش رفتند وبه قتلش رسانیدند. اگر به‌این جزئیات ملاحظه [= توجه] شود، این‌گونه قتلها بسیار شده است، مطلب ازدست می‌رود. ما آمده‌ایم مطالب ملت‌را به‌شما برسانیم وجواب‌بگیریم.» و مطالب را نوشته بودند و جواب خواسته. در جواب، می‌گوید: «این تکالیف راکه نوشته‌اند ازانعقاد مجلس‌شورا وگشادن تلگرافخانه وپستخانه برای ملت [1]، و امنیت ولایات، و گرفتن اشرار و ضد مشروطه، اینها را بایست به‌اعلیحضرت شاهنشاهی تلگراف و عرض نمایم. ولی خودم وارد شهر می‌شوم [و] سه‌ماه قبل شهر به‌چه قسم بود از عدلیه و بلدیه و نظمیه [و] بیگلربیگی وغیره، درست می‌کنیم، و اسلحه در دست ملت باشد. شهر را آرام‌می‌نمایم وبازار را بگشایند. ماحصل، به‌طریق مشروطه رفتارخواهم کرد.» [توجه کنیدکه] در آنجا می‌گوید: «تکالیف ملت، که همه‌اش برای مشروطه‌است، به‌شاه عرض نمایم»؛ و دراینجا می‌گوید: «به‌طریق مشروطه رفتار خواهم‌کرد.» و پیش‌از این، از [= توسط] هیأت اردبیل سفارش‌کرده بود: «از مشروطه و مجلس و انجمن درنزد من چیزی نیست.» معلوم است با این مغایرت کلام در عرض دو روز و یك مجلس، هرچه می‌گوید پولتیك وکذب خواهد شد [= خواهد بود]. هیأت آمدند وکیفیت را نقل نمودند. در اول، معلوم ملت بودکه چه خواهدگفت.

شب یکشنبه، بعد از گذشتن یك ساعت [و] نیم، از جمیع سنگرها و بندرها صدای شنلیك تفنگ بلند شد و آن صدای هولناك، که آفاق راگرفته بود، یك ساعت و نیم طول کشید. بعدها ساکت شده، صبح معلوم شدکه

۱. تلگرافخانه و پستخانه دراختیار دولتیان، و درنتیجه، مستبدین بوده است.

سواره‌ها و مخالفین که در سنگرهای مقابل مجاهدین بودند، شنلیك‌کرده‌اند ومجاهدین در مقابل، جواب ایشان‌را داده‌اند. جناب سردار قدغن فرمودند که بعد از این، به اینگونه تیراندازی دشمن اعتنا ننمایند ودست به چقماق تفنگ نبرنـد؛ تیرانـدازی در مقابـل می‌شود نه هوایی بـه در و دیوار و سنگ زدن.

روز یکشنبه بیست وپنجم شهر رجب‌المرجب
در انجمن مقدس، وکلاء و عقلاء حاضر بودند. در جواب پـولتیکهای روز گذشته شاهزاده، قرارگذاشتند جناب اجلال‌الملك و شریف‌زاده برونـد بـه حضور شاهـزاده عین‌الـدولـه و بموجب قانـون اساسیه، گفتگو نمایند. و هر دو را روانـه نمودند و در یـك لایحه، تـکالیف ملت را نـوشتند تـا به شاهزاده عین‌الدوله برسانند که در جای خود عرض خواهد شد.

■ و بعد از آن، گفتگوی بعضی تجار به‌میان آمـد کـه مخفی وپنهان شده‌اند؛ نه‌به‌مجلس می‌آیند ونه به‌مسجد. دراین اثنا، حاجی جلیل مرندی، که وکیل مرند بود، وارد [شد] وحاج‌میریعقوب گفت: «این حـاجی جلیل آدم شریر وخاین است؛ آمدن او را نمی‌خواهیم.» جناب حاجی‌مهدی آقـا فرمودند: «تکلیف مااین است [که] باهمهٔ مردم [بخوبی] رفتار نماییم تابه حقوق خود صاحب شویم.» حاجی‌جلیل بـه‌مجلس وارد شده وبنشست. در خصوص پلتیك و حقیقت امر حکمران صحبت بـه میان آمد؛ گفتند: «اگر حکمران سخن درست می‌گوید که من مشروطه طلبم، [چرا اکنون که] چند روز است در ایـن مملـکت وارد شده [وضـع] چهـل درجـه از استبـداد بالاتر است؟ آنهایی که سبب این اغتشاش وباعث فتنه و فساد شده‌انـد در حضور وی صاحب عز و شرفند. تلگرافخانه‌هـا مسدود، و مخابـرات بـا ولایت و ممالك ایران موقوف. اگر درست مـی‌گویند طـریق مخابـره را بگشایند، و مخالف قانون و سبب آشوب را بگیرانند تا بـدانیم مشروطـه طلب است و اجرا کنندهٔ قـانون، فـالا کلام بـه کار ما نمی‌آیـد.» مجلس تمام شد.

حاجی جلیل‌مرندی با حاجی‌علی قراجه‌داغی همراه شده می‌رفتند تـا به نزدیکی کلیسای قدیم ارمنستان رسیدند. نـاگاه صدای تفنگ شنیدیـم. رفتیم دیدیم حاجی جلیل‌را بسبب بعضی خیانتها که به اهالی مرنـد نموده بود، یك نفر تفنگچی آن محال زده است. گلولـه ازپشتش بـرخورده و از

سینه‌اش بیرون شده و خون فواره‌وار از سینه‌اش جاری است. مردم [او را] ورداشتند به خانه‌اش بردند، که نزدیك بود به رسیدن، تمام شد. گویا چنان معلوم شدکه میان اینها دشمنی زیاد بوده وضرر ملتی به ایشان زده نه شخصی «بود».* امروز بعضی از تجار وحشت گرفتند ولی جای وحشت نبودولیکن دراین ایام چنین عمل بیقاعده ازمجاهد بایست نمی‌شد. وجنابان اجلال‌الملك وشریف‌زاده الی غروب نیامدند. باعث نگرانی ملت شد. وقت غروب پراکنده شده هرکس به منزل خود رفت. صبح معلوم شدکه بعد از غروب آمده‌اند.

روز دوشنبه ۲۶ شهر رجب‌المرجب

شب آرامی‌بود، وازهیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، مگرکم‌کم، که معمولی بود. صبح، در انجمن مقدس جواب شاهزاده عین‌الدوله براین شده بود: «برقراری مجلس وگشادن راههای‌تلگراف واجرای قانون وغیره‌به‌من داخل ندارد، باید به‌قبلهٔ عالم عرض نمایم. آنچه تکلیف من است رسانیدن مراحم ملوکانه وعفو عمومی و دادخواهی مظلومین و احقاق حق مسلمین است» ـ همه حرف وپولتیك!

اهالی که درصحن منتظر جواب حکمران بودند بهمگی گفتند: «آنچه [= این‌که] گفته که تکالیف‌را به قبلهٔ عالم عرض نمایم قبول است، وآنچه گفته‌اند مراحم ملوکانه واحقاق حق داد خواهی مظلومین، ظلمی‌که به‌ما وارد شده است از رحیم‌خان وشجاع نظام ومفسرین اسلامیه [است؛ اگر] به‌گفتن ماهیچ باور نکند، مقتدرالدوله که تلگراف نموده و الان در دست ماست، [که سندی است] به‌اقرار او ازقتل وغارت وخسارت جانی و مالی، ایشان را به‌اطلاع انجمن مقدس گرفته وبه زنجیر بکشد. اگر امروز الی عصر ایشان را گرفته و محبوس نمود، نبها والا فردا ملت اقدامات خودرا خواهدکرد تابعد ازاین درتواریخ عالم مسطور شود.» وهمین مطالب‌نوشته لایحه نموده به‌حضور شاهزاده عین‌الدوله روانه نمودند. بعد ازآن اهالی‌به هیجان آمده گفتند: «به‌همهٔ ماها لازم است اسلحه ورداریم وبا این مخالفین دفاع ونزاع نماییم.» وچند نفر درهمان ساعت اسلحه ورداشته واز آنجا به مسجدصمصام‌خان رفتند. مردم‌زیاد بود، جناب‌آقامیرزاحسین نطقی‌نمودند؛ از ظلم ظالمان واستبداد سلطنت و پولتیکهای شاهزادهٔ کبار وزیر ایران و

* زاید

مظلومی ملت می‌گفتند. مردم به هیجان آمده حالت دیگر رخ داد؛ گفتند: «ما چنان تصور می‌کردیم که شاهزاده می‌رسند وغارت ما را [پس]می‌گیرند وظالمان را تنبیه می‌نمایند. حال معلوم می‌شود که به‌احقاق حق نیامده، حاضر است مارا مضمحل وپایمال نماید. و ماهم [هر] چقدر رمق در بدن داریم دراخذ حقوق خود، مدافعه ومنازعه خواهیم کرد. هر قدر استعداد می‌خواهد جمع نماید. فردا ان‌شاءالله دفع اشرار مـی‌نماییم.» هر کس به منزل خود رفتند. مجاهدین پلنگ هیبت شب را بـه خیال جنگ فردایی صبح نمودند.

روز سه‌شنبه ۲۷ شهر رجب‌المرجب

امروز [مردم] ازهرجانب رو به انجمن مقدس‌کرده که امروز درمیدان‌جنگ به خون خود آغشته خواهیم شد؛ پسر بی‌پدر و برادر بی برادر خواهد ماند. در مسجد وانجمن مقدس وکوچه‌های ارمنستان جای عبور نبود [و] مملو شده از مجاهدین وتفنگچیها [که] اذن یورش و جنگ مـی‌خواستند. جناب سردار همیشه رأی شریفش این بود [که] می‌فرمودند: «من در مقام دفاع ایستاده‌ام؛ هیچوقت ابتداء به‌دعوا وپیشدستی در جنگ نخواهم کرد وچقدر [= تا] دشمن به‌روی من توپ وتفنگ نگشایند و نیفکنند من توپ وتفنگ نخواهم انداخت. همواره [= هرگز] نمی‌خواستند یك قطره خون ریخته شود بلکه به یك‌طوری آقایان اسلامیه متنبه شده به‌احکام حضرات حجج‌الاسلام اطاعت نمایند [ولی] ممکن نمی‌شد. لهذا جناب حاجی شیخ‌علی‌اصغر و شریف‌زاده به‌مجاهدین گفتند: «امروز اقدام به‌دعـوا ننمایید. لایحه‌ای نوشته استدعای ملت‌را به حکومت فرستاده‌ایم. [صبرکنید] جواب بیاید ملاحظه نماییم [که] چه خواهند نوشت.» مجاهدین [که]می‌دانستند که جواب حکومت‌چه خواهد شد، گفتند: «شما مارا سرگردان وخانه‌خراب ودست بسته نمودید. جان ومال ما به‌تلف رفت. روز بـروز این مخالفین شریعت ومخربین بنیان دولت وعمامه‌داران بدطینت دست ازستمکاری خود نکشیده باظلام و اشرار همدست شده ریشهٔ مارا خواهند برید. [بگذارید] پیش از آن‌که آنان مسلط به‌ما شوند وحقوق ملت را ضایع نمایند دمار از روزگار ایشان درآوریم. اینها روز بروز به‌استعداد خود مـی‌افـزایند. آب طاحونها بـریدند وراه آذوقـه را بستند.» شریف‌زاده گفت: «امـروز صبر نمایید.» مجاهدین [چون] دیدند اذن نخواهد شد ـ درنظر ایشان ایـن‌بود که امروز درحجله‌گاه میدان جنگ باعروس نام وننگ هم‌آغوش وبه خون

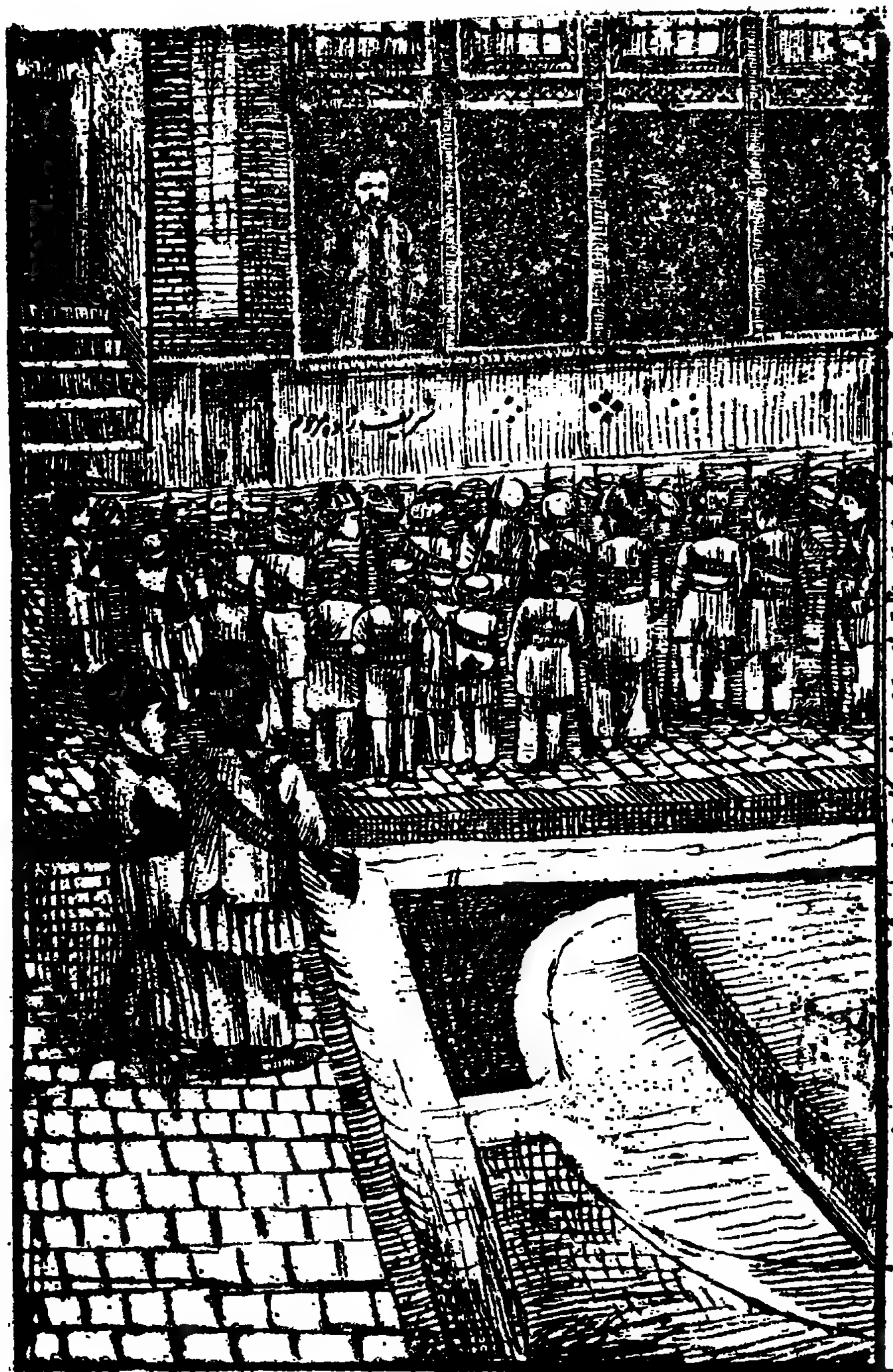
خود آغشته خواهیم شد ـ مأیوس گشته مراجعت کردند، و خبر یأس از جنگ امروزی را به یکدیگر داده، فوج فوج، در کوچه و محله گردش می‌کردند.

و شریفزاده [که] از انجمن مقدس خارج شده می‌رفت به منزل خود، که در سفارت [= کنسولگری؟] اطریش بود، بعد از گذشتن از حمام مستشارالدوله، عباسعلی نام نامرد، به اغوای مستبدان اسلامیه، هدف گلولهٔ تفنگ‌ساخته[گلوله]به‌پهلویش خورده ازپا درافتاد. اهالی[اورا]ازآنجا ور داشتند بردند به منزل. بعد از چند ساعت، جان به جهان آفرین تسلیم کرد. مجاهدین با عزت تمام، نعش او را ور داشته به وطن حقیقی خود سپردند. و این سیدطباطبایی به هرلسان و منطق و بیان عالم بود. از این عمل شنیع، جمیع اهالی تبریز افسرده وغمگین بودند. صد حیف به نطق و بیان آن جوان ناکام ملت پرست وطندوست!

و عباسعلی خبیث بعد از زدن این سید جوان، گریخته در چرنداب در خانهٔ خود مخفی شد. وقت عصر تنگ، ناگاه ازهر جانب، شنلیك تفنگ برخاست. از سر خیابان الی آخر محلهٔ امیرخیز [که] طولاً «که»* يك فرسخ راه است، از همهٔ سنگرها و سرحدها چنان تیراندازی شدید شد که هوا را تیره نمود، و این غوغا يك ساعت طول‌کشید. بعدها ساکت و معلوم شد که شاهزادهٔ حکمران امر فرموده به سر کردگان طوایف، مثل رحیم‌خان و شجاع‌نظام و سایرین، که در این وقت غروب آفتاب، از هر جانب حمله‌ور شوند. [لذا] فوجی از سواره و پیادهٔ اردوی جدید، که در شاطرانلو بنا کرده‌اند، از خیابان حمله کرده‌اند. جناب سالار که در خیابان دامن جلادت به میان زده «و»* چون سد اسکندر در مقابل آن لشکر بیحد ایستادگی فرموده مشغول جنگ شدند [= شده‌اند].

از طرف اردوی دولتی، دو تیر توپ به جانب خیابان انداختند. توپچیان خیابان جواب توپ آن سر کشان را فوری داده، مجاهدین پلنگ‌ـ هیبت از حمله و باریدن گلولهٔ ایشان باکی ننموده حمله‌ور گشته گلولهٔ تفنگ را به سر ایشان مثال باران ریختند و عقب نشانیده [= نشانیدند] و [ایشان] رو به فرار نهاده بیست و پنج نفر سواره و دو نفر سرباز از پا در افتاده و سایرین خود را به اردو رسانیدند. می‌خواستند خیابان را قتل‌و غارت نمایند، نتوانستند.

* زاید



و از جانب دروازهٔ اسلامبول و طرف مرکز جناب سردار با همان منوال، غفلتاً هجوم‌آور شده تیراندازی کردند. مجاهدین بهرام‌صولت حمله‌ور گشته به باریدن گلوله، ایشان را دریافته و شکست دادند، وهفت نفر ایشان به قتل رسیده [= رسیدند]. از هر دوجانب به مجاهدین آسیبی نرسیده بود؛ حتی زخمدار نشده بودند.

■ بالجمله، عباسعلی مزبور، مشهور به آهنگر، قاتل شریفزاده، که گریخته بود، مجاهدین دورهٔ خانه‌اش را گرفته می‌خواهند بگیرند. [عباسعلی] مخفی، با چند نفر همراهش فرار کرده به طویلهٔ جناب سردار داخل و بستی شده [= می‌شود]. ایشان فرمودند: «این عمل ملت است به من دخل ندارد. ایشان می‌دانند و تو.» بعد از آن می‌فرمایند: «اینها را ببرید به ارك، فردا در انجمن استنطاق و رسیدگی نمایند.»

شب چهارشنبه در میان ملت، بسبب قتل شریفزاده، افسردگی زیاد بود. اگرچه شب، از جانب شتربان صدای تفنگ بسیار می‌آمد ولی مجاهدین ابداً جواب گلوله‌های ایشان را از دهان تفنگ به ایشان ندادند.

روز شنبه ۲۸ شهر رجب‌المرجب

شهر آرام، و ازهیچ جانب اقدام به دعوا نشد، ولی بسبب شکست‌خوردن سواره و پیادهٔ اردو، شاهزاده عین‌الدوله در باغ صاحبدیوان اقامت را روا ندیده به نعمت‌آباد رفته بودند.

عباسعلی و چهار نفر همراهش را از ارك به انجمن آوردند استنطاق نمایند، معلوم شدکه از اسلامیه هفتصد تومان به اینها داده‌اند که هفت نفر را بکشند که یکی شریفزاده بوده است که عباسعلی زده. امر شد که ببرند در آنجاکه شریفزاده را زده عباسعلی را همان با یك گلوله به قتل رسانند. بردند مجاهدین به جزایش رسانیدند، در همانجا آویزان کردند.

چون آقایان دیدند که از دعوا صرفه نبردند خواستند با این حیله، چراغی را که دست غیبی روشن کرده خاموش نمایند [اما] امام عصر علیه‌السلام نگذاشت. تنها آن سید بیگناه به درجهٔ شهادت رسید.

شب‌پنجشنبه سه‌ساعت گذشته [ازغروب] ازجانب‌سنگرهای‌مخالفین، سرخاب وشتربان، گلولهٔ تفنگ می‌آمد و از صدایش در آن تیره شب، رعد وبرق ظاهر بود. سه ساعت امتداد یافت، بعدها کم‌کم ساکت شد. ازطرفین گاهی گشاد تفنگ می‌شد الی صبح.

امروز یك بیدق «زنده باد مشروطه» مرقوم، از انجمن مقدس به [= برای] جناب سردار، و یکی را به جناب‌سالار، با جمعیت زیاد، با کمال اجلال، هر دو را بردند و در سنگر اول نصب کردند. وامروز دو عراده توپ بزرگ، یکی دهن پر ویکی ته‌پر شرابینل، به سنگر جدید امیر-خیز، دم باغ حاج میرباقر، کشیدند و یك عراده توپ جلو و یك عراده قوبوز، در پیش آن توپهای بزرگ نهادند؛ و جناب‌سالار نیز دوعراده توپ بزرگ به سنگر جدید (گوی مسجد) کشیدند و یك عراده توپ به سنگر محلهٔ مرالان بردند.

در این ایام، از اطراف و جوانب، از مجاهدین با غیرت به قرار بیست هزار نفر به زیر سلاح رفته بودند، و روز بروز برکثرت مجاهدین می‌افزود، و در خود تبریز نارنجك و بمب بزرگ و کوچك ساخته می‌شد.

چون عین‌الدوله به کثرت لشکر روز بروز می‌افزودند ـ از سواران طوایف شاهسون که هر یکی در روز نبرد مقابل پنجاه نفرند؛ از سواران قراجه‌داغی و مرندی؛ و از شجاعان ماکو و خوی؛ و اردوی طهران از سوارهای بختیاری وکلهر؛ وسوارهٔ دوران وکیکاوند وسرباز خمسه وقراجه-داغ و سراب و غیره ـ چنان می‌نمود [که] می‌خواهند چهل هزار لشکر برای زیر و زبر نمودن شهر تبریز، و قتل اهالی غیور آماده نمایند. [با وجود این] جناب سردار و مجاهدین را ابداً خدشه از جمع شدن این لشکر قوی به خواطر نمی‌رسانیدند [= نمی‌رسید]. و این روز کم‌کم از سنگرها صدای تفنگ می‌آمد. و شانزده روز است جنگ بزرگ نشده مگردزدانه، بغیر از این که دیروز یك ساعت دعوای بزرگ بود و طول نکشید.

■ و ایضاً چند عراده توپ به‌طاییه‌های ارك وبالای عمارت ارك‌کشیدند و مهیای جنگ شدند. و عمامه داران سوء، و رجال خائن ملت و دولت، و شاهزاده عین الدوله به اعلیحضرت همایونی، تبریزیان را یاغی به قلم داده‌اند، و حال آن‌که بغیر از مشروطه طلبی ومطالبهٔ حقوق خودتقصیری ندارند، و جمیع عراق، فارس، خراسان چشم امید به آذربایجان بسته‌اند، و آذربایجانیها از خوف ظلام به زیر بیدق ظلم رفته‌اند. نمانده است مگر تبریز ـ و چهار محلهٔ تبریز هم طوعاً وکرهاً تابع امر [و] نهی‌اسلامیه شده‌اند ـ [و از تبریز] مانده است یازده محله که در خصوص حقوق خود و جمیع ملت ایران، از جان و مال گذشته‌اند که به مشروطهٔ دو ساله نگهبان باشند و ملت ایران را از قید اسارت برهانند و احکام حجج‌الاسلام

نجف‌الاشرف را مجری سازند تاخداوند عالم چگونه باب فرج خواهد گشاد، و فاتح باب فتح ونصرت، خداوند حکیم، به جناب سردار و جناب سالار و مجاهدین شیرصولت [فتح‌ونصرت] خواهد داد.

چنانچه [= چون] [مجاهدین] مردانه در سردادن مضایقه ندارند، و در واقع، اطاعت امام زمان علیه‌السلام را نموده و مـی‌جنگند؛ چنانـچه [= و چون] حکم‌حجج‌الاسلام براین است که حمایت به مشروطه در این زمان حمایت به امام زمان علیه‌السلام است، و مخالف مشروطـه محارب با امام‌زمان (ع)؛ در این صورت، هـرچـه از مجاهـدین کشته شود بمنزلهٔ شهدای کربلا خواهد شد، ان‌شاءالله؛ و محارب خودش می‌داند وامام‌زمان علیه‌السلام.

■ مجملاً وقت عصر، اهالی مسجد و مجاهدین به قرار چهار هزار نفر رفتند به‌سر قبرآن سیدجوان مظلوم، فاتحه خواندند. شب جمعه آرامی‌بود مگر [این که] به قرار معمول تیراندازی می‌شد.

روز جمعه سلخ شهر رجب‌المرجب

خبـری جـدید، و حـادثـه در این روز نبـود مگـر این کـه شب، در دم کوچهٔ لك‌لر تیراندازی زیاد بود. از طرفین شهب گلولهٔ تفنگ بـه جانب یکدیگر روان بود. معلوم شد الواد شتربان و بعضی از سوارههـای مرنـد آمده در سنگر شتربان، با گلوله انداختن، شورش انـداخته‌اند. مجاهدیـن سنگر مقابل ایشان، به انـداختن تفنگ ایشان را سراسیمه کـرده از سنگـر برخیزانیده‌اند ودو نفر از ایشان زخم منکری ورداشته مراجعت نموده‌اند.

روز شنبه غرهٔ شهر شعبان‌المعظم

ازهیچ جانب دعوایی نبود، ولی ازسنگرهای مخالفین صدای تفنگ‌می‌آمد، و هیچ وقت میدان جنگ را نمـی‌خـواستند افسرده شود؛ در ریختن خـون ناحق مظلومان مضایقه نداشتند.

ایـن ایـام در مـزاج جناب سالار مـلـت جـزوی سرمـازدگـی [= سرماخـوردگی] بـود. جناب سردار از امیرخیز بـا چند نفر مجاهـد چابکدست سوارگشته به عیادت ایشان تشریف بـردند بـه خیابان. بعد از دیدن، در مراجعت تشریف آوردند به انجمن مقدس؛ از آنجا سوار شده به دولتمنزل خود تشریف آوردند. در عرض راه وکوچه‌ها، جمعیت زیـاد، از

خیابان الی‌امیرخیز صف کشیده ایستاده بودند [بطوری] که جای عبور نبود. و گوسفند بسیاری قربانی کردند، و همهٔ مردم دعا و ثنا می‌نمودند، که در واقع، [سردار] حق زیاد در [= برگردن] ملت دارند، که عرض و ناموس وجان ومال اهالی را چگونه حفظ کرده‌اند. وملت بهمگی[=همه] «یاشاسون۱ مشروطه، یاشاسون سردار»، علی‌الاتصال؛ با صدای بلند می‌گفتند.

و خبر تاخت و تاز اطراف می‌رسید؛ دهات بلوکات را به اشارهٔ درباریان و سرداران بی حمیت، سواره‌های بیمروت، به مثال دشمن می‌تاختند. و خبر رسید پسر شجاع‌نظام مرندی از مال غارت تبریز، هشت بار فرش تجارتی ورداشته [تا] از بیزاهه به مرند برسانند. از قریهٔ پرول [= پردول۲] چند رأس الاغ هم غارت کرده می‌بردند. صاحبان الاغهابه عقب مال خود می‌روند. سیدماشاءالله، که از سوارهای شجاع‌نظام بود، یك نفر از آن بیچارگان را با گلوله زده، همانجا می‌افتد [= می‌اندازد]. آن بیچارگان، عرق ریز، می‌دوند از قریه‌های پیش هوادار می‌خواهند. بعضی از جوانان ایشان به عقب آنها روان گشته دو نفر از سوارهای مرندی را می‌زنند، و دو نفر به زخم کاری می‌افتد. لابد، الاغها را گذاشته فرشها را ورداشته از میانه به در بردند.

و اهالی قریه‌های محال ارونق، امروز آمدندبه حضور جناب‌سردار، تفنگ [و] فشنگ می‌خواستند که خودشان را از شر اشرار و نهب و غارت حفظ نمایند. [مستبدین] از دو منزلی، اطراف [و] جوانب شهر را چنان پر آشوب کرده‌اند [که] گویا اینها [= مشروطه‌خواهان] دشمن دین و دولتند. جمیع خیال درباریان خائن این است [که] این ولایت را پایمال سم اسبان عشایر شاهسون و قراداغ و مرند و سایرین بنمایند؛ گویا بالمره دست از تبریز ونواحی تبریز برداشته‌اندکه چرا مشروطه طلب شده و به احکام حاملان شریعت اطاعت دارند، و دست به دامن ظلم و استبداد نمی‌زنند. در این صورت، علماء سوء تبریز چه قسم جراحتها به دل امام‌ـ زمان علیه‌السلام می‌زنند وشرم ندارند و خودشان را محق می‌دانند ــ کل حزب بما لدیهم فرحون.

۱. زنده‌باد
۲. قریه‌ای سر راه تبریز ــ مرند

روز یکشنبه دوم شهر شعبان‌المعظم
از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، و دعوای عمده نبود. ولی در بازار، دم دلاله‌زن، مجاهدین سنگر بسته بودند. الواد شتربانی، به‌قرار سابق که [مجاهدین را] صدا زده، آمده بودند و احترام شده بود [ند]، یك نفر از مجاهدین می‌خواهند. محمدحسین نام لیل‌آبادی از سنگر بیرون شده رو به طرف ایشان می‌رود. آن نامردان، آن جوان صاف دل را با گلوله می‌زنند، و [او] می‌افتد و جان شیرین خود را به جهان آفرین می‌سپارد.

مجاهدین [که] دیدند آن جوان دلیر کشته شد، از جان خودشان گذشته دعوای دلیرانه با آن نامردان می‌نمایند. در اندك زمان، به عوض خون این مظلوم، چند نفر از سواره‌ها و الواد شتربانی به خاك هلاك می‌اندازند. وقت غروب آفتاب، بعد از شکست دادن به‌ایشان، نعش آن‌جوان را برداشته آوردند.

امشب [که] می‌آید، شب‌مولود جناب سیدالشهدا، علیه‌آلاف‌التحیة والثناست. وقت عصر، چهار توپ جشنی در ارك انداخته شد. جناب آقا میرتقی‌مجاهد با یك فوج مجاهد بانظام تمام از نوبر به تبریك عید مولود، به حضور مبارك سردار آمده تبریك نمودند و در مراجعت، آن یك فوج، بیکدفعه شنلیك هوایی نمودند. و موزیك در پیش مجاهدین می‌نواختند.

دو ساعت [و] نیم از شب گذشت [= گذشته] ناگاه صدای شنلیك تفنگ مخالفین از جمیع سنگرها بلند شد. [در اینجا] می‌خواهم عیان نمایم این را که چقدر تفنگ در یك دفعه گشاده می‌شود [و این که] در تبریز بلاخیز چه غوغای قیامت [برپا] شده محقق شود. از سر خیابان الی‌امیر-خیز، اقل مراتب، در بندرها دویست سنگر بسته شده. درهر سنگر اقلاً ده نفر سواره خواهد شد [= وجود دارد] - نمی‌گویم صد نفر [یا] دویست نفر که دربعضی محاربات شده [= بوده] است - در این صورت، تعداد اقل لشکر به دو هزار می‌رسد. در مقابل ایشان، [تعداد] مجاهدین هم بدین قرار است؛ بیکدفعه چهار هزار تفنگ خالی می‌شود. [ببینید] درشهر، زن و بچه و ملت بیچاره به چه حالت می‌افتد. در سایر شهرهای ایران همه به استراحت مشغول و نمی‌دانند که در تبریز در مدت هفتاد روز و شب چه هنگامه است، واهالی چه قسم زندگانی دارند، وچه قیامت است؛ وچگونه علماء سوءمقیمین اسلامیه سختدل و طرفدار این ظلمند. در واقع، درساحل بودگان چه خواهند دانست که حالت گرداب افتادگان دریای هلاکت چگونه بوده‌است. چنانچه [= چنانکه] حافظ، اعلی‌الله مقامه، می‌فرماید:

. شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هائل
چه می‌دانند حال ما سبکباران ساحلها

و جناب سردار قرار گذاشته بودند مجاهدین [ی] که در منازل خود به استراحت مشغولند و نوبهٔ قراولی در سنگر ندارند در همین گیرودار، از همه جا خودشان را به سنگرهای خود برسانند، وبه قراولان [ی] که‌در سنگرند ملحق شوند. [لذا] از هر جانب محله‌جات، مجاهدین برخاسته هر کسی رو به‌جانب سنگرها گذاشتند که مبادا صدمه‌ای از مخالفین به‌قراولان برسد؛ از آن جمله، از ویجویه مشهدی‌حسین و مشهدی‌سیف‌الله کوردرلو [ی] مشهور، با بیست‌وپنج نفر مجاهد به سنگر دروازهٔ اسلامبول، به‌کمك مجاهدین رفتند، و سایر دسته‌ها. همچنین [= در حالی] که گلولهٔ مخالفین مثل تگرگ می‌بارید دوساعت‌ونیم این غوغای قیامت برپا بود؛ بعد از آن ساکت شد. ساعت «در»* پنج‌ونیم گذشته از شب، به کومك روندگان، بسلامت مراجعت کردند. لله‌الحمد از این جانب به مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بود.

روز شنبه سیم شهر شعبان‌المعظم

امروز تحقیق نمودیم؛ در جمیع سنگرها مجاهدین بسلامت بوده‌اند و به کسی صدمه نرسیده است. ولی در درب خیابان دوازده نفر، دم سربازخانه دو نفر، و یك نفر در میدان کاهفروشان، و دو نفر دم کوچهٔ لکلر، از سواره‌ها کشته [شده] است. این قسم یاریها از جانب امام عصر، عجل‌الله فرجه، است و هیچ شکی در این خصوص نیست.

ومخالفین وعشایر بیحمیت آذربایجان، به حکم سرداران خائن، بعد ازشکست خوردن در جنگ روز یازدهم رجب، دعوا را به شب گذاشته‌اند. به طریق شبیخون حمله می‌آورند که قتل و غارت نمایند، [ولی] صرفه‌ای نمی‌برند، منکوب و مخذول و مقتول می‌شوند. همه اوقات [= هیچگاه] نفعی از این‌گونه بیشرمی و بیحمیتی نمی‌برند. با همهٔ این، روز به روز به اردوی دولتی، که در شاطر علی [= شاطرانلو] تشکیل داده‌اند، پیاده و سوارهٔ اردبیل و خمسه و قراداغ، فوج فوج، وارد می‌شوند. و آنهایی که در آذربایجان مشروطه طلب وتابع احکام حضرات حجج‌الاسلامند از خوف دولت، سر به گریبان گمنامی کشیده‌اند؛ قدرت نفس کشیدن ندارند.

* زاید

ولی از تفقازیـه، روز به روز، مجاهدین قفقازیه بـه حمایت اهالـی تبریز می‌آیند. غریبه است [که] اهالی مراغه بالمره ازتبریزیان روگردان شده‌اند [و] به ضد حرکت دارند، گویا غیرت هـم مذهبی و هموطنـی هیچ ندارند. باهمهٔ این اجتماع لشکر، جنابان سردار و سالار، و مجاهدین شیر-صولت، و اهالی با غیرت تبریز، از شجاعـت ودلاوری، مثال دریـا موج می‌زنند؛ توکل به خداوند عالم و امام زمان علیه‌السلام، بسته‌اند.

و صبح و شام، توپ قلعه کوب اردوی دولتی، صدای تهور خود را به شهر می‌رساند. زهی بیحمیتی ایـن سرکـردگـان و علماءسوء ما [کـه] می‌خواهند با دست خودشان چشم خود را کـور نمایند و شهـر [ی] مثل تبریز را خراب کنند که در هیچ عصر، گردن تسلیم به دولت خارجـه خم ننموده و مردانه در حفظ [و] حمایت دولت ایران ثابتقدم می‌باشند.

[چون] عقلای شهر دیدند که شاهزاده عین‌الدوله در قتل و غارت و لشکرکشی با سرکردگان سابق رحیم‌خـان و شجـاع‌نظام وآقایان اسلامیه، که سرداران لشکرنـد و فتواده قتل و غـارت، همـدست و همـرأی شدند، جناب اجلال‌الملك را عجالتاً نایب الحکومه بر قرار نمودندکه اگر بعضی بیحسابیها در شهر واقع شود، رسیدگـی فـرمـایند [و] نگذارند کسی بـه کسی ظلم نماید.

روز سه‌شنبه ۴ شهر شعبان‌المعظم

و امروز قدری سوارهٔ شاهسون از جانب مرالان آمـده بـودنـد دستبردی نمایند، مجاهدین آنجا خبردار شده، مقابلت نموده، به یکریکر تیراندازی می‌نمایند. از سواره‌ها دو نفر مقتول ودو نفر دستگیر می‌شوند. واز جانب مغازه‌ها جنگ می‌نمایند [و] یك نفر از سواره‌ها از پا در آمده [=در می-آید]، و از جانب دروازهٔ شتربان، تیراندازی از طرفین مـی‌باشد [=می-شود] یك نفر بیروح شده می‌ماند. در سر پل تخته، یـك نفر از سواره‌هـا از لباس هستی محروم می‌شود. امروز نیز به مجاهدین صدمه نرسیده بود.

روز چهارشنبه پنجم شهر شعبان‌المعظم

شب، از هر جانب صدای شنلیك تفنگ بر می‌آمد تا صبح. بعد از طـلوع آفتاب، از سر خیابان، فوجـی سواره و پیاده حملـه‌ور گشته، و فوجـی از جانب دالان میرزا رضا وپرسنگی هجوم‌آور شدنـد. ازسه جـانب، بـازار جانستانی رواج یافته به گلوله ریزی تفنگ پنجتیر و ورندل، نقدجـان را

خریدار شدند. الی‌ظهر دود [و] غبار آن صفحات را گرفته و صدای تفنگ رعدآوا بود؛ تا شکست فاحش به‌لشکر افتاده از دعوا رو به هزیمت گذاشتند و شصت و دو نفر ایشان، علی‌روایة، به قتل رسید، و دعوا از سه جانب، که افتاده بود، ساکت شد.

و دیگر، از جانب سربازخانه و مغازه‌ها و جانب میدان توپخانه و عالاقاپو حمله آورده بودند [که] مجاهدین آن طرف حمله‌ور گشته سواره و شتربانی و سرخابیها را با رشادت تمام از پیش ورداشته به پیش رفتند و داخل محلهٔ ششگلان‌شده وسنگرهای ایشان راخراب نموده معاودت‌نمودند.

وآنهایی‌که از جانب درب حرمخانه وبازار یورش برده بودند داخل کوچهٔ مجتهد مرحوم شده از سه جانب، سواره‌هایی [را] که مستحفظ خانهٔ حاجی‌میرزاکریم امام جمعه بودند، به ضرب گلولهٔ تفنگ از آن خانهٔ محکم خارج نموده [= نمودند]. بعضیها که طمع مال داشتند دست به غارت گذاشتند و آدم [های] بیکار هجوم آورده به غارت مشغول شدند. سواره‌ها چون دیدند که همه کس مشغول مال بردن است فرصت غنیمت شمرده داخل خانهٔ مجتهد مرحوم شده از آنجا و خانه‌های دیگر بنای تیراندازی گذاشتند. دوسه نفر از مجاهدین وآدم بیکار مقتول گشته، بعضی گریخته خودش را از آن ورطه خلاصی داده وبعضی در محاصره ماندند؛ و هنگامی‌که در محاصره بودند، وقت غروب، از جانب دیگر، دیوارخانه را شکافته خودشان را رهانیدند. معلوم است مال دشمن‌جان است. قدری مال، در این گیر ودار، از خانهٔ حاجی‌میرزاعلی، برادر امام جمعه، هم به یغما رفت.

دوباره، سواره‌ها آمده به خانهٔ حاجی‌میرزاعلی، که مستحفظ آنجا بودند، داخل شدند. عمل جنگ این طرف، بسبب غارت به اتمام نرسید و سوخته [= باطل] شد، و سه نفر هم به قتل رسید.

[از طرف] دیگر، مجاهدین دروازهٔ اسلامبول، به جانب دروازهٔ شتربان و سرخاب حمله‌ور گشتند. سواره و پیاده‌های سنگرهای عرض راه، از هجوم آوردن مجاهدین شیردل، فرارکردند. [مجاهدین] سنگرهای ایشان را خراب نموده و دو دسته گشته یکی از دروازهٔ شتربان داخل بازار شده الی میدان صاحب‌الامر و بازار مسگران یورش بردند و هرچه سنگر در پیش بود خراب نموده به بازار، از دم بازار مسگران، الی‌آخر میدان کاهفروشان، آتش زدند وبرگشتند. به قرار پانصد باب دکان در آن‌بازارها سوخته گردید که قرارگاه سواره‌ها و شتربانیها بود. به عوض دروازهٔ

اسلامبول، آنجاها را خراب نمودند؛ و از مناره‌های صاحب‌الامر، دو سه نفر مجاهد را با گلوله، سواره‌ها هدف گلوله ساختند.

و دستهٔ دیگر از برون دروازهٔ شتربان، روبه جانب دروازهٔ سرخاب حمله بردند تابه حوالی دروازهٔ سرخاب و خانهٔ ظهیردیوان رفتند. از آنجا پیش نرفته برگشته وداخل خانهٔ حاج‌میرزاباقرصراف،که از رؤسای اسلامیه بود، «داخل»* شده مشغول غارت شدند. از این جانب هم سررشتهٔ جنگ از دست رفت.

و دیگر، از جانب کوچهٔ لکلر، که سرحد محلهٔ امیرخیز و شتربان است، یورش برده [= بردند]. سواره و الواد شتربانی،که در خانهٔ حاجی میرصالح کوه‌کمری سنگرکرده بودند، ایشان رامتفرق‌ساخته [= ساختند]. بعضی از مجاهدین و آدم [های] بیکار داخل آن خانه شده بنای غارت گذاشتند، و بعضی از آنجاها گذشته خانه‌ها را سوراخ می‌کردند و رو به طرف اسلامیه می‌رفتند. بعضی بیمغزها درآنجا طمع مال نمودند. مجاهدین با غیرت [چون] دیدند که جلوگیری از بعضی بیمغزها نمی‌شود مراجعت کردند، و سه‌نفر مجاهد در آنجا دستگیر شد. واضح ومبرهن است که مال غارتگر عمر است؛ آنچه مجاهدین درنظر داشتند به عمل نیامد.

در این روز جهانسوز، جمیع خیالات جناب‌سالار این بود که‌سرخاب و شتربان و ششگلان به تصرف درآید؛ مقیمین اسلامیه به دست آیند تا جنگهای دولتی بعد از این، در خارج شهر واقع شود. چنانچه [= واکنون که] از هر جانب، لشگر از سواره و پیادهٔ عراق و آذربایجان رو به طرف تبریز بلاانگیزکرده می‌آید درخود شهر جنگ نشودکه در زیر پای دشمن و مجاهدین‌خراب خواهد شد. ولی ازحرکت بیمعنی بعضی تفنگداران‌مجاهدین مطلب به‌دست نیامد ومقصود حاصل نگردید. امروز، من جمیع‌الجهات، از جانب مجاهدین یازده نفر، و به‌قرار هشتاد نفر از سواره‌ها مقتول‌گردید.

و امروز وقت صبح، جناب‌سردار به تبریك نایب‌الحکومکی جناب اجلال‌الملك تشریف آوردند و به دولتسرای خود معاودت نمودند. و در عصر، اعضاء انجمن مقدس و تجار وکسبه و ملت، همگی به طهران یك تلگرافی نمودندکه ماحصل آن این است‌که:

■ شاهزاده عین‌الدوله در امورات سیاسی آذربایجان‌خودش را مسوؤل نمی‌داند، درضمیرش غیر ازفتنه و آشوب چیز دیگر نیست؛ استدعای عموم

* زاید

ملت همین است یك نفر حاکم عادل با انصاف رفتار کننده با قانون مقرر و روانه فرمایید.

■ و امروز خبر رسید که به قدر پانصد سواره، پیشرو لشکر ماکو، وارد صوفیان شدند که برای اردوی بزرگ خود، سیورسات جمع نمایند. جناب‌سردار و جناب سالار و مجاهدین شیردل، در آرزوی این بودند [= هستند] که بادشمن قوی پنجه مقابلت نمایند تا شجاعت ایشان بر عالمیان ظاهر گردد. چگونه [= همان طور که] رحیم‌خان را، با آن‌کبر و غرور که داشت، ذلیل کرده و لشکرش را پراکنده وقتیل نموده‌اند «و»* سایر شجاعان را [نیز] در عرصهٔ میدان جنگ فراری [می] نمایند ـ از تفضلات خداوندی که در همهٔ جنگها مدد فرموده‌اند.

روز پنجشنبه ششم شهر شعبان‌المعظم

شب از جمیع سنگرها صدای تفنگ هوایی می‌آمد الی‌صبح. خبر رسید سوارهٔ ماکو از صوفیان حرکت کرده در دامنهٔ کوه خواجه‌میرجان اردو زدند. مجاهدین قریهٔ سهلان وخواجه دیزه پیش‌روی ایشان راگرفته‌مشغول منازعه و مدافعه شده‌اند. الی‌غروب آفتاب تیراندازی بود و چند نفر از سواره‌های ماکو به قتل رسیده [بقیه] از آنجا حرکت کرده به نزدیکی قریهٔ خواجه‌میرجان منزل گرفتند. مجاهدین دهات اطراف به قریهٔ سهلان، به قرار ششصد و هفتصد نفر تفنگدار، جمع شدند.

و جناب‌سردار و سالار امر فرمودند اگر بعد از این یك نفر مجاهد دست به غارت کند به گلوله بزنند؛ در این خصوص قدغن اکید نمودند.

وقت صبح، یك‌عدد نارنجك در امیرخیز، برای امتحان، انداخته‌شد. وقت عصر، چهار تیرتوپ در جانب خیابان انداختند. معلوم نکردیم [= نشد] برای چه خالی کردند؛ بعد از تحقیق عرض خواهم‌کرد.

روز جمعه هفتم شهر شعبان‌المعظم

شب [= دیشب] یك ساعت گذشته [ازشب]، صدای شنلیك تفنگ مخالفین از جانب دروازهٔ اسلامبول درآمد، چنانچه [= بطوری‌که] از مهابتش دل آدمی چاك می‌شد. همان ساعت، از مجاهدین ویجویه، به قرار چهل نفر،

* زاید

که رییس ایشان مشهدی سیف‌الله و کربلایی عبدالعلی کوردرلو بود، به کمك مستحفظین سنگرهای دروازه، جلد و چالاك، روان شدند. دو ساعت تمام در آن مرحله غوغای محشر برپا بود. از گشادن تفنگهای متصل، و آمدن گلوله‌های سینه شکاف، و ایستادگی دولشکر در مقابل یکدیگر، آرامی از همه بریده گشته [بود]. در این اثنا، دوتیر توپ از سنگر جدید امیرخیز به جانب مخالفین انداختند؛ نعرهٔ توپ دوزخ لهب غلغله به نه قبهٔ افلاك در انداخت؛ بعد از آن قدری ساکت شد.

صدا می‌آمد از مجاهدین [که] به سواران می‌گفتند: «ای بیغیرتان، ما که مشروطه می‌خواهیم برای آسودگی شماهاست؛ که جیره و مواجب شماها را تمام و کمال بدهند، و ظلم برای [= به] رعیت دهات و ایلات نشود. گذشته از اینها شما برادر دینی و وطنی ماهستید. اگر چه شما رابه طمع مال و غارت به اینجا جمع کرده‌اند ولی ممکن نخواهد شدکه دست به مال کسی دراز کنید.» سواران در جواب می‌گفتند: «ای بابیها، به اسم مشروطه می‌خواهید مذهب خودتان را آشکار نمایید! چقدر [= هر قدر] قوه داریم شما را پایمال خواهیم کرد.» مجاهدین در جواب می‌گفتند: «ای بیغیرتان، اولاً به بابیها و به آن کسانی لعنت شود که این تهمت را به ملت نجیب ایران بسته‌اند. صد هزار لعنت باشد به‌بابی! شما را به این تهمت گرویده‌اند [= فریفته‌اند]، وناحق می‌خواهند خون مسلمانان ریخته شود. و مانمی‌خواهیم یك قطره خون کسی را بریزیم. ما مجاهدین در مقام دفاع ایستاده‌ایم. هرقدر از شما کشته می‌شود دل ما می‌سوزد، ولی در شما هیچ رحمی نیست.» مجدداً ایشان می‌گفتند: «شما بابی هستید.» مجاهدین در این صورت، تفنگ خالی می‌کردند وسوران همچنین. [چون] مجاهدین دیدند چنان آقایان علماءسوء به اینها فهمانیده‌اند که نصیحت پذیر نیست [= نیستند]، گفتند: «ای بیغیرتان، پس چه شد دعواهایی که در روزها می‌کردید؟ چرا شب‌پره‌وار، شبها بازیگر میدان شده‌اید؟ «و» چنانچه [= همان‌طورکه] روزها دمار از روزگار شماآورده‌ایم ان‌شاءالله شبها نیز روزها را به [= برای] شما تیره و تار خواهیم کرد.» این گفتکوهای ایشان عالم غریبی داشت.

■ در همین وقت، از سر مارالان وخیابان و جانب با غمیشه ولیل‌آباد،

* زاید

سواران حاضر اردو یورش آورده بودند بلکه دستبردی نمایند. شیران مجاهدین آن سرحدات که مستحفظ و پاسبان بوده [= بودند]، سرراه‌ایشان را گرفته باتیر دلدوز تفنگهای جگر سوز، دل پریشان ایشان را می‌دوختند. دو ساعت تمام، ایشان هم مشغول جنگ بودند تا شکست خورده کشته‌های خودشان را ورداشته، گسسته عنان، شکسته سنان، به جانب اردو روان گشتند. این شبیخون را آورده بودند به خیال این‌که گوی جلادت ازمیدان بربایند، ندانسته بودند که شیران بیشهٔ هیجا آنی غفلت ندارند.

■ همین روز، مجاهدین در بازار، سنگر دم بازار دلاله‌زن را خالی کرده برای ناهار خوردن رفته بودند. جمعی از سواره‌ها آمده [آن] سنگر را می‌گیرند، و جمعی داخل سرای درعباسی شده می‌نشینند و مهیای دعوا می‌باشند [= می‌شوند]. مجاهدین ازاین فقره خبردار شده‌با تفنگهای‌آماده به مقابل ایشان رفته به‌ستاره ریزی مشغول می‌شوند؛ تا کربلایی‌حسین‌خان و مشهدی محمدعلی‌لیل‌آبادی با جمعی از مجاهدین، به مثال شیر گرسنه می‌رسند. از جانب دیگر، مشغول تیراندازی گشته در اندك زمان، سه‌نفر از سواره‌ها مقتول شده [بقیه] داخل مسجد جناب‌سیدالمحققین گشته از آنجا مشغول دعوا می‌شوند. بعضی از مجاهدین مسجد را محاصره، وبعضی سرای درعباسی را، که سنگر محکم است، گرفته تیراندازی شدید در میانه گرم شده، تا الی غروب آفتاب، در این دو سنگر محکم دعوا بر قرار بود. تا این که سواره‌ها دیدند که چاره‌ای بجز گریختن از جانب دیگر نیست، خودشان را در نفس آخر برون انداخته می‌گریزند.

دیگر، قدری مجاهدین شیرصولت در سرپل آجی‌چای، مستحفظ بودند؛ می‌بینند که از دامنهٔ کوه سرخاب، ده و پانزده نفر سواره به‌جانب قریهٔ آناخاتون با سرعت تمام درحرکتند. ازآنجا برخاسته به مقابل ایشان، خودشان را رسانیده، «از»* طرفین از باریدن گلولهٔ تفنگ مضایقه ننموده یکدیگر را نشانهٔ هدف بلا می‌نمودند [= می‌نمایند]؛ ایشان سواره و اینها پیاده. در یك لمحه سه نفر از ایشان از اسب هستی پیاده شده و باقی فرار می‌نمایند.

و از عجایب امور این که در قریهٔ پرول، چهار نفر سوارهٔ مرندی وارد می‌شود. مجاهدین پرول‌دو نفر ایشان راگرفته و دو نفردیگر را به‌قتل

---

* زاید

می‌رسانند. در خورجین ایشان مال غارت شده را که اسباب طلا و غیره بوده به تصرف می‌آورند، و یك مراسلهٔ شجاع‌نظام را پیداکرده می‌خوانند. نوشته بوده است‌که: «من زخمدار شده‌ام، ده و بیست نفر سوارهٔ رشیدبیاید و مرا ببرد.»

معلوم شده [= شد] این‌که [نوشته] رمز است [و] به پسرش‌نوشته. مجروح نگشته است، چون به دعوا نمی‌آید. جان آن شریر منارهٔ صاحب‌الامراست. در بالای مناره سنگر بسته از آنجا تیراندازی دارد. در اطراف، بسیارآدم بیکار در دست‌آن شقی‌کشته شده. حتی چند نفرکودك ده و دوازده ساله درکوچه‌ها به نظر نحسش رسیده و زده است. ان‌شاءالله در وقت‌رسیدن اجل، به جزای خود خواهد رسید.

■ در پیش عرض کردیم وقت عصر، از جانب خیابان صدای چهار تیر توپ آمد. معلوم شد که جناب‌سالار به جانب مخالفین انداخته است که می‌خواستند از جانب باغ صاحبدیوان حمله‌ور شوند، بلکه صدمه‌ای به مجاهدین برسانند. چند نفر ایشان، که پیشرو بودند، از صدمهٔ گلولهٔ توپ با خاك یکسان شده باقی روبه‌گریزمی‌نمایند. وچنان معلوم شد در دعوای شب جمعه و روز جمعه، به قرار بیست و پنج نفر به قتل رسیده.

■ و امروز، در راسته‌بازار، پیش سرای حاجی سیدحسین مرحوم، معاندین با مجاهدین تیراندازی نمودند. از مجاهدین یك نفر لیل‌آبادی مظلوم و مقتول گشته است. و امروز، دو ساعت از دسته گذشته، جناب اجلال‌الملك نایب‌الحکومه، به بازدید جناب سردار، به امیرخیز تشریف بردند؛ تا ظهر آنجا بودند، بعد از ظهر معاودت به دولتمنزل خود فرمودند.

خداوند عالم،که مدبر است و مقدر است در امورات بندگان خود، جناب سردار و جناب سالار را به [= برای] اهالی غیرتمند تبریز بمنزلهٔ دوبازو قرار داده؛ یکی جانب یمین شهر، در امیرخیز، و یکی دریسارشهر، در خیابان. و این دو بازوی با قوت نگهبان ملت مظلومند و آنی‌استراحت ندارند. درراه مشروطیت سینهٔ‌خودشان‌را سپرکرده با مخالفین، شب وروز، ستیزند که اجرای احکام حضرات حجج‌الاسلام و حفظ جان ومال مشروطه‌طلبان را بنمایند. چنانچه [= همانطورکه] تا امروز، فتح ونصرت باایشان



نقشهٔ بازار دم و تالار زن بازار الی سر پل میدان چایه

است «و»* در آخر هم خواهد شد ان‌شاءالله. و ملت هم در قدرشناسی و منزلتدانی این دو بازوی پرقوت خودتان [= خودشان] از مال و جان مضایقه ندارند.

روز شنبه هشتم شهر شعبان‌المعظم

شب، به قرار سابق، صدای شنلیك تفنگ ازجمیع سنگرها می‌آمد الی‌صبح. و چنانچه [= چنانکه] عرض شد، پیشرو لشکر ماکو در نزدیکی قریهٔ خواجه میرجان اردو زده‌اند، همان قرار آنجا هستند و سیورسات ایشان از خواجه میرجان گرفته می‌شود. و تفنگداران اطراف در سهلان راه ایشان را گرفته و نشسته‌اند. پیشتازان لشکر منتظر ورود اردوی بزرگ می‌باشند که از عقب به ایشان ملحق گشته به ازدحام تمام، به جانب تبریز حرکت نمایند.

امروز، چهار نفر از اعیان مملکت، از جانب شاهزاده عین‌الدوله‌به شهر آمدند [تا] یك نوعی، عمل را اصلاح نمایند. معلوم است سرنخواهد گرفت؛ ازاین طرف‌ملت مشروطه می‌خواهند [و]اجرای قانون؛ ازآن‌طرف، عین‌الدوله به‌ضد مشروطه حرکت می‌نمایند. هیهات، بسیارمشکل است! بعد از این، باهمهٔ قتل نفوس وخسارت مال، اسم صلح بردن بدون مشروطه در نزد ملت، باعث شورش زیاد خواهد شد.

حکمران و رئیسان اسلامیه چنان به ضمیر خودشان گذاشته‌اند که این مشتی رعیت، از هجوم آن لشکر بیکران خوف می‌نمایند و از مشروطه می‌گذرند؛ نمی‌دانندکه این دوشیرکه درکمین نشسته‌اند از دریا دریا تلاطم عدوی قوی پنجه خوف وهراس ندارند.

وچنان خبررسید شاهزاده عین‌الدوله ازطریق حزم و ملاحظه کاری، از باغ صاحبدیوان به‌جانقور حرکت نموده.

شب شنبه، ازجانب سرحدات و سنگرهای معاندین صدای شنلیك تفنگ بلند بود الی صبح. لشکرمعاندین ساعتی آرام نداشتند؛ چنان‌به‌گلوله انداختن راغب بودند و به خون ملت ریختن جاهد، مثال گرگ به شکار آهو.

■ امروز معلوم شد قدری سوارهٔ مرندی و قراجه‌داغی به نمایندگی و

* زاید

راهنمایی تفنگچیان شتربان، آمده‌اند ازپشت سرای خان، دیوار را شکافته‌و داخل آن سرای شده و از آنجا دیوار تیمچهٔ خرازیها را شکافته داخل‌تیمچه گشته‌اند. دالانداران ازخوف جان، خودشان را درجایی پنهان کرده [اند و مهاجمین] حجره‌ها راگشاده، بغیر ازچهار حجره‌که ازاهل شتربان واسلامیه است، هست ونیست جمیع مال‌التجاره، وپول وسند هرچه بوده، الی طلیعهٔ صبح، تمام وکمال، برده‌اند، چنان به‌نظر می‌آید [که چون برای] مواجب ایشان، که ازجانب درباریان حواله به اسلامیه است، درآنجا تنخواه‌حاضر نبوده است، حواله به این تیمچه کرده‌اند.

■ الی امروز، بازار و پشت سرای خان، در تصرف سواران است. اگر در دست کربلایی حسین‌خان ومشهدی محمد علی مجاهد بودی جسارت به این دزدی نمی‌شد.

■ و امروز ازظهرالی غروب آفتاب، از سنگرهای معاندین گلولهٔ تفنگ می‌بارید، وچهار تیرتوپ، ازدامنهٔ کوه سرخاب، معاندین به‌جانب امیرخیز انداختند. بعد از آن، جناب سردار امر فرمودند به توپهای آتش‌نشان‌آتش گذارند وجواب ایشان‌را با دهن دوزخ‌لهب توپهای صخره‌شکاف بدهند. روی تبریزرا یکپاره، آتش و دود وغبارگرفت، و غلغله به نه قبهٔ افلاك درافتاد، ولی‌تلفیات [= تلفات] ازاین جانب نشد، مگر [این‌که] یك‌گلولهٔ توپ معاندین، راست آمده به اطاق یك‌آخوند مستبد تابع اسلامیه‌درافتاد. در توی اطاق، گلولهٔ توپ شرابینل آتش گرفته و پاشیده شد. اگر چه‌جام [= شیشه]وپنجره را خراب‌کرد،ولی به‌کسی صدمه‌ای نرسید. عجب‌گلوله جای خودش را شناخته.

■ امروز جهانسوز، ازطرفین یکصد وبیست وشش تیرتوپ انداخته‌شد. اگرچه تعداد توپها عرض نشده ولی‌درآخر خواهم نوشت. تعداد همهٔ‌توپها «را»* معلوم است.این بلوای بزرگ البته وقتی تمام خواهد شد، اگر چه به نظر بسیار طولانی می‌آید.

شب یکشنبه نهم شهر شعبان‌المعظم

یك ساعت از شب گذشته، ناگاه ازطرف معاندین، از سرخیابان الی آخر

* زاید

امیرخیز، از جمیع سنگرهای بندرهای محله‌جات، از خط سرحد دو فرقه، بیکدفعه چنان شنلیك تفنگ نمودند [که] به یك لمحه هزاران تفنگ خالی شد. از این جانب [نیز] مجاهدین شیرگیر، همان قرار جواب دادند. در تبریز بلاانگیز، شورش قیامت در آن شب هویدا گردید.

چنان نمودار شد شاهزاده عین‌الدوله، وزیر ایران، برای ویران نمودن تبریز، از سی و چهار طایفهٔ شاهسون اردبیل، مردان کاری و خونخوار انتخاب نموده وآورده است، که هریکی درمیدان جنگ‌برابررستم دستان است.

قرارگذاشته‌اند علی‌الغفله، از هر جانب حمله‌ور گشته و بیکدفعه، شنلیك نمایند، [و] مجاهدین شیر صولت را با آتش تفنگ رم داده کاری از پیش ببرند بلکه از جانبی شکست داده شهر را غارت و اهالی را به قتل رسانند. ولی ندانسته‌اندکه عقاب‌را ازهجوم پشه چه‌اندیشه، وشیررا ازحملهٔ گاو چه خدشه خواهد شد؟

جایی که عقاب پربریزد   از پشهٔ لاغری چه خیزد

■ الحاصل، مجاهدین‌مستحفظین سنگرها درثبات و ایستادگی، درمقابل دشمن همچون‌کوه بلند دربرابر بادهای تند ایستادگی نموده فی‌الفوربادهان آتشبار تفنگ، جواب ایشان را می‌دادند.

چنانچه[=چنانکه] صدای‌این غوغای قیامت اثر، درخانه‌ها،گوشزد مجاهدین بافرهنگ شده [=شد]، از هر جانب رو به سنگرها، به استعانت [= اعانت] مستحفظین در حرکت شدند. گلوله‌های پنجتیر را باران بهاری شمرده به [محض] رسیدن، مشغول تیراندازی شدند.

گیرودار جنگ، گرم، وتوپهای اژدر شکل دوزخ لهب، در غریدن، ونارنجك وبمب دررعد وبرق، واین تیره شب‌را نمونهٔ محشر ساخته، گلولهٔ تفنگ شهر را فروگرفته بود.

بعد از دوساعت، شکست به‌لشگر معاندین در افتاده از میدان جنگ عقب نشستند، وجمع‌کثیری از ایشان به‌خاك هلاك افتادند. اگرچه درمدت دوماه ونیم، جنگهای هولناك بسیاری بوده ولی همچون وحشت‌انگیزنبود. چنان می‌نمایدکه گویا [معاندین] جمیع زور بازوی خودشان را جمع‌نموده امشب [=دیشب] خودآزمایی نمودند [اما]صرفه‌ای نبرده‌اند.

چهارساعت ازشب گذشته، از سنگرها بعضی مجاهدین آمده خبرفتح درآوردند. صبح، ازنتیجهٔ این دعوای پرخطر، خبرهایی که رسیده این‌است:

از [= در] جانب ششگلان مجاهدانـی که مستحفظ سنگر بـودند به شام خوردن مشغول [بوده‌اند که] فوجی از سواره آمده سنگر ایشان رابه‌تصرف می‌آورند. جناب آقا میر هـاشم خیابانی با قـدری مجاهـد، همچون پلنگ خشمناك، حمله‌ور گشته، به‌باریدن تفنگ اعتنا ننموده بایك شنلیك، سواره‌ها را از آنجا دور نموده [مجاهدین] به سنگر از دست رفتهٔ خود صاحب‌شدند. مجاهدین شیردل بنای تیرباران، و دلیرانه در آن مرحلهٔ هولناك‌ایستادگی نموده، سواره‌ها شکست یافته داخل باغچه شدند. مجاهدین ازعقب ایشان رسیده بازار جانستانی رواج یافته در اندك زمان، به‌قرار ۳۵ نفر سواره از لباس هستی عاری گشته و باقی رو به هزیمت گذاشتند.

و دیگر، از سرخیابان، سواره‌های شاهسون وغیره که تازه واردشده بودند، بسان سیل کـوهساری هجوم آورده‌انـد. جناب سالار با مجاهـدین چابکدست، همچون کوه پابرجا ایستاده ازآمدن آن دریای لشکرصف‌شکن، خدشه‌ای به خاطر شریفش نرسیده به‌مجاهدین امر به شنلیك تفنگ‌نمودند. آن خیابان وسیع را دریای‌آتش ساختند. از دوجانب، ابر بلاگلوله باریدن گرفت. توپچیان چالاك آتش به توپهای صخره شکاف گـذاشتند. از صدای توپ و تفنگ، افلاك ازگـردش لنگ شده، یك ساعت تمام، سواران رشید شاهسون و مجاهدین بهرام کین، گرم دعوا شدند. آخرالامر، شکست بـه جانب سواره‌ها افتاده، کشتگان خود را آنچه دسترس بود ورداشته خودشان را از آن گیرودارکنارکشیدند. کشتگان ایشان از صد گذشته بود. سی‌وپنج لوله تفنگ به دست مجاهدین در رسید. نتیجهٔ شبیخون آوردن ایشان چنین شد. چون «که»* روزها از دعوا صرفه نبرده بودند می‌خواستند شب بلکه شکستی داده شوند [= بدهند] [اما] ممکن نشد.

■ بالجمله، هرچه جستجو نمودم از مجاهدین به کسی صدمه نشده‌بود. ولی تخمین کشته‌های سواره‌های امشب [= دیشب] [را] «به»* یکصد و شصت وچهار به قلم دادند. وامشب [= دیشب] هیجده نـارنجك و بمب انداخته شده بود.

اگر این دلیران به‌مثال سواران قراجه‌داغ و مرند، دعوای‌مجاهدین را دیده بودند هرگز روبرو اقدام به جنگ نمی‌نمودند. شاید بعد ازاین، از اینگونه اقدامات، از اینها دیگر نباشد.

* زاید

■ دالانذار تیمچهٔ مرحوم حاجی‌شیخ می‌گوید: روز شنبه وقت عصر، یك سوارهٔ زخمدار، خودرا انداخت به‌پشت‌درتیمچه باصدای‌حزین گفت: «ای برادران، من زخمدارم، در را وانمایید داخل شوم؛ طاقت ندارم بروم.» ما گفتیم: «مأذون نیستیم در را وا کنیم.» گفت: «در را وا نمایید، به خدا قسم، من هم بابی می‌شوم.» ما گفتیم: «صدهزار لعنت خدا به بابی‌شود.» گفت: «والله ما را آورده‌اند که اهالی تبریز بابی شده‌اند؛ مال و جان و ناموس ایشان به شما حلال است.»

اهالی می‌گویند: «شما را به خدا ملاحظه نمایید چگونه سواران شجاع ما را گرویده [= فریفته] و به قتل و غارت مسلمانان آورده‌اند. خداوند عالم جزای‌شان را بدهد!»

امشب [= دیشب] دو ساعت از شب گذشته، اهالی غیور مظلوم تبریز اذان گفتند، چنانچه [= بطوری‌که] صدای اذان نیم‌فرسخ راه‌می‌رود [= می‌رفت.] برای این‌که سواران تکبیر ما را بشنوند [و] بدانند که ما موحد و شیعهٔ اثناعشری مذهب هستیم نه بابی ـ که ما را متهم‌نموده‌اند. صدای اذان ملت فلك‌زده‌را اهالی اسلامیه شنیده گفته‌اند: «بلی، قراربابیها چنان است [که] یك ساعت از شب گذشته اذان می‌دهند.» اگرچه اینگونه مطلبها بایست‌نوشته نشود ولی رشتهٔ سخن بدینجا کشید، [وگفته شدآنچه] که اهل تبریز می‌گویند.

■ تلگرافی که از حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، دامت برکاتهم، آمده بود ماحصلش قریب به این مضمون بود که: ای عشایر شاهسون وقراجه داغ و مرند و ماکو وغیره، هرکسی به مشروطه طلبان تیر بیندازد بمثابهٔ‌لشگر ابن‌سعد خواهد شد، وهرکه حمایت به مشروطه نماید بمنزلهٔ حمایت به‌امام زمان علیه‌السلام است. همین تلگراف شریف را لایحه نمودند، وبه اردوی دولتی فرستادند که بلکه متنبه شوند ولی سودی نخواهد بخشید.

روز یکشنبه نهم شهر شعبان‌المعظم

امروز در مسجد صمصام‌خان، ناطقین خبردادند به ملت بیچارهٔ فلك‌زده که در خیابان به مسجدکریم‌خان خواهیم رفت. سفارشی از نواب والاشاهزاده عین‌الدوله خواهد شد، اهالی سرگردان تبریز، از علماء و سادات و تجارو کسبه،فوج‌فوج، به خیابان رفته مسجد وکوچه ازملت بیچاره مملوشده‌بود.

یك لایحه به شاهزاده عین‌الدوله نوشتند به این مضمون که: «سوارهٔ

دولتی و الواد شتربان تا به حال، در قتل وغارت مضایقه ننموده‌اند؛آنچه کرده‌اند به آن هم راضی نشده امشب [= دیشب] آمده چند دیوار گچ آجر را شکافته و داخل تیمچهٔ خرازیها شده هست ونیست مال‌التجارهٔ تجار را ازآنجا برده‌اند. این مال مخصوص است به تبعهٔ دول خارجه، و ایشان البته مطالبه خواهند نمود، و تجار ازپا افتاده [اند]. جواب ایشان را که خواهد داد؟ اگرجناب‌شما مشروطه‌خواهید سواره‌ها و اردو را متفرق‌نمایید و داخل شهر بشوید. همهٔ اهالی فرمانبردار شما هستند. دیگرچه حکم‌دارید کشف فرمایید تاملت تکلیف خود را بدانند.»

■ این لایحه را از [= توسط] جناب اقبال لشگر به باغ صاحبدیوان روانه نمودند که جوابش [را] فردا، روز دوشنبه، خواهد آورد. دو باره به ملت خبردادند که فردا حاضر شوید و جواب حکمران را بدانید. اهالی متفرق گشته و منتظر جواب بودند که فردا ان‌شاءالله جواب شافی خواهد شد.

شب‌دوشنبه، به قرارشبهای گذشته، از سنگرهای طرفین تیراندازی زیاد بود. الی دمیدن صبح، شهب گلولهٔ تفنگ بر سر اهالی بیچاره ریخته می‌شد.

روز دوشنبه دهم شهر شعبان‌المعظم

چنانچه [= از آنجایی‌که] به‌اهالی خبر داده بودند، مردم از هرطرف، رو به‌خیابان نموده، مسجد کریم‌خان وکوچه‌ها مملوشد. جناب آقامیرزاحسین واعظ به منبر رفته از محسنات مشروطه و عیوبات استبداد بیانات فصیح می‌گفتند واهالی‌را امر به‌صبر می‌نمودند تا سه نفر هیأت از جانب‌حکومت وارد شدند: «که یکی»* انتصار الدوله همه کارهٔ سپهدار نصرالسلطنه، و میرزاتقی‌خان معاون‌الایاله همه‌کارهٔ نواب والاشاهزاده عین‌الدوله وجناب رشیدالملك، واقبال لشکر. جناب آقامیرزاحسین نطق خود را تمام کرده، [در حضور] وکلا و اشراف که حاضر بودند، اول، گفتگوی سرای کهنهٔ مرحوم حاجی سیدحسین به میان آمد. گفتند: «امشب [= دیشب] مجدداً سواره‌ها باالواد شتربانی آمده‌اند دیوارگچ آجرسرای حاجی‌سیدحسین را شکافته داخل کاروانسرا شده و مال التجاره و پول نقد صراف و تجار را

* زاید

برده‌اند.» در جواب، هیأت گفتند: «از شتربان به باغ صاحبدیوان تلیفون «کشیده»* شده،شیخ عزیز، واعظ اردبیلی‌الاصل، از جانب مقیمین‌اسلامیه بـه نـواب والاشاهـزاده عین‌الدوله عرض نمودند: واویـلاه! وامصیبتاه! این بابیها به بازار دیوار می‌کشند و سنگر می‌بندند. دیشب [= پریشب] تیمچهٔ خـرازیها و امشب [= دیشب] سرای کهنهٔ حـاجـی سیدحسین را چاپیده مال وپول برده‌اند. می‌خواهند کسر [= بقیهٔ] بازار را هم ببرند و به‌اسم ما ببندند.» جناب حاجی مهدی آقا فرمودند: «از آنجاها که‌به‌تیمچه و سرای حاجی سید حسین نقب زده‌اند در دست این اشرار است. و دیگر، در این تیمچه وسرای هرحجره‌که از اهل شتربان وبستگان ایشان است‌دست نزده و نبرده‌اند. و دیگر، کفش سواره‌ها در سرای حـاجی‌سیدحسین [جـا] مانده است [و] الان درقونسولگری روس است. و بعد، از [=به] دالان‌داران، الواد شتربان و سواره‌ها پرسیده‌اند[= گفته‌اند]:«حجره‌ها را به ما نشان بدهید که حجرهٔ‌کیست.» ایشان گفته‌اند: «ما را تازه به اینجاآورده‌اند نمی‌شناسیم.» رفته‌اند از محلهٔ شتربان یك نفر از آدم آقایان، که بلدبوده، آورده‌اند او یکی یکی نشان داده، گشاده‌اند. و دیگر، همهٔ سفرا مـی‌دانند چقدر [= تا زمانی‌که] مغازه‌های مجیدالملك در دست ملت بـود صحیح و سالم نگه می‌داشتیم؛ وقتی که به دست سواره‌هـا در افتاد به یغما بردند، و آتش زدند.» سال گذشته، جناب آقا سید هاشم شتربانی‌آدم فرستاده بود به اهر و بنده در آنجا بودم، که پنجاه نفر سواره وپنجاه نفر پیاده خواسته‌بود که بیایند پیش من [= او] [وگفته بود]: «ایشان را ازمال دنیا غنی‌خواهم کرد.» معلوم‌است حال‌که به‌پای خود آمده‌اند، مال مردم را به‌ایشان‌حواله کرده،وآنها آمده خواهند برد؛ [چنان] که بعد ازآن، درماه ذی‌الحجه‌تضیهٔ مغازه، و الواد شتربانی واقع شد.

■ مجملاً از این گفتگو، قیل وقـال در مسجد پیدا شده اهالی گفتند: «این مقیمین اسلامیه را ملاحظه نمایید که قتل و غـارت آشکارا، و دزدی درتیرهٔ [= تاریکی] شب می‌نمایند وبه اسم ما می‌بندند. یااحکم‌الحاکمین، حکم فرما میان ما واین ظالمان.» وکلا و تجار و اشراف [وقتی] دیدند به [= با] این شورش که از این ماجرا در ملت پیدا شد نمی‌تـوان مطلب را گشاده وگفتگوی اینگونه بلاها شود، از مسجد برخاستند بـه خانهٔ جناب

* زاید

آقا میرهاشم خباز رفتند. در آنجا بعد از بگو و بشنو، جناب مشهدی حاجی مجاهد مشهور به قفقازیه، برپا ایستاده نطقی نمودند که خلاصهٔ مضمون آن این که:

■ «اعلیحضرت همایون شاهنشاه مغفور، به‌ملت مشروطه وقانون‌اساسی داده، محمدعلی‌شاه امضا و صحه گذاشته، و ما هم محکم آن مشروطه و قانون راگرفته‌ایم. [هر] چقدر رمق دربدن داریم در حفظ این امانت‌بزرگ خواهیم کوشید و بیجهت و عبث، از دست خود نخواهیم داد.

شاهزاده عین‌الدوله که به حکمرانی آذربایجان منصوب گشته و آمده‌اند، درواقع، ازاعلی درجهٔ اتابکی تنزل نموده به‌این امرکوچك‌متوجه شده‌اند. اگر ایشان دراین وقت کهنسالی به عرایض ملت، به‌طریق عدل و انصاف، ملاحظه و رسیدگی فرمایند و طریقهٔ حقهٔ مشروطه را بگیرند، تشریف فرما شوند در انجمن ایالتی و مجلس عدلیه به عرایض ملت‌رسیدگی فرمایند. هرکسی دراین بلوای بزرگ، مقصر دولت و ملت شود [= باشد] امر فرمایند ما مجاهدین او را حاضر نماییم تا مجازات شود؛ اگرچه پدر و برادر ما باشد. نه این که در خارج شهر نشسته مشغول جمع‌آوری لشکر شوند؛ از طوایف شاهسون و قراجه‌داغ و سواره وپیادهٔ مرندی و قشون ماکو و سوارهٔ اکراد شکاك وجلالی. و به این سواره و پیادهٔ آذربایجان‌قانع نشده از طهران وقزوین وزنجان، سوارهٔ بختیاری وکیکاوندی و پشت‌کوهی و قاشقاتی [= قشقایی؟] و غیره اردوی بزرگی درشاطرانلو تشکیل بدهند برای قتل نفوس مشروطه‌طلبان تبریز، وغارت نمودن مال ملت، بلکه امر به دست درازی [به] ناموس این اهالی باغیرت.

واللهی، [هر] چقدر رمق در بدن داریم، مدافعه و مقاتله خواهیم نمود. از این لشگر که همه‌اش بالغ به سی‌هزار خواهد شد، دغدغه‌ای در خاطر ما هرگز نبوده و نخواهد گشت. چنانچه [=همانطورکه] رحیم‌خان قاطع‌الطریق خائن‌را درمدت چندروز، بادوهزار سوارهٔ جرار تارمارنمودیم، از فضل خداوندی و توجه امام عصر، عجل‌الله‌فرجه، اگر صد هزار لشکر مهیا نمایند، ابداً خوف نداریم. تا یك قطرهٔ خون آخر، مدافعه خواهیم نمود و در سر حقوق ملیهٔ خود خواهیم کوشید؛ و می‌خواهیم دولت علیهٔ ایران بمثل سایر دول اروپ، یك دولت بزرگی بشود.»

در ظاهر امر، جنابان هیأت این نطق آن مجاهد حقیقی را پسندیدند و قبول نمودند که: «سخن را خوب گفتی و درست بیان نمودی.» بعد،

قرارگذاشتند چند نفر ازکملین ملت بتوسط سفیران دول خارجه، باشاهزاده عین‌الدوله نشسته گفتگو نمایند. مجلس تمام گشته، هیأت به باغ صاحب‌دیوان، و مردم به منازل خود مراجعت نمودند.

■ و امروز، در بازار، از دم دلاله‌زن بازار تدیم، مجاهدین، و [از] پشت پل رودخانه [و] بازارکفشدوزان، سواره‌ها و الواد شتربانی، یک تیراندازی شدید نمودند. در اندك زمانی، هفت نفر از هواداران استبدادبه قتل می‌رسند که ازآن جمله، یکی میرکاظم قره‌آغاجی [بوده]که ازبستگان حاج‌میرزاکریم امام جمعه بوده است.

چون تا به‌اینجا اسم بعضی از مجاهدین باغیرت عرض و قلمی گشته، ولی بعضی از مجاهدین دریا دل وشیر صولت، که از رؤسا و سرکردگان مجاهدین پلنگ طبیعتند، اظهار نشده (که‌در اجرای احکامات حضرات‌حجج‌الاسلام، کثرالله امثالهم، در خصوص مشروطیت، سینهٔ خود را سپر گلوله‌های توپ و تفنگ معاندین نموده همواره پیش‌جنگ وطالب نام غیرتمندی شده، ملت دوستی و وطن‌پرستی خود را ظاهرکرده‌اند؛ [و] سواره و پیادهٔ لشگر آذربایجان و عراق [را] که دشمن جان و مال و عرض وناموس‌ملت شده‌اند، به حکم تهران، نگذاشته‌اند صدمهٔ زیاده از آن که نموده‌اند به ملت و اهالی فلك‌زده بزنند؛ [و] روز و شب، بستر استراحت خود را سنگرهای پیش‌روی دشمن، بامجاهدین با غیرت، نموده خودشان رابه‌دریای آتش زده‌اند) لازم بل واجب می‌نمودکه اسم شریف ایشان را در اینجا ثبت و عرض نمایم.

چون غرض اصلی در نوشتن وقایع این ایام و بلوای بزرگ تبریز بلاانگیز، «و»* جنگهای علی‌الاتصال سردار ملت، جناب ستارخان و سالار ملت جناب باقرخان بود، در سیاق تقریرات جنگها، بجهت [اجتناب از] تطویل کلام، به تقریر نیامده، لهذا دراین مقام، عرض و اظهار می‌نمایم تا به‌اهالی‌ایران مکشوف شود چگونه اشخاص باغیرت جان شیرین خودرا در راه مشروطه وحقوق ملیهٔ خود گذاشته‌اند.

■ اینهایند سرکردگان ورئیسان مجاهدین باغیرت؛ اینهایند جان‌نثاران حقیقی؛ اینهایند که هرگز پشت بر دشمن نکردند؛ اینهایند که همواره

* زاید

خودشان را به دریای آتش زدند؛ اینهایند [که] در این مدت، روز و شب استراحت ننمودند؛ اینهایند [که] سر ومال خودشان‌را درراه ملت گذاشتند:

۱

در خیابان

جناب سلالة الاطیاب آقامیرهاشم و فرزند ارجمندش، آقامیرمحمد،
عالیجاه نایب‌تقی، مشهور به بالا،
عالیجاه نایب جلیل،
سلالة الاطیاب کربلایی سیدحسین‌چاووش،
عالیجاه آقاحسن‌دلی مشهور،
عالیجاه نایب‌حسین مارالانی،
عالیجاه نایب‌حسین‌خان‌مارالانی،
عالیجاه کربلایی‌حمزه‌فراشباشی،
اشرف‌الحاج حاجی‌حسین‌علاف،
عالیجاه نایب‌محمدآقاآهک‌پز،
عالیجاه محمدآقا نجار،
عالیجاهان محمدعلی‌سلطان و جعفرخان قره بیغلار،
سلالة الاطیاب آقامیرحسن ولدآقامیرعبدالله،
جنابان آقاکریم و آقاحاجی و آقاحسین، که هرسه برادرند.
عالیجاه آقاعلی‌قره‌باغی،
عالیجاه آقاحسین‌آقا، آدم آجودانباشی،
عالیجاه آقامشهدی‌حسین باغبان خیابانی.

مجاهدین خیابان و باغمیشه، و مارالان، از جانب جناب سالار سپرده به اینهاست، و سنگرهای خیابان و مارالان و توری‌چای، در دست ایشان است.

عالیجاه نایب‌خلیل‌خان‌قدری با مجاهدین مستحفظ ارك دولتی،
سلالة الاطیاب آقامیرحسین، درکوچهٔ سیدهای چرنداب،
عالیجاه مشهدی محمدصادق درچرنداب،
عالیجاه نایب‌حسن‌چرندابی درقوم باغی،
عالیجاه حاجی‌محمدمیراب درلیل‌آباد،
عالیجاه آقاحسن‌آقاقفقازی، ولد حاجی‌حسن‌علی،
و جناب مستطاب سلالة الاطیاب آقا مشهدی میرتقی در نوبر،
عالیجاهان مشهدی‌هاشم و یوزباشی محمدحسین دراهراب،

عالیجاهان کربلایی‌محمد و کربلایی‌شفیع درکوچه‌باغ،
عالیجاه غلامحسین‌خان در مقصودیه و قانلومسجد،
عالیجاهان‌مشهدی‌حاجی ومشهدی‌حسن‌قفقازی در دروازهٔ‌خیابان،
عالیجاه نایب اسدالله در اماله بازار،
سلالة‌الاطیاب حاج‌میرعلی‌اکبر در قره‌آغاج،
عالیجاه نایب‌یوسف درحکم‌آباد و درگامشوان و درنوکه‌دیزه، و امیرزین‌الدین،
عالیجاه مشهدی‌لطفعلی در چستدوزان،
سلالة‌الاطیاب مشهدی‌میرصادق،
سلالة‌الاطیاب مشهدی‌میرعلی‌اکبر،
و عالیجاهان کربلایی عبدالعلی و مشهدی سیف‌الله و مشهدی یعقوب و مشهدی‌حسین‌کوردرلوها،
و عالیجاه اسدآقا فشنگچی [که] گلوله به‌چشمش خورده،
و جناب آقاشیخ‌حسن و نایب محمدعلی وکربلایی‌علی‌اصغر، در ویجویه مستحفظین سنگرهای دروازهٔ اسلامبول و مسجد آقاباقر و دربند عیرانچی،
سلالة‌الاطیاب، آقاکربلایی‌میرهادی در باغ حاجی‌آقالار،
عالیجاه آقاکریم‌امیرخیزی، مستحفظ سنگرهای‌مسجد حاجی‌هاشم و سرپل منجم، عالیجاهان آقامحمدعلی فرشفروش و خدادادخان، مستحفظان سرپل‌آجی‌چایی، عالیجاه‌کربلایی زین‌العابدین‌چراغچی مستحفظ دم‌کوچهٔ للك‌لر و چارراه بالا، عالیجاه‌نایب اکبرخان در خطیب.
عالیجاه‌کربلایی‌محمدآقا مستحفظ سنگرهای توری چای و چارراه پایین،
عالیجاهان مشهدی‌حسین مرحوم-که در دعوای بزرگ به‌گلوله افتاد- و سیف‌الله‌سلطان درکوچهٔ عیرانچی وکوچهٔ شربت اوغلی،
عالیجاه نایب حسین‌خان از دورهٔ انجمن الی دروازهٔ‌گجل و سر-راسته‌کوچه،
عالیجاه‌کربلایی‌حسین‌خان باغبان لیل‌آبادی، و عالیجاه مشهدی محمدعلی مشهور به‌قفقازی درانجمن ایالتی و بازار،
عالیجاه مشهدی‌حسین در تکیهٔ آقاباقر،
سلالة‌الاطیاب حاجی‌میرعلی‌اکبر خباز در مقبره وکوچهٔ مجتهد

مرحوم و جبه‌خانه،
عالیجاه‌آقایوسف قصاب درجمعه مسجد ازامامزادهٔ‌کهنه در راسته‌
کوچه، سلالة‌الاطیاب والانجاب‌حاج‌میرطاهر در دباغخانه وکهنه
امامزاده الی سرپل ملامحمد دایی،

هرکس درمحل خود، مستحفظ سنگرها [بود] و رئیس مجاهدین و آن رؤسایی‌که به‌همهٔ اینها سرکشی می‌نمودند و ساعتی آرامی نداشتند جناب مستطابان: آقاکربلایی علی‌مسیو و عالیجاهان فرج‌آقا و آقامیرزاعلی‌اکبر و آقامشهدی عبدالله قفقازیها و آقاحاجی‌نوجوان ولدکربلایی علی‌مسیو و سلالة‌الاطیاب و الانجاب مشهدی‌میرتقی‌آقا [بودند]. و مجاهدانی‌که در حضور جناب سردار، پروانه‌وار، خودشان را به‌آتش می‌زدند:

عالیجاه‌کربلایی‌محمود مشهور امین‌التجار،
و عالیجاه محمدخان برادرزادهٔ جناب سردار،
و عالیجاه حاجی‌عظیم برادر جناب سردار،
عالیجاه‌کربلایی ابوالقاسم ویجویه،
عالیجاه آقاحسن‌خان هشترودی،
سلالة‌الاطیاب آقامیرعلی‌اکبر شتربانی،
سلالة‌الاطیاب حاجی‌میرآقا،
و بعضی از خواص‌که همه را نوشتن باعث طول‌کلام خواهد شد.

جنابان سردار ملت و سالار ملت، جمیع مجاهدین شیرصولت‌را به‌این اشخاص باغیرت سپرده بودند، و ایشان روز و شب، دقیقه‌ای آرام نشده به‌خدمت مرجوعهٔ خودشان مشغول بودند، واحدی را یارای خلاف‌کردن نداشتند [= نبود]، و چنان منظم بودندکه گویا از اهل نظام قدیمند. توپچیان علیحده در سرتوپها دوربین در دست، به‌هرجانب متوجه بودند. بمب‌انداز در هرنقطه علیحده؛ در وقت لزوم‌کلنگ وردار علیحده؛ قراولان سنگرها روز شب علیحده. وقتی‌که درشیپور اعلان جنگ شد، همه درجنگ حاضر، و مجاهدین باغیرت درسرعرض و ناموس و نام ننگ، در جنگهای سخت استقامت تمام داشتند.

روز سه‌شنبه یازدهم شهر شعبان‌المعظم

امروز دعوایی ازهیچ‌جانبی نیفتاده و شهر ساکت بود، ولی خبرهای وحشت‌انگیز می‌رسیدکه اردوی طهران وارد باسمنج، دوفرسخی تبریز، و اردوی ماکو وارد صوفیان، شش‌فرسخی تبریز گردید. اهالی شهر ومجاهدین

باغیرت [چون] دیدند که از دو جانب، دریای لشکر روبه‌تبریز کرده درحرکتند، توکل به‌خداوند عالم نموده منتظر مقدرات خداوندی شدند. اهالی سهلان وخواجه‌دیزه [چون] دیدندکه حریف پرزوراست، اهل وعیال خودشان را کوچانیده به‌تبریز فرستاده درگامشوان قرار و مکان دادند و خودشان توکل به‌خداوند عالم نموده در مقابل آن دریای لشکر در مقام مدافعه در ایستادند.

شب چهارشنبه اگرچه ازسنگرها صدای تفنگ شنیده می‌شد ولی‌دعوا نبود. دولتیان امشب [= دیشب] را برای خودشان استراحت قرار داده بودندکه بعداز رسیدن دو اردوی بزرگ، دعوای سخت نمایند.

روز چهارشنبه دوانزدهم شهر شعبان‌المعظم

طرف صبح، اردوی ماکو از صوفیان حرکت نموده در خواجه‌میرجان، به پیشرو لشکر خود ملحق گشته روبه‌جانب تبریز بلاانگیز درحرکت آمدند. سواره و پیادهٔ جرار اکراد جلالی وشکاك و عشایر ماکو و اواجق و خوی و سلماس، به‌قرار شش و هفت هزار نفر، با پنج عراده توپ بزرگ ته‌پر و شراپینل، با قورخانه وچادر و سایر مهمات اردو،که دشت وبیابان ازکثرت ایشان تنگ شده بود، [آمدند] تا رسیدند به‌حوالی سنگرهای تفنگچیان‌قریهٔ سهلان و آلوار و مایان و خواجه دیزه. و ایشان درپیش روی این لشکر قوی‌پنجه ایستادگی نموده مشغول دفاع و نزاع شدند و بسه [محض] رسیدن لشکر جرار ماکو، پنج و شش تیرتوپ به‌جانب ایشان انداختند. تفنگچیان سررشتهٔ دعوا را از دست داده هریکی به‌طرفی شتابان شدند. سواره‌های اکراد شکاکی و جلالی اسب انداخته [= تاخته] شنلیك‌کنان، و سرباز و پیادهٔ ایشان هجوم آورده و به‌خرمن و علفهای قریهٔ ایشان آتش زدندکه شعله‌اش نزدیك بود خرمن ماه را آتش زند. دراندك زمان، بیست و هشت نفر از تفنگچیان آن چهار و پنج قریه، قتیل و هفتاد و پنج نفر را دستگیر نمودند.

بعد از فراغت از قتل و غارت و دستگیری، و حرقت خرمنهای آن بیچارگان، در نزدیکی قریهٔ سهلان، رحل اقامت انداختند. چهار نفر از رؤسای بیگناه آن مظلومان‌را عزت‌الله‌خان‌ماکویی وحیدرخان ونصرالله‌خان اواجقلو، که سردار لشکر بودند، حکم کردند به‌دهن توپ بسته اعضای ایشان را به هوا متلاشی نمودند. شب پنجشنبه در همانجا بنه استراحت مشغول گردیدند.

پنجشنبه سیزدهم شهر شعبان‌المعظم

امروز در تبریز از هیچ جانب اقدام به جنگ نشد. طرف صبح، شجاع‌نظام مرندی، که به جمیع بندرهای آن طرف شهر بلد بود، از شتربان، باقدری سوارهٔ مرندی، به استقبال اردوی ماکو، از دامنهٔ کوه سرخاب گذشته، از جانب قریهٔ آناخاتون، خودش را به اردوی ماکو رسانیده، با سرداران دید نموده [= دیدار نمود].

لشگر ماکو امروز، در نهب و غارت اموال و اغنام و مواشی آن قریه‌ها مشغول بودند؛ و از سردرود، سالار ارفع وسیف‌الله‌خان و امن‌الله‌خان قره داغی و عیوضعلی‌خان اسکویی، با سواره و پیادهٔ کثیر وارد قره‌ملك گشته،وسرکردگان گذشته وارد اردوی ماکوشده سرداران را دید[= دیدار] نموده در خصوص دستورالعمل جنگ و بندر بندی و یورش سواره و پیاده‌و کشیدن توپ به تلها گفتگو نمودند. شب جمعه در همانجا بودند، قریب به صبح، حرکت نمودند و عازم تبریز شدند.

روز جمعه چهاردهم شهر شعبان‌المعظم

سالار ارفع و سیف‌الله‌خان، امان‌الله‌خان و عیوضعلی‌خان از اردو جدا شده وارد قریهٔ قره ملك گشته، در آنجا آماده و مهیا بودند چنانچه [= به محض این‌که] لشگر ماکو از پل رودخانه و جانب گامشوان هجوم‌آور به شهر شدند، ایشان هم از راه حکم‌آباد و شنبه غازان و قره‌آغاج، حمله‌ور گشته، محله‌جات این طرف را تا امیرخیز، پایمال و زیرو زبر نمایند.

لشگر ماکو با دبدبه و غلغلهٔ تمام به حوالی نوکه دیزه و گامشوان رسیدند، توپهای خود را از محاذی گامشوان الی سرپل گذاشتند. سواره‌و پیادهٔ ایشان دو حصه گشته یك حصه به جانب گامشوان و یك حصه به‌سر پل حمله‌ور گشتند. نیم فرسخ راه، طول این لشگر توی‌پنجه می‌گشت.

■ در این گیر و دار، ضرغام نظام و موسی‌خان و مددعلی‌خان وحسین‌خان، با قریب هزار نفر سواره، از پشت مقبرهٔ سیدابراهیم، با چند نفر نقیب زن [= نقب‌زن] آمده داخل کوچهٔ عیرانچی شده دیوارها راشکاف نموده داخل خانه و باغچه‌های آن دربند شده بنای تیراندازی گذاشتند. و همچنین فوجی از کوچهٔ للك‌لر، و فوجی از میدان کاهفروشان، به جانب دروازهٔ اسلامبول [رونهادند]و توپهای رعدآوا [را] از دامنهٔ کوه سرخاب، آتش گذاشتند. از هر جانب، امیرَ خیز را،که محل و اقامتگاه جناب‌سردار

است، به آتش گرفتند.

و از سر خیابان و مارالان، اردوی شاطرانلو و اردوی جدیدطهران، که تازه وارد شده بودند، حمله‌ور گشته خیابان را،که اقامتگاه جناب‌سالار است، نشانهٔ گلوله‌های توپهای آتشبار ساختند. و فوجی از لشکر ماکو [که] به جانب گامشوان هجوم آورده بودند، با دو عراده توپ قلعه‌کوب به پیش رفته با تیراندازی توپ، آن عرصه را کورهٔ نار ساختند. و سواره و پیادهٔ لشکر جرار ماکو و اکراد شکاك و جلالی [که] با سه عراده توپ، به سر پل آجی‌چایی یورش برده بودند، بنای شنلیك گذاشتند. و سواران و پیادگان اسکو وقره داغ و خسروشاه وسردرود با اهالی قره‌ملك، به‌جانب حکم آباد و شنبه غازان یورش آورده گلوله را مثال تکرگ به‌سرمجاهدین آن طرف می‌باریدند.

و گذشته از اینها، از میان شهر، یك تفنگ بیصدا به هر طرف شهر خالی می‌نمودندکه گلولهٔ آن، اجزاء [= مواد منفجره] داشته به[محض] رسیدن، منزل آتش گرفته و پاشیده می‌شد، وصدای گشودن تفنگ داشت. در کوچه‌ها و خانه‌ها چنان می‌نمود که تفنگ را در سر بام خالی کردند.

در این حالت، درست ملاحظه فرمایید، از شش‌جهت، دشمن تبریز را احاطه نموده گلولهٔ توپ و تفنگ از آسمان می‌بارد؛ حالت تبریزیان فلك‌زده چه قسم خواهد شد [= خواهد بود]. وحشت و دهشت چنان به‌صغیر وکبیر ومرد وزن مستولی گشته بود [که] پدر از پسر، و برادر از بردار خبری نداشت. اگر کسی حاضر نشود [= نباشد] باگفتن چطور خواهد دانست. نه به تقریر می‌آید و نه به تحریر؛ ولی حمله‌های لشکر گران از هر جانب عرض شد، [اکنون ببینیم] چگونگی جنگ چه قسم است.

■ فوجی که به جانب گامشوان حمله نموده بودند توپچیان آتش دست[شان] توپهای آتشبار را آتش زده، وسواران جرار یورش برده با تفنگهای برق آساگلوله برسر مجاهدین می‌ریختند. چنانچه [= وقتی] مجاهدین‌شیر-دل دیدند که دشمن توی پنجه به‌تیررس رسیده از هر طرف، بنای شنلیك گذاشتند، و توپچیان چابکدست از سنگر گامشوان، توپ دوزخ لهب را گشاد دادند. چنان آتشبازی از جانب مجاهدین شیرصولت گشت [که] سواره و پیادهٔ نامدار ماکو دیدند که اینها تا به‌حال جنگ را اهمیت نداده و ستیز شیر وپلنگ نکرده‌اند. در اندك زمان، دشت و بیابان از خون

ایشان رنگین گشته، دیدند دیگر «مجال»* ایستادن در برابر این آتش سوزنده ممکن نیست؛ عطف عنان نموده به جانب سر پل، گریزان شدند.

[چون] از جانب گامشوان مراد ایشان حاصل نگشت، آن دریای لشکر، شنلیك توپ وتفنگ را به جانب مستحفظین سرپل، که من جمیع‌الجهات به پنجاه نفر نمی‌رسیدند، نمودند. مجاهدین خواستند که ایشان را از آن دشت پر خطر به جانب شهر کشیده کارشان را به آخر برسانند. [لذا] جنگ [و] گریزنمودند. شنلیك کنان به جانب باغات رو نهادند. و ایشان هم شیرگیر شده از عقب ایشان روان گشتند. شنلیك توپ و تفنگ می‌نمودند [تا] از سرپل گذشته و مهمات خود را در آن طرف پل نهاده و قورخانه را آورده در کاروانسرای امیر، که نزدیکی پل است، گشادند و خودشان داخل باغات آنجا شده و مهیای جنگ گشتند.

در این اثنا، کربلایی حسین‌خان لیل‌آبادی وخدادادخان و حسن‌خان هشترودی با مجاهدین شیرصولت به‌کمك مجاهدین سرپل در رسیدند؛ داخل باغ این طرف گشته و دیوار را شکافته لشکر ماکو را تیرباران نمودند. در آن‌حصار ازکشته‌ها پشته‌ها قرار دادند. مابقی از آنجا فرارکردند ومجاهدین جلد و چالاك داخل آن حصار گشته هرسواره‌ای که می‌خواست دست به تفنگ نماید با تیر شهاب تفنگ، اورا از اسب هستی پیاده می‌نمودند؛ وهر پیاده‌ای که می‌خواست از جای خود برخیزد با زمین یکسانش‌می‌کردند.

سه ساعت در آن میدان هولناك، جنگ سخت قائم بود؛ نه مجاهدین از آمدن گلوله‌های توپ قلعه‌شکن و تیرهای تفنگ خانمانسوز پهلو شکاف قدم پس می‌گذاشتند و نه سواران جرار اکراد و ماکو؛ تا این که سردار نامدار از جنگ امیرخیز فراغت حاصل نموده به اسب صرصر خرام سوار گشته امر فرمودند توپ بزرگ شرابینل را از سنگر امیرخیز به آن عرصهٔ قیامت انگیز برسانند. فی‌الفور ملت، به قرار پانصد نفر، توپ را در نیم ساعت، یا علی‌کشان، به آن مرحله برسانیدند. توپچیان آتش دست، توپ‌را خالی نمودند. گلولهٔ شرابینل، راه راست، رفته در سر اردوی ایشان، که در آن طرف پل بود، متلاشی گردید. پی‌درپی بدون فاصله، چهار تیر توپ خالی نمودند.

از این جانب، مجاهدین بهرام کین، یا علی‌کشان، حمله‌ور گشتند تا پای ثبات لشکر ماکو لغزش خورده، دروقت غروب آفتاب، آن‌دریای‌لشکر

* زایه

رو به هزیمت نهادند. جناب‌سردار امر فرمودند قورخانهٔ ایشان [را]، که درکاروانسرای امیر بود، به تصرف در آوردند. تیر پنجمی از قورخانهٔ‌خود ایشان [شلیك] گشت. کربلایی حسین‌خان و حسن‌خان و خدادادخان دیگر فرصت نداده با مجاهدین، که همه‌اش به پانصد نمی‌رسید، تعاقب نمودند. شنلیك‌کنان، نیم فرسخ پیاده ایشان را دوانده و دنبال کردند. ولی [آنها] توپهای خود را یك ساعت پیش به راه انداخته [بودند]؛ چون شکست خودشان را معاینه دیده بودند. از استقامت و آتشبازی مجاهدین، ملاحظه نمودند که هرقدر توپ و تفنگ انداخته می‌شود، [آنان] قدم پیشتر می‌گذارند.

نیم ساعت از شب شنبه گذشته، آن دشت بیابان، بالمره از وجود دشمن چیره خالی گشت. آنچه قورخانه بود جناب سردار حمل به شهر فرمودند؛ آنچه اسباب و مهمات اردوی ایشان، که تمام وکمال به جامانده بود، به تصرف درآمد، ولکن اسیران سهلان را «هم»* برده بودند.

به روایت صحیح، از اکراد شکاك و جلالی و سواره و پیادهٔ ماکو و سلماس و خوی، با چند نفر سرکرده، سیصد نفر به خاك هلاك افتاده بود، ولی از جانب مجاهدین، سه نفر مقتول و چهار نفر مجروح شده است. ایشان در مرند می‌گفتند: «ما را اهالی تبریز نمی‌کشت، یك کبود سواری ما را تمام کرد.» واللهی چنان می‌نماید [که] این نیست مگر توجه امام عصرعجل‌الله فرجه. در اول مرحله، شجاع‌نظام خفیف‌از دامنهٔ کوه‌سرخاب به شتربان گریخته بود.

اما محاربهٔ جانب شتربان و امیر خیز: ضرغام نظام و موسی‌خان و مددعلی‌خان و حسین‌خان، چنانچه [= چنان‌که] عرض شد، داخل خانه و باغچه‌های آن دربند[1] شده چنان شنلیك تفنگ می‌نمودند که زهرهٔ آدمی را چاك می‌کرد. از این جانب، مستحفظین سنگرهای‌آن دربند درمقابل ایشان تیراندازی می‌نمودند. از دوساعتی روز، الی چهار ساعت به غروب مانده، بازار جانستانی برواج بود.

دراین‌گیر و دار، بمب‌اندازان یك بمب به‌خانه‌ای‌که مملو از سوارهٔ

* زاید

۱. «دربند» در آذربایجان به‌کوچهٔ بن‌بست وهمچنین فرعی گفته می‌شود، و هر دربندی، طبعاً، نامی دارد ولی در اینجا مرجع و در نتیجه، نام آن دربند معلوم نیست.

قره‌داغی بود، انداختند. بمب متلاشی شده موسی‌خان و مددعلی‌خان را با سوارهٔ کثیر هلاك نمود. دوباره، بمب دیگر انداختند، به‌دیوار برخورده و به‌زمین افتاده گرجی بمب‌انداز را با دونفر دیگر هلاك می‌نماید. مجاهدین دراین اثنا، از هرجانب سواره‌ها را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته [= ساختند]؛ [سواره‌ها] روبه‌فرار گذاشتند. آنچه از کشته‌های‌شان وقت گریز برده‌اند معلوم نشد، ولی بیست و چهارنفر ازکشته‌ها باقی مانده بودکه شب دادند ببرند و دفن نمایند. و بمب یك‌چشم ضرغام‌نظام را برده و ضایع‌کرده بود.

ازجانب دروازهٔ اسلامبول وکوچهٔ‌لك‌لر، همین مدافعه شد؛ نگذاشتند کسی قدم پیش‌گذارد. و [در] جانب قره‌ملك، ایشان [= آنهایی]که منتظر غلبهٔ لشکرماکوبودند، شکست ایشان‌را دیده درجای خود، مبهوت ومتحیر مانده، هرکسی به‌جانب مقرخود، معاودت نمودند. چنانچه راهزنی ومانع آینده و رونده به‌شهر بودند [= بود]کشتند.

ازجانب خیابان، سوارهٔ شاهسون وسواره‌های عراق، وسرباز اردبیل و مشکین و سایر طوایف، از جانب قوری چای و سرخیابان و مارالان و باغات آن‌طرف، حمله‌ورگشته توپهای‌خودرا به‌سر تلهای سرخیابان گذاشته از باریدن گلولهٔ توپهای صخره شکاف وتفنگ دلدوز مضایقه ننموده صفحهٔ خیابان راکورهٔ نار نمودند.

مجاهدین دست به‌آلات حرب، یعنی توپ وتفنگ، نموده به‌مدافعه و مقابله مشغول‌گشتند. عرصهٔ محشر یك نمونه از آن‌گیر و دارگشت. از دو ساعتی روز الی عصر تنگ، غوغای قیامت آشکارا بود. چون لشگر دولتی دیدند این پلنگان بیشهٔ‌دلیری رشتهٔ‌حیات اینهارا قطع خواهندکرد روبه‌گریز و پشت به‌حریف نموده خودشان را به‌اردو رسانیدند. مجاهدین شیرصولت دست از محاربه‌کشیده مظفر و منصور برگشتند. اگرچه بسیاری از دلیران طوایف شاهسون و غیره به‌خاك هلاك افتاده‌بودند ولی تعدادش را معلوم ننمودیم [= ندانستیم]. و چندنفر از مجاهدین مقتول ومجروح شده‌است.

■ امروز شاهزاده عین‌الدوله و سپهدار درنظر داشتند [= تصور می‌کردند] عمل تبریز تمام خواهد شد، ولی دیدندکه بسیار مشکل است؛ شهر تبریز به‌آسانی بل به‌دشواری نیز مسخر نخواهد شد. امروز، سی‌هزارلشگر با دوانزده عراده توپ حمله‌نمودند وکاری از پیش نبردند جز این‌که به‌قرار چهارصد وپانصد نفررا بیجهت به‌کشتن‌دادند. امروز به‌روی‌مظلوم تبریزیان یکصد وهفتاد تیرتوپ خالی‌شد، بلکه اقل مراتب دویست‌هزار تفنگ گشاده

شد.

این محاربه برای چیست؟ می‌گویند: «چرا مشروطه می‌طلبید، وچرا به‌احکام حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، که مروجین دین مبین حضرت سیدالمرسلینند، اطاعت می‌نمایید؟» وحال‌آن‌که [مشروطه‌طلبان] یاغی‌دولت نیستند، وحرف ملت این است‌که: «از شاه مرحوم، ما ملت، مشروطه‌ای‌که گرفته‌ایم از دست رها نخواهیم‌کرد، و ابداً بعداز این نیز به‌زیر بیدق ظلم و استبداد نخواهیم رفت. [ای] امنای دولت، با ملت ایران همدست باشید بلکه دولت ایران حیات تازه‌ای بیابد؛ از دول اروپ عقب نمانیم. امروزه اگر فرنگ به‌ماکرباس ندهد ملت ما بی‌کفن خواهد ماند. سایر مدار ما به همان‌قرار. همیشه باید محتاج دیگران‌باشیم. این قرض هنگفت‌که نموده‌اید و روز بروز در ازدیاد است [بیایید] جای تلف [شدن] این [پول] را بیاییم، نگذاریم خائنان دولت بلع نمایند، و این قرض‌را بدهیم و در خزینهٔ دولتی پول حاضر نماییم‌که در وقت ضرورت خرج‌نماییم. امروز اگر یك‌دشمنی به ما رونماید با چه پول و چه اسباب اسلحه وچه لشگر جواب او را بدهیم؟» اهالی غیور این را می‌گویند. دولت و دولتیان روکرده‌اندکه: «مردان شما را خواهیم‌کشت، و زنان شمارا اسیر خواهم‌کرد.» و علماء سوءحکم‌کرده و شاه هم فرمان داده به‌قتل. بس [= پس] اهالی تبریز را خداوند قهار بس است. توکل به‌آن خداوند است‌که شب را روز روشن، و روز را شب می‌نماید؛ چنانچه [= چنانکه] امروز، شب تیرهٔ ملت را به‌روز روشن مبدل فرمود.

الحاصل، شب شنبه، که عید مولود با سعادت حضرت حجت، عجل‌الله فرجه و شب احیا و دعا و تضرع به‌درگاه احدیت بود، هفت ساعت ازشب گذشته، صدای شنلیك شدید ازجانب میدان مشق شنیده شد؛ به‌درجه‌ای‌که حواس آدمی را پراکنده می‌نمود. هزاران تفنگ در یك دم‌گشاده می‌شد. روزها اگرچه پنج‌برابرآن تفنگ‌گشاده می‌شود ولی ازصدا وهمهمهٔ مخلوق چندان اثری نمی‌بخشد، اما شب [که] هوا صاف، صدا و همهمه ساکت [است ببینید] چه نوع وحشت می‌انگیزد. دو ساعت امتداد یافت بعدها ساکت شد.

روزشنبه معلوم شدکه عساکر اردو وسرکردگان وشاهزاده عین‌الدوله [که] از شکست و فرارنمودن لشگر ماکو باخبر نبوده‌اند فوجی‌از رشیدان سواره و پیاده فرستاده‌اند که میدان مشق را به‌تصرف درآورند، و از آن قلعهٔ محکم، روز و شب مشغول دعوا شوند تاگوی نصرت را به‌چوگان

دلاوری درربایند. و ایشان آمـده دیوار را شکاف نموده داخل میدان مشق شده‌اند. دلیران مجاهدین، کـه از اول شب چشم به‌هم نگذاشته الی صبح قـراولی می‌کشند، خبردار شده از چهار جانب آن قلعهٔ متین حمله‌ور گشته بنای آتش‌افشانی گـذاشتند و آن عرصهٔ وسیع را به‌آن دلیران با هنر تنگ نمودند. دو ساعت تمام، گلولهٔ تفنگ به‌سرهم می‌ریختند. بعد از دوساعت، که نه [ساعت] از شب گذشته بود، قریب به‌صبح صادق، شکست به‌جانب سواره‌ها افتاده روبه‌گریز نهادند.

سی وچهل نفرایشان به‌خاك هلاك افتاده به‌مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بود. ایـن نیست مگر الطاف خـداوندی و نتایج نیات خالصهٔ ملت که می‌خواهند بیدق شرع و عدل و انصاف را ارتفاع دهند. [وقتی] سواران اکراد شکاکی و جـلالی، دم‌پل، اسب به‌جولان می‌آوردند و هلهله‌کنان، گلولهٔ تفنگ پنجتیررا بمثال باران به‌سر مجاهدین می‌باراندند، گلوله‌ها در زیرپای مجاهدین بـه‌زمین می‌خـورد ولـی تفنگ مجاهدین کـه گشاده می‌شد، یك چابکسواری ازاسب به‌زمین می‌آمد و گلوله‌را مثل‌جان درآغوش می‌کشید.

روز شنبه پانزدهم شهر شعبان‌المعظم

صبح پیش‌از طلوع آفتاب، جناب‌سردار با چندنفر سوار شده به‌جانب سرپل تشریف بردندکه بلکه از توپهای لشگر ماکو اثری پیدا نمایند. باآن‌عجله که ایشان‌گریختند شاید توپها را در دره [جا]گذاشته باشند. معلوم شدکه پیش‌از فرار، چـون آثار شکست را دیده‌اند، به‌امر عزت‌الله‌خان ماکویی، توپها و اسیرها را پیش‌از فرار برده‌اند.

در مراجعت، به‌شش نفر سوارهٔ ماکو، که شب درسیلاب دشت پنهان بوده‌اند، راست می‌آیند [= برمی‌خورند]؛ می‌خواهندکه ایشان را دستگیر نمایند. ایشان روبه‌فرارگذاشته جناب سردار یکی را باگلوله می‌زنند وپنج نفر دیگر را گـرفته مراجعت فرمودند. وگریختگان اردوی ماکو دو حصه گشته یك حصه به‌جانب مرند، از راه صوفیان و مرند، و یـك حصه از راه ارونق می‌آیند. و آنهایی‌که از راه ارونق رفته بودند، اکراد شکاك وجلالی و بعضی‌از پیادگان محال ارونق انزاب، تا می‌رسند به‌حوالی قریهٔ سیس و امر زکریا و نادارلو؛ و تفنگچیان آن دهات، سرراه ایشان راگـرفته از دو جانب، گلوله به‌جانب اکراد می‌اندازند. اکراد را دیگر جای رهایی ممکن نمی‌شود، به‌جانب کـوه اسب می‌اندازند [= می‌تازند]. به‌کوه‌رفتن بسیار مشکل! ماحصل، دریك ساعت، جمیع اکراد را به‌قتل می‌رسانند. مگر چند

نفر از شست‌تیر [= تیر شست] ایشان رهایی یافته به‌وطن خود می‌روند. و جمعی‌از پیادگان‌آن محال‌هم به‌گلوله افتاده ومقتول‌می‌شوند. به‌مجاهدین آن دهات، یك صدمهٔ خراشی نرسیده بود.

و این خبر را در روز یکشنبه، دونفر سوارهٔ ارونقی آورده‌بود [ند]. و هرچه [فراریان] در عرض راه، از دهات غارت نموده بودند، از اسب و الاغ، ازگاو وگوسفندکه می‌بردند، همه به‌جا مانده بود. جناب سردار امر فرمودند مال غـارت را جمع نمایند. اهالی سهلان و خواجه دیزه و الوار و مایان بیایند؛ مال ایشان است، رد نمایند. اهـالی دهات رفته هرکس مال خودش را آورده و دعاگو شدند.

■ و امروز، سرکردگـان، جمعی از سواره‌ها و تفنگچیان محلهٔ شتربان ورداشته بدون صـدا، از پشت مقبرهٔ سیدابراهیم، علی‌آبائه و علیه‌السلام، گذشته چند دیوار را شکافته داخـل کاروانسرای حاج‌میرمحمود می‌شوندکه بلکه دستبردی نمایند وبه‌انجمن حقیقت،که مرکز جناب سردار است، دست بیابند. ظاهراً از شکست وگـریختن لشگر ماکو درست آگاهی نداشتند. در خیال ایشان این‌که جناب سردار با مجاهدین، مشغول آن طرف است. ولی مجاهدین از آمدن ایشان به‌سرای مزبور از اول، اطلاع داشتند و درکمین نشسته منتظر فرمان جناب سردار بودند،که سواره‌ها بیکدفعه شنلیك نموده مجاهدین جواب ایشان‌را بفوری داده نیم‌ساعت تیراندازی شده ومجاهدین به‌ایشان غلبه نموده شانزده را به‌خاك هـلاك انداختند. مابقی روبه‌گریز نهادند.

[مخالفان] امـروز وقت ظهر، از شکست و فرار «ی»* لشگر ماکو اطلاع یافتند. اهالی اردوی شاطرانلو همچنان می‌پنداشتندکـه لشگر ماکو درجانب چارراه، مشغول‌ستیزند. به‌این‌جهت، سواره‌هارا به‌جانب امیرخیز فرستاده حمله آورده بودند.

روز یکشنبه شانزدهم شهر شعبان‌المعظم

امروز از جانبی اقدام به‌دعـوا نبود. شکست اردوی مـاکو سرکـردگان و سرداران را بسیار پریشان کـرده بود؛ درصددِ سد این رخنهٔ بزرگ بودند. [وقتی] کـه شجاع‌نظام مرندی، با بیست و هفت نفر سواره از دامنهٔ کـوه

* زاید

سرخاب، ازجانب محلهٔشتربان، روبه‌جانب‌مرند، ازراه وجانب آناخاتون در حرکت بودکه از رودخانهٔ آجی‌گذشته به‌پی مقصود خود بشتافتند [= بشتابند]، تفنگچیان سرپل، به‌پیش، به‌جلو ایشان رفته چندتیرانداخته یك‌نفر از ایشان را ازاسب می‌اندازند. دیگران نعش اورا برداشته برگشتند به‌جانب شتربان. چنان معلوم شدکه به‌عقب گریختگان می‌خواستند بروند که مجدداً ایشان را جمع‌آوری نموده به‌سر تبریز بیاورند.

جناب سردار، بعد از فراغت از شر دشمنان قوی‌پنجه متوجه دفع اشرار قره‌ملك و مصفانمودن آن طرف گشتندکه از اول این بلوای بزرگ، تابع امر و نهی اسلامیه گشته از راهزنی و شرارت، و آوردن سواره وپیادهٔ دشمن به‌میان خودشان، و درنشستن درکمین‌کین و منتظر فرصت‌بودن، مضایقه نداشتند. علی‌الخصوص، در این ایام اگر غلبه از جانب اردوی دولتی‌می‌شد، ایشان بدون‌تأمل، هجوم‌آور گشته هرچه‌ممکن گردد [=بود] بنمایند [می‌نمودند]. [لذا] تنبیه ایشان الزم بود که بعداز این، مصدر اینگونه بیناموسی نباشند. [سردار] امر فرمودند مجاهدین آن‌طرفها یورش برده گوشمالی به‌ایشان بدهند. [چون] ریش‌سفیدان آنجا دیدندکه در میان آتش سوزناك مجاهدین قوی‌پنجه خواهند ماند، به‌قرار سی و چهل نفر، به حضور سردار آمده توبه و انابه‌کرده قرار به‌این گذاشتند از هرکسی مال گرفته یا غارت‌نموده‌اند رد نمایند، وتفنگچیان ایشان، بمثل سایرمجاهدین، کمر اطاعت به‌میان بسته به‌ملت حمایت نمایند تا از صدمهٔ مجاهدین‌شیردل درامان باشند. ایشان این معنی را قبول، و دست به‌چشم گذاشتند. امر شد مجاهدین معاودت نمایند و متعرض ایشان نشوند.

شب دو شنبه از جمیع سنگرهای معاندین صدای تفنگ می‌آمد، و حرکت مذبوحی می‌نمودند، و کم‌کم، از این جانب، جواب ایشان را با دهن آتشبار تفنگ می‌دادند.

روز دوشنبه هفدهم شهر شعبان‌المعظم

چون سرداران ومقیمین اسلامیه دیدندکه درجنگ حریف مجاهدین شیرپنجه نگشتند به‌سیف‌اللهخان قره‌سوران، که در سردرود بود، امر نمودندکه راه آذوقه را مسدود نمایند و نگذارند چیزی به‌تبریز درآورند. چون آخرسال است آذوقه تمام شده، و راه باسمنج را اردوگرفته بود، و راه قراداغ را سواران رحیم‌خان وضرغام، و راه مرندرا شجاع نظام، اما این راه [=راه سردرود] گشاده بودکه گندم وآرد از جانب دهخوارقان و مراغه می‌آوردند

ووقت رفع حاصل [= محصول] بود، [آن‌را] مسدودکردند. در اول‌مرتبه، طاحونه‌های‌بارنج را خراب نموده‌وآب‌قنات‌رابسته بودند [= بستند]؛ وآب رودخانهٔ آجی نمی‌آمد. و از یك جانب، خرمنهای دهات را بقدر امکان سوختند و قریه‌ها را می‌چاپیدند. از جمیع جهات، در خرابی آذربایجان‌سعی وکوشش داشتند [بطوری] که هیچوقت دشمن خارجه اینگونه ظلم و ستم‌در خصوص هیچ مملکت روا نداشته که سرداران بیرحم ما می‌کردند.

ملت را متهم به اسم بابی نمودند؛ باتوپ و تفنگ با سی هزارلشکر جرار، جنگ و قتل وغارت کردند، به [= برای] درد بیدرمان ایشان دوا و علاج نشد؛ می‌خواهند با گرسنگی، اهالی غیور تبریز را به زیربیدق‌ظلم و استبداد درآورند. نمی‌دانند [که مردم] به اینگونه شداید تحمل می‌نمایند و دست از حقوق مشروعهٔ خود نخواهند کشید؛ در اجرای احکام حجج‌ـ الاسلام کوشش و سعی خواهند نمود تا آخرنفس. و اهالی دهات را چنانچه [=همانطورکه] در زیر منجنیق ظلم فشار مـی‌دهند، وقت ظلم و فرصت، تماماً اجتماع نموده تلافی خواهند نمود؛ چنانچه [= چنان‌که] در ارونق، یکصد و پنجاه نفر سوارهٔ اکراد را در یك ساعت به راه عدم فرستادند. در واقع، کیفیت محمود غلیجایی و اصفهان را به سر تبریزیان و اطراف‌دهات می‌آورند.

جناب سردار ملت قـدری سواره فرستادنـد [کـه] در قـریهٔ خلیجان [مستقر] بشوند و نگذارند تابعین ظلم و استبداد مانع قـوت لایموت ملت بشوند.

و امروز، اهالی غیور تبریـز در مسجد صمصام خـان اظهار دلتنگی نمودند از تعطیل سه ماه ونیم که بازار و دکانها بسته شده و مال‌التجاره‌به یغما رفته و خانه‌ها تاراج شده و جوانان غیور به خون خود آغشته گشته و زنها بچه سقط نموده به مردن خودشان رضا می‌شدند کـه بعد از این مـا را چه زندگانی! جناب آقا مشهدی میرکریم ناطق، نطق و اهالـی را امـر به صبر نمودند. دلتنگی ایشان از طـول کشیدن این بلـوای بـزرگ و از بیناموسی سرداران و مقیمین اسلامیه بود. در دل داشتند اجماعاً بروند یا کشته شوند یا ایشان را پراکنده نموده دفع شرارت نمایند.

شب سه‌شنبه از جمیع سنگرها صدای تفنگ شنیده می‌شد. الی صبح، گلـوله مثال بـاران مـی‌بـاریـد. شب و روز، خـواب [و] استراحت بـه [= برای] اهـالـی تبریز حـرام است. اهالـی ممالك روی زمین در بستر استراحت می‌خوابند و خبری از تبریزیان و اهالی دهات نواحیش ندارند.

شب‌تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل
چه می‌دانند حال ما سبکباران ساحلها

روز سه‌شنبه هجدهم شهر شعبان‌المعظم

امروز، مجدداً خبررسید اهالی قره‌ملك ازاقرارخودشان نکول ورزیده وچشم از گذشت و اغماض جناب سردار پوشیده و آتش فتنه و فساد را شعله‌ور ساخته‌اند؛ به قوم ظلوم راه داده [اند] که در آنجا اجتماع نمایند و نایرهٔ قتال و جدال را برافروزند. چون گلیم سیاه «را»* به شستن سفید نخواهد شد»، وچند نفرشریر مسلط در میان ایشان هست و لذت سرقت را در این زمان ظلم وستم چشیده‌اند، دست ازکردار ناهنجار خود نخواهند کشید. و [ایشان که] تخت دل‌سخت حاج‌میرزاحسن مجتهد را «ایشان»* در [= بر] دوش گرفته داخل شهرکردند، که باعث اینگونه قتل و غارت شد، افعال ناشایست خود را ترك نخواهند کرد.

جناب سردار فرمودند: «از اهالی آنجا هر کسی را دیدید دستگیر نمایید؛ و مجاهدین با حمیت که به زحمات ملت متحمل شده‌اند، رفته شر ایشان را رفع نمایند.» لهذا به قرار چهارصد و پانصد نفر مجاهد سواره و پیاده رو به‌جانب قره‌ملك گذاشتند. از دو جانب یورش برده بعد از اتمام حجت، کار به دعوا منجر گشته بنای تیراندازی گذاشتند. چهار ساعت به غروب مانده، از طرفین بازار جدال و قتال گرم شده گلولهٔ تفنگ را به‌سر یکدیگر، مثال ابر بهاری، می‌باریدند. الی غروب آفتاب، گرما گرم دعوا بود. از هیچ جانب مشاهدهٔ غلبه ونصرت رو ننموده، مجاهدین برگشتند. از این جانب، دو رأس اسب کشته شد و یك نفر مجاهد گامشوانی مقتول گردید. ازآن جانب نیز دو نفر مقتول و سه تن مجروح گشته بود.

روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان‌المعظم

به قرار روز سابق، مجاهدین شیرگیر به عزم تنبیه آن اشرار و سالار ارفع و سیف‌الله‌خان، و خارج نمودن سوارهٔ ایشان در طلوع آفتاب، رو به قره‌ملك‌نموده روان شدند. چون نزدیکی آنجا دررسیدند شروع به شتلیك‌نموده قدم به‌قدم، یورش برده باریدن گلوله‌های سینه‌شکاف دشمن را بارش بهاری حساب نموده، سه‌ساعت به‌غروب مانده، کربلایی حسین خان بمثال شیر

* زاید

خشمناك خود را به رباط آنجا رسانیده و از آنجا شورش غلغله بر آن‌حصار محکم‌درانداخت. وچند نفر ازسواره‌های قره‌داغی وغیره به قتل رسیده‌وقت تنگ شد. مجدداً مراجعت نمودند و درحوالی آنجا به‌قرار هشتاد نفرمجاهد گذاشتندکه ساخلو بکشند. و این شبها اگرچه جزئـی تیراندازی ازسنگرها می‌شد ولی از سنگر به‌سنگر بود نه روبرو.

روز پنجشنبه بیستم شهر شعبان‌المعظم

از صبح، مجاهدین بهرام‌کین، به عزم اتمام عمل قره‌ملك، عازم شدند. قره-ملکیان چون أجل را دست به‌گریبان دیدند، از در عجز درآمـده هشت نفر از رؤسای خود به‌حضور جناب‌سردار فرستادندکه توبه وانابـهٔ ایشان را از اعمال سوءخود عرضه دارند. کربلایی حسین‌خان الی صدنفر ازمجاهدین‌در آن حوالی گذاشته معاودت نمودند.

جناب سردار التماس ایشان را قبول فرمودند به‌دو شرط: اول این‌که اشراری‌که باعث فتنه وفساد هستند وسبب برانگیختن آتش شرارتند دستگیر نمایند؛ دویمی، سواره‌های قطاع‌الطریق‌که‌آنجا را خانهٔ امید خود ساخته‌اند خارج نمایند، دیگر راه ندهند. چنانچه برادر دینی و وطنی هستیم برادروار رفتار نماییم.

چون بسیاری از اهالی قره‌ملك مشروطه‌طلب و هواخواه‌ملت بودند، و ایشان که به التماس مـی‌آیند همه آدم درستکار هستند جناب سردار نمی-خواهند یورش برند بربعضی اهالی آنجا صدمه‌ای وارد شود. لهذا به‌طریق صلح رفتار می‌فرمودند. اصل [= سبب اصلی] ملاحظه این بود [وگـرنه، معاندین قره‌ملك] چندان محل اعتنا در مقابلت ایشان نبود [ند]. از هجوم مجاهدین چون سیل کوهساری، مقابلت ایشان حکم خار و خاشاك داشت. اگرچه این بیچارگان به التماس آمده بودند، از عهدهٔ شرارت اشرار [بـر] نتوانند آمد. چون [تا] ایشان اشاره مـی‌نمایند، دویست سواره از جـانب سردرود، فردا، می‌آید. درمقابل اشرار خود، و در مقابل سواره‌های‌دولتی چه کنند وچه نمایند.

الحاصل، چون سرداران وسرکردگان از ورود اردوی ماکو وگذشتن ایشان از پل آجـی چایـی رو به‌جانب بـاغات و امیرخیز، گوشزد ایشان [= خبردار شدند]، در بـاغ صاحبدیوان به طهران را پورت داده بودنـد [= دادند] که: «فردا عمل تبریز به آخر رسیده، اشرار را دستگیر و اهالی را تنبیه خواهیم نمود» تشویش کلی در طهران به اهالی تبریز رخ می‌دهد.

قونسولها خبرمی‌دهند: «چنین نیست؛ لشگرماکو شکست یافت، قورخانه‌و مهمات اردوی ایشان به غارت رفت، و عرصهٔ تبریز از وجود ایشان خالی شد.» در باریان مستبد دولت ازاین معنی با خبر وآشفته خاطر شده‌تلگراف قهرآمیز به سرکردگان می‌نمایند که: «این‌چه اخبارکُذب است درمدت سه ماه، متصل،می‌دهید؟» سرکردگان عرق‌آلود این خجلت‌گشته می‌خواهندکه جبر شکسته‌های گذشته را بنمایند.

■ امروز [مستبدین] به‌خیال این‌که مجاهدین شیردل درجانب قره‌ملك مشغولند [و آنها می‌توانند] دستبردی نمایند، از سر خیابان و ششگلان و میدان صاحب‌الامر و بازارچهٔ شتربان و میدان کاهفروشان و دربند علی عیرانچی ولك‌لر، واز جانب قوری چای، یورش درانداختند، ازشش‌جهت، تبریز را از آتش توپ و تفنگ، کورهٔ حدادی ساختند. چنان ولوله و غوغا در شهر هویدا گشت کانه صور اسرافیل دمیده شد. از غریدن توپهای جهانسوز وگشادن تفنگهای دلدوز عرصهٔ محشر هویدا گردید؛ غافل از این که مجاهدین شیر صولت، طریق حزم را از دست نخواهند داد، همواره در سرکار خودشان آماده و مهیا و درکمین کین نشسته، منتظر اقدامات معاندین هستند.

جناب سردار و جناب سالار [چون] ملاحظه فرمودند که دشمن از هر جانب غفلتاً ریخته از دود توپ و تفنگ، روز را به شب مبدل کرد، به مجاهدین پلنگ خصلت، امر فرمودند حمله‌ور گشته جواب ایشان را با توپ دوزخ لهب و تفنگ آتشبار بدهند. از هرجانب، یورش ایشان [را] مقابلت نموده دو فرقهٔ سعد ونحس غرق دریای آتش شدند. نوای غلغه در جهان افتاد؛ گلولهٔ تفنگ از دو جانب چون تیر شهاب روان گشت؛ توپ رعدآوا گشادن گرفت. چهار ساعت از روزگذشته، ابتدای دعوا و آشوب محشر هویدا بود وچهار ساعت امتداد یافت. بعد ازآن، ازتوجه امام عصر، عجل‌الله‌فرجه، شکست به جانب مفسدین افتاده از هر جانب، چنانچه [=همانطورکه] آمده بودند، روبه فرار نهادند و جمع کثیری از ایشان‌در هربندر به خاك هلاك افتاد، و چند سرکرده زخمدار و بیروح گشت. و از جانب مجاهدین، چند نفر مقتول و مظلوم وچند تن زخمدار شدند، و پنجاه وشش تیرتوپ از طرفین انداخته شده، و یك نفر از فداییان‌گرجیه در سنگر توپ امیرخیز زخمدار گردید، که از مشروطه طلبان تفقازیه بود [که] دولت و مکنت و استراحت خود را گذاشته برای حمایت به اهالی تبریز

از چند منزل راه آمده‌اند. ولی سواران دولتی [که] پول ملت را مصرف می‌نمایند، عزم را جزم نموده‌اند همه را به قتل رسانند و مالش را به غارت برند.

و چنین خبر دادند که حاجی موسی‌خان هجوانی، امروز کشته شده، که از سرکردگان رشید است. الحق، سرکردگان و سواران دولتی، در این ایام بلوا که سه ماه می‌شود، درخدمت مرجوعهٔ خودشان قصوری نگذاشته‌اند، آنی از چاپیدن وکشتن وبستن ملت بیچارهٔ آذربایجان غفلت ندارند. ظلمهایی که به اطراف دهات نموده‌اند انتها ندارد، ولی در عوض آن ظلم‌های بیحد، شربت حنظل تبریزیان، بسیار دماغ [= کام] شان راتلخ نموده است. روزی نمی‌شود که از دست سرداران شیردل و مجاهدین اژدر هیبت جام اجل ننوشیده باشند.

روز جمعه بیست ویکم شهر شعبان‌المعظم

امروز قره‌ملکها چهار روز مهلت خواستند، ومجاهدین آن طرف برگشتند. و خبر آوردند آقامیرهاشم‌شتربانی، که اصل بیخ این شرارت است، وقت صبح، باچند نفر سواره می‌رفت به اردوی شاطرانلو، مجاهدین دو تیر تفنگ به جانب ایشان انداخته‌اند. از آقامیرهاشم تیرها رد شده به نایب حسن مشهور به خاللی، برخورده وکشته است؛ اصل مقصود به‌عمل نیامده است.

امروز، جناب اِقبال لشکر دوطغرا تلگراف از اردو آوردند که یکی را سپهدار نصرالسلطنه به شاه نموده است، و یکی را شاه در جواب آن فرموده‌اند. تلگراف سپهدار قریب به این مضمون بوده‌که قونسولهای‌دول خارجهٔ‌مجلس وانجمن ایالتی تبریز«را»* خواهشمندند اگرقبلهٔ عالم‌مرحمت فرمایند که انتخاب جدید بشود، آب به طاحونه می‌آید و به‌کار می‌افتد، و سلطنت‌اعلیحضرت همایونی‌نسلاً بعدنسل برقرارخواهد شد. جواب‌تلگراف[ی] که شاه نموده‌اند، ماحصلش به این مضمون است:

جناب سپهدار، از شما بعید است که بدون تنبیه چهار نفر اشرار، در تبریز انجمن داده شود. چنانچه مشروطهٔ مشروعه داده‌ام مجلس شورا و مجلس سنا برقرار خواهد شد. از تفضلات

* زاید

خداوندی در طهران تنبیه اشرار شد. و آنانی که می‌خواستند مذهب بابیهٔ خود را اظهار نمایند مضمحل شدند. مادامی که اشرار تبریز را تنبیه نشود و آذربایجان آرام نگردد نخواهم‌داد. و سوارهٔ ماکوکه معاودت نموده‌اند به هرنحو بوده باشد، ایشان را برگردانید (انتهی)

■ همین عبارات تلگراف چنین می‌نماید [که] همین لفظهای عمامه‌داران سوء است، [و] به‌آبی می‌ماندکه از یك چشمه ورداشته شده است.فرموده‌اند «[تا] اشرار تبریزرا تنبیه نباشد وآذربایجان آرام نشود، انجمن‌نخواهم داد.» در تبریز اشرار نیست. بغیر از مشروطه طلبی حرف دیگری ندارند و به احکامات حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف عمل مـی‌نمایند. در ممالك ایران بیست کرور مخلوق مشروطه مـی‌طلبند، منتها در ولایات جزو، از خوف استبداد وحکام ظالم سربه گریبان خود کشیده جنبش ندارند وبه آخر کار می‌نگرند و از جانب حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف هرروز تلگراف جـدید می‌آید که: «دراین ایام، استعانت به مشروطه در حکم اعانت به امام‌زمان علیه‌السلام است، و محاربه با مشروطه‌طلبان بمنزلهٔ [اقدام] لشگر ابن‌زیاد است.» در این صورت، نعوذبالله، اول اشرار علمای اعـلام و دیگر بیست کرور ملت ایران خواهد شد نه تنها تبریزیان. و گـذشته از ایـن، آرامی آذربایجان بسته به دوکلمه است: اول این که مشروطه برقرار شود؛ دوم، سواران عشایر آذربایجان و سرکردگان درجای خود آرام نشینند، هـر چه مجلس شورا وقانون بگوید عمل نمایند. آن‌وقت، جمیع ولایات آذربایجان آرام می‌شود و هرکس جای خود را می‌شناسد. نه این کـه به این استبداد، استعداد لشکری اردوی شاطرانلو وسوارهٔ قراداغ و مرند، درمحلهٔ‌شتربان، و مخالفت سیف‌الله‌خان و سالار ارفع، با سوارهٔ قراداغی، و الـواد اسکو و خسروشاه و سایرین درقره ملك، مجدداً اردی شکستهٔ ماکورا عودت‌بدهند؛ راه آذوقه و سایر لوازمات داخله و خـارجـه را مسدود نمایند ـ چنانچه نموده‌اند [و] ازهرجانب به‌آمدن قافله مانع شده‌اند. دراین صورت،آرامی می‌شود؟ ابداً نخواهد شد بلکه مزید برعلت است.

چنانچه [= به‌محض این‌که] ایـن تلگراف گـوشزد ملت شد، غلغلهٔ عظیم درمیان اهالی افتاده، بهمگی کمرهمت به میان زده و مـردانه مهیای دفاع وجدال گشتند.

روز شنبه بیست ودوم شهر شعبان‌المعظم

قدری آرامی بود. از جانبی اقدام به جنگ نشده ولی در بازار کفشدوزان، سرپل، از دو جانب تیراندازی شده یك نفر از سواره‌ها مقتول گشته‌است. امروز، همین یك فقره گوشزد شد. امـا به قرار سابق، اهـالی بـه مسجد صمصام‌خان جمع شده جناب مشهدی میرکریم و آقامیرزا علی‌نطق‌نمودند. نطق نمودند که مبنی بود برظلم ظالمان و مظلومیت ملت مظلوم، کـه راه آذوقه و آینده و رونده را [بـه‌روی‌شان] بسته‌انـد و نان یافته نمی‌شود؛ بسیاری اهالی تنها با میوه‌جات گذران دارند. و خبر آمدن اردوی مـاکو باجمعیت زیادکه، مجدداً انعقاد داده‌اند، می‌آید. می گویند درمرند اردوی بزرگ تشکیل داده‌اند. وهمهٔ اهالی توکل به‌خداوند عـالم نموده در مقام دفاع، محکم ایستادگی دارند.

شب یکشنبه آرامی دارد، و از جانبی شنلیك تفنگ شنیده نمی‌شود، مگریك یك از سنگرها به‌قرار معمولی سایر شبها، گشاد تفنگ می‌شود.

روز یکشنبه بیست‌وسوم شهر شعبان‌المعظم

بعد از طلـوع آفتاب، مجاهدین مستحفظ سرپل آجی چـای دیدند کـه در آنـاخـاتون، قدری سواره هست. سواره‌ها دو تل علف را آتش زد [ه‌ا] ند و رو به‌جانب شتربان درحرکتند. به بیش ایشان رفته جلوگیری می‌نمایند. از دو جانب، تیراندازی زیاد شده سواران خودشان را به پشت دره‌کشیده از دامنهٔ کوه سرخاب، به تعجیل تمام، عزم شتربان کـردند و از تیر رس خودشان را، در هر چال، کناره نمودند. و مجاهـدین بـه سرپل مـراجعت کردند.

مجدداً وقت عصر، خبر سوارهٔ کثیری به جناب سردار دادند که در آنـاخاتون اجتماع دارند. جناب سردار با چند نفر مجاهد سوار گشته عزم رودخانه نمودند. با دوربین ملاحظه فرمودند، دیدند چند سواره درسر تپه نمودار است وچند نفر سواره از دره خارج شده عازم شهرگشتند. چند نفر از مجاهدین از میان رودخانه رفته ایشان را تیرباران نمودند، و ایشان‌هم خود را بالا کشیده از تیررس خارج شدند.

جناب سردار مراجعت فرموده در زاستاو[1] روسها، کـه تشریفات از میوه‌جات داده بودند [و] در بام، صندلی گذاشته [بودند]، مشغول صحبت

[1] پاسگاه، پاسگاه‌مرزی

شدند. همان سواره‌ها از بالای بلندی کوه پایین آمده عزم شتربان نمودند. جناب سردار پانزده تیر پنجتیر به جانب ایشان انداختند. سه نفر از ایشان مجروح گشته، بعد معلوم شد که ایشان رحیم خان چلبیانلو و سوارهٔ او بوده است؛ رفته است به‌جا و مکان اردوی ماکو، که مراجعت کرده می‌آیند، رسیدگی نماید. جناب سردار، بعد از تحقیقات این مراتب، مراجعت فرمودند.

شب دوشنبه اگرچه صدای شنلیك تفنگ بسیار شنیده می‌شد، ولی چیزی معلوم نشد دراین تیره شب که چه حادثه بوده است.

روز دوشنبه بیست وچهارم شهر شعبان‌المعظم

امروز، از تیراندازی شب، محقق شدکه جناب سالار درجانب بازارچهٔ پرسنگی دعوا داشتند؛ چون جمیع فکرجناب سالار این بود که از سرقله، باغمیشه و ششگلان را به تصرف در آورند [تا] راه تردد اردوی شاطرانلو با شتربان قطع شود. معلوم شد که چند نفر از سواره‌ها شب به‌گلوله، افتاده‌اند.

بعد از طلوع آفتاب، سواره‌ها به اجتماع تمام حمله‌ورگشته بازارچهٔ پرسنگی را آتش زدند و مشغول ستیزگشته آتش فتنه‌را بالا نمودند. [چون] مجاهدین آن جانب دیدند که این سواران سختدل به خیال فاسدخودشان گذاشته اند که صدمهٔ جانی و مالی به‌فقرا بزنند، وقت فرصت غارت نمایند، و می‌زنند و می‌کشند و می‌سوزانند، بقدر امکان مضایقه ندارند، به آن سختدلان، شیرانه حمله بردند و ازصدای تفنگ گوش فلك را گرفتند.

سه ساعت این جنگ طول کشید، بعد شکست به سواره‌ها افتاده از میدان برگشتند وچند نفر از ایشان به‌خاك مذلت افتاده سرتسلیم به‌زمین گذاشتند. در سه ساعت، شرآن ظالمان را ازسر اهالی آنجا کوتاه نمودند. علی‌روایة، بیست وپنج نفر ازسواره‌ها مقتول شده بود و ازمجاهدین دونفر زخمدار ویك نفر به‌قتل رسیده.

■ چنانچه سابقاً عرض شد، یك‌نفرگرجی مشروطه‌خواه، که ازاسنراحت خود دست‌کشیده به‌حمایت مشروطه‌خواهان ایران آمده ومجروح گشته‌بود، امروز ازاین عالم فنا درگذشت. چون آن بیچاره از عیال و هست و نیست خود دور وغریب بود لهذا مجاهدین باغیرت، باعزت و احترام تمام، جنازهٔ او را بردند و به خاکش سپردند، و چنان احترام به جنازهٔ آن غریب شد

[که] اگر باقیماندگان وی حاضر بودند ابداً گریه و ضجه نمی‌نمودند. [حد] اقل در تشییع جنازه‌اش چهار هزار نفر مشاهده می‌شد؛ به نظام مخصوص می‌بردند.

شب سه‌شنبه تا دو ساعت از شب گذشته آرامی بود. از هیچ جانب صدای تفنگ نمی‌آمد. بعد ازگذشتن دو ساعت، از سر خیابان الی آخر محلهٔ امیر خیز، بیکدفعه معاندین حمله‌ورگشته بنای تیراندازی گذاشتند؛ از صدای تفنگ ولوله به چرخ برین انداختند. تا یك ساعت [و] نیم به صبح مانده، شورش محشر برپا بود، بعدها ساکت گشته آرامی حاصل شد.

شب‌پرگان محروم از آفتاب شریعت، از راه مکر و حیله، غفلتاً شبیخون آورده بودند بلکه کاری ساخته نمایند. حاصل نشد؛ شکسته‌سنان وگسسته عنان برگشتند، بغیر از روسیاهی چیزی دستگیر ایشان‌نشد، وندانسته بودندکه مجاهدین باغیرت بمثل ستارگان چشم برهم نگذاشته در سنگرهای خودشان‌قراولی دارند. امشب به‌مجاهدین صدمه نرسیده‌بود، و از ایشان محقق نشدکه درآن تیره شب چه‌صدمه رسیده.

روز سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان‌المعظم

چون خبرآمدن مجدد اردوی ماکو رسیده بود که امشب یا فردا پیشرو اردوی ایشان خواهد رسید، جناب سردار قدری سواره تعیین فرمودند که پیش ازطلوع آفتاب رفته در اطراف آناخاتون [مستقر] بشوند و از آمدن سواره‌های ماکو باخبر باشند.

سوارهٔ مجاهدین [که] به فرمودهٔ جناب سردار رفته در جای کمین نشسته بودند، ملاحظه می‌نمایند که از جانب صوفیان، به قرار چهارصد سواره به‌جانب‌آناخاتون درحرکتند. مستحفظین سرپل آجی از یك جانب، و ازطرف دیگر، مجاهدین سواره‌به‌سواره‌های ماکو حمله برده پیش ازطلوع آفتاب‌نایرهٔ قتال‌اشتعال‌گرفت. ازدوجانب، تیراندازی شدید شده تاسه‌ساعت ازروزگذشته بازار گیرودارگرم بود.

رحیم خان و شجاع نظام خبردار گشته، به قرار سیصد سواره از شتربان برخاسته عزم آناخاتون نمودند؛ با تعجیل تمام از دامنهٔ کوه سرخاب، جلوریز، به‌کمك سواره‌های ماکو آمدند. [چون] مجاهدین دیدند

که«اینها»* درمیانهٔ دوسواره خواهند ماند مراجعت کرده در سرپل مشغول تیراندازی گشتند؛ وسوارهٔ مجاهدین خودشان‌را به‌بالای‌تلهای بلندکشیده از آنجاتیراندازی‌کردند. رحیم‌خان خودش را به سوارهٔ ماکو رسانیده، بعد از ساعتی، عزم شهر نمودند؛ گویا می‌خواهد [= می‌خواست] به اردوی شاطرانلو برساند و در آنجا منزل نمایند. چون آب و هوای آناخاتون دراین گرمی هوا خوب‌نیست، برای‌آب‌وهوای خوب شاطرانلودرآنجاباشند.

مجاهدین سواره وپیاده پیش رفته تیراندازی می‌نمودند، و ایشان هم تیراندازی کرده می‌رفتند. قدری از سواره‌های رحیم‌خان از تیپ خودشان جدا گشته، جلوریز به مجاهدین پیاده حمله نموده و صاعقه بار گشتند. مجاهدین مجال نداده با گلولهٔ تفنگ جواب ایشان را داده واپس نشانیدند، و یك نفر ایشان با گلولهٔ تفنگ به خاك هلاکت افتاده باقی فرار نموده به‌تیپ خودشان پیوستند و آن یك نفر افتاده را هم ور داشته باخودبردند.

در این اثنا از سنگر امیرخیز، محمدخان توپچی، یك تیرتوپ خالی نموده، گلولهٔ توپ دوزخ شرار به تیپ ایشان آمده، سواره‌ها پراکنده شده، سراسیمه به‌کوه و بیابان اسب انداختند. تا سه تیر دیگر، پی در پی رسیده، رخنهٔ بزرگ به بنیان ایشان افتاده، چنان نمودار بود که کسی از کسی خبر ندارد. هریکی به جانبی فراری گشت، تا درآخر نفس خود را به شتربان رسانیدند.

از تقریرآنانی‌که با دوربین تماشا می‌نمودند پنجاه و شصت نفر از صدمهٔ گلولهٔ توپ به‌زمین ریخته شد. و این جنگ درآن دشت، نیم ساعت پیش ازطلوع آفتاب تاچهار ساعت به غروب مانده [برقرار] بود. بعد از شکست، ایشان دست از جنگ برداشتند و ازجانب ومحل دیگر اقدام به جنگ نشد تا دوساعت ازشب گذشت. بعد از آن، تبریز از صدای تفنگ لبریز گشت. ازجمیع سنگرها تا طلیعهٔ صبح ازطرفین تیراندازی شدید بود. وشبی‌که ازجانبین حمله نموده تیراندازی‌داشتند، چهل وپنجاه هزارفشنگ، اقل وکم، مصرف می‌شد.

■ روزگذشته، شاهزاده عین‌الدوله، از هرمحله دو نفر ریش سفید ومرد دانا خواسته بودند. بعد از رفتن ایشان به حضور، شاهزاده فرموده: «از این روز، چهل وهشت ساعت به اهالی تبریز مهلت می‌دهم. اگر تسلیم

* زاید

شده بیدق سفید به بامهای خود زدند و به مسجدهای محلات و باغ دولتی، که باغ شمال است [و] محل امان قرار می‌دهم، جمع شدند فبها، و الا دو روزبعد، حکم خواهم‌کرد که این لشکرگران، که موجود است، شهررا زیر وزبر نمایند. بروید به آخرکار خود درست ملاحظه نمایید.»

چون این خبر به سمع شریف جناب سردار رسید، سفارش فرمودند [= پیغام دادند] که: «چهل وهشت ساعت بسیار طول دارد، همین ساعت اقدام به جنگ نمایندکه مجاهدین قلیل حاضرند به جنگ.» وجناب سالارهم [که] رأی شریفش مطابق فرمایش جناب سردار است، فرمودند: «هرچه در قوه دارند مضایقه ننمایند وملت ومجاهدین را ازکثرت وعدت لشکرتخویف ننمایند.» وعموم ملت به جنبش فوق‌العاده آمده به جنگ نمودن اقدام و مهیا شدند. و ناطقین گفتند: «وعدهٔ تعطیل و انفصال مجلس تمام‌شده‌منتظر بودیم شاه خبر انتخاب جدید به ملت خواهند داد. به عوض آن مهربانی، شاهزاده اعلان جنگ به ما می‌دهند. حال سه ماه است روز و شب جنگ می‌نمایند وصرفه نمی‌برند، دیگرچه اعلان جنگ است [که] می‌دهند؟ ما همه روزه در میان جنگیم.» اهالی همه گفتند: «ما از جنگ واهمه نداریم. اول مرتبه بالکلیه قدم به این عرصه گذاشته‌ایم تا حقوق ملیهٔ خود را از دست ندهیم، و به اوامر حجج‌الاسلام اطاعت نماییم. چنانچه [= همانطورکه] سردار و سالار ملت فرموده‌اند چهل وهشت ساعت‌مهلت لازم نیست، الان جنگ نمایند، جوانان ما حاضرند.»

■ الحاصل، اهالی غیور تبریز متفقاً به‌جنگ نمودن اقدام نمودند، و ساعتها را می‌شمردند. شب چهارشنبه از جمیع سَنگرها صدای تفنگ بلند، و از جانبین اعلان جنگ را با گلولهٔ تفنگ به یکدیگر می‌رسانیدند. تا طلیعهٔ صبح، بازار آتش‌فشانی از دو طرف رواج داشت.

روز چهارشنبه بیست وششم شهر شعبان‌المعظم

امروز مجاهدین شیردل، بهمگی مهیای جنگ فردایی بودند و ساعتها را می‌شمردند. به امر شاهزاده عین‌الدوله از اردوی شاطرانلو بقدر سیصدنفر سواره از دامنهٔ کوه یانوق، که طرف جنوبی شهر است، سوار شده‌به‌جانب سردرود و قره‌ملك، غربی شهر، عازم شدند. ازسنگر مارالان یك‌تیر توپ‌به جانب ایشان انداختند. سواره‌ها خودشان را به پشت تپه‌ها و دره‌هاکشیده عازم مقصد خودشان گشتند.

چون به سالار ارفع وسيف‌الله‌خان قراداغی و عيوضعلی‌خان اسكويی حكم شده بود با سواران قراداغ وتفنگچيان اسكو و خسروشاه وسايرمحال آن طرف در قره‌ملك اجتماع نمايند و درگيرو دار جنگ از آنجا حمله‌ور شوند، «و»* اين سواره‌ها را فرستاده‌اند به ايشان ملحق شده و با ايشان باشند. جماعت اسلاميه نشين كم‌كم كار را بزرگ نمودند تا كار به اينجا منجر شدكه دولت از شجاعان سواره وپيادهٔ‌آذربايجان و عراق، سی‌وچهل‌هزار مرد جنگی در اطراف شهر و در محلهٔ شتربان و سرخاب وششگلان، كه چسبيده به محلهٔ خيابان و اميرخيز است، آماده و مهيا نموده با اهالی يازده محلهٔ ديگر جنگ نمايند. و معلوم است كه در جنگ تلفيات زياد خواهد شد؛ وهمهٔ اين دوفرقه اولاد وطنند وبرادر دينی وطنی. چطورراضی به اينگونه مفسدهٔ بزرگ شدند تاخونها ريخته شود؟ مگر چقدر غافلند و عاقبت كار را ملاحظه نمی‌نمايند، نمی‌دانند كه ملت هوشيار و به حقوق مليهٔ خود آگاه شده، البته دست نخواهند كشيد؛ بمثل خون سياوشان[۱] در همهٔ زمان جوش خواهد كرد. اين‌چه‌فتنه‌وفساد است‌كه‌ما راضی شديم؟ اگر هزاربار بگوييم ازما نيست ازمستبدين دولت است، ملت قبول‌نخواهندكرد و می‌گويند: «اگر شما درطهران وتبريز به يكجا جمع نشده وبا مستبدان دولت همدست وهمزبان‌نمی‌شديد ايشان‌نمی‌توانستند اين اقدامات‌رابنمايند. آنها باقوهٔ مليهٔ شما قدم به اين عرصه گذاشتند.»

■ بالجمله، امروز اردوی جديد ماكو از صوفيان و خواجه ميرجان حركت نموده به‌جانب تبريز تكاور انگيز شدند. سالار ارفع و سيف‌الله‌خان از قره‌ملك، ايشان را پيشواز نموده درحوالی عصر باعزت و شوكت تمام، وارد قريهٔ آناخاتون، كه يكفرسخی وجانب شمالی شهر است، شدند.

چون در اول مرتبه، در چهاردهم شهرحال، به [محض] ورود، به عزم جنگ، جلوريز با قورخانه و توپخانه و سوارهٔ لشكر جرار، به سرپل آجی آمدند [و] چنانچه به‌تقرير رفته، در سه ساعت ونيم، آن لشكرگران در دست مجاهدين شيرصولت مغلوب گشته قورخانه و مهمات ايشان به

* زايد
۱. نام دارويی است سرخ رنگ؛ گويند چون افراسياب سياوش را كشت در جايی كه خون او برزمين ريخته شد اين گياه درآن زمين روييد...
ـبرهان قاطع

دست مجاهدین افتاد، این دفعه از روی حزم و احتیاط، عزم آنجا نمودندکه از تیررس دور است، کـه خودسازی نمایند بعد به‌مجاهـدین بتازند. بعد از جابجاشدن اردوی، جمع‌کثیری به‌پیش آمده بنای سنگربندی گذاشتند. برای توپ‌کشیدن وگذاشتن سواره و سرباز «و»* محل یورش‌را مرتب‌می‌ساختند [که] سه تیرتوپ قلعه‌کوب از سنگر امیرخیز به‌جانب ایشان انـداختند و «خوش آمدید» را باگلولهٔ صخره شکاف به‌ایشان در رسانیدند.

■ امشب ابداً‌آرامی نبود؛ حتی به‌درجه‌ای‌که صدای‌گلولهٔ شب بیست وهفتم‌شعبان یحتمل‌که‌گوشزدتمام اهل عالم بوده باشد. ومجاهدین غیوردر سنگرهای‌خود مشغول قراولی و درانتظار دمیدن‌صبح ومهیای جنگ وجدال بودند.

روز پنجشنبه بیست وهفتم شهر شعبان‌المعظم

امروز جنابان سردار و سالار [چون] ملاحظه فرمودندکه ازجانب معاندین اقدامی به‌جنگ، برحسب وعدهٔ خودشان، نشده و سرکردگان قدم به‌میدان کارزار نگذاشتند، امرفرمودند از ارك وسنگر امیرخیز وخیابان چندتیرتوپ به‌جانب آناخاتون و سرخاب و اردوی شاطرانلو انداختندکه سبب حرکت ایشان‌بشود و [از] اعلان‌جنگی‌که‌داده‌اند تخلف‌ننمایند، [اما] ثمری‌نبخشید و صدایی نیامد؛ اینهاهم ساکت‌شدند.

■ دو روز است‌که بالمره راه آذوقه وآمد ورفت از اطراف بریده‌شده و نان بسیارکمیاب است. جهت [=علت] ایـن‌که آذوقهٔ شهر تمام شده [این است‌که] از اول تابستان و سرطان، ابتدای جنگ است و علی‌الاتصال،روز و شب، تیراندازی و دفاع و جدال است، و سواران دولتی راهها را ناامن کرده‌اند. نه آینده را جسارت آمدن است و نه اهـالی تبریز را آسودگی و آرامی. متواتراً جنگ‌است وقتال؛ علی‌الخصوص دراین‌روزها ازهجوم‌لشکر بی‌پایان، نه‌آینده هست ونه رونده.

شخصی می‌گوید: «من درباسمنج‌بودم، سواره وپیاده ازصبح تاعصر، به‌ازدحام تمام، به‌جانب تبریزگذشت‌که‌نه‌حد داشت ونه حصر؛ باخودگفتم بیچاره اهالی شهر، در دست این لشکر بیحد جرار، در یك ساعت دستگیر و

* زاید

شهر بالکلیّه پایمال خواهد شد.»

امروز بعدازظهر، عقب لشکر ماکو وارد شده به‌اردوی پیش در آناخاتون ملحق گشتند. بعدها سواره وپیاده، وقت‌عصر، ازآناخاتون‌حرکت نموده از دامنهٔ‌کوه سرخاب عازم محلهٔ شتربان شدندکه دشت و بیابان از کثرت ایشان به‌ستوه آمده‌بود. مجاهدین دلیر مستحفظین سرپل به‌پیش‌ایشان رفته مشغول تیراندازی شدند و آتش جنگ درمیانهٔ ایشان شعله‌ورگردید.

جناب سردار امر فرمودند چند تیرتوپ خاراشکن از سنگر امیرخیز به‌جانب ایشان انداختند. گلولهٔ شرابینل به‌تیپ ایشان در رسیده متفرق ساخت. بعضی از سواره‌ها اسب انداخته به‌جانب شتربان جلوریز گشت و باقی برگشته به‌اردوی آناخاتون پیوست. چنان می‌نمود که رحیم‌خان و شجاع‌نظام بوده‌اند [که] رفته بودند بعضی ایشان را درآورده در شتربان منزل و مکان بدهند، که‌گلولهٔ تفنگ مجاهدین، و توپ توپچیان چابکدست مجال رفتن‌را نداد. اشخاصی‌که با دوربین تماشای این معرکه را می‌نمودند تقریر کرده‌اند [که] بقدر سی وچهل نفر سواره به‌خاك هلاك افتاد.

آفتاب غروب نمود و چنین ظاهر شدکه این روز، که اقدام به‌جنگ نشد، از آن طرف، تهیهٔ‌اسباب جنگ ناتمام بوده. شب جمعه، ازسنگرهای معاندین سوارهٔ دولتی شنلیك زیاد نمودند ولی مجاهدین در مقابل ایشان، دست به‌چقماق تفنگ نبرده و اعتنایی به‌شنلیك ایشان نکردند.

روز جمعه بیست وهشتم شهر شعبان‌المعظم

امروز روزی است نمونهٔ محشر. شاهزاده عین‌الدوله [چون] ملاحظه نمودند که با تهدید و تخویف، اهالی غیور تبریز به‌زیر بیدق استبداد نمی‌آیند، و درسرحقوق ملیهٔ خود با شجاعت تمام ایستادگی دارند، بعد از تدارکات استعداد لشگری و سنگرهای توپهای اطراف، که در این سه روز مهیا نموده بودند، چهارده عراده‌توپ قلعه‌کوب از محاذی باغ شمال الی رودخانهٔ آجی به‌تلهای جانب جنوب و شرقی شهرکشیده و نصب نموده بودند، و اردوی ماکو توپهای خود را درجانب شمالی گذاشته، یك ساعت از روزگذشته، حکم نمودند به‌توپهای دوزخ شرار، توپچیان مریخ هیبت آتش‌گذارند، وسی وپنج هزار لشکر وهشتاد نفر سرکرده وخوانین بیکدفعه حمله‌ور شوند و خشك وتر تبریزیان‌را بسوزانند. از سه‌جانب شهر، گلوله‌های‌توپهای اژدرشکل‌آتشبار باریدن‌گرفت. بعضی‌درهوا وبعضی به‌عمارات و زمین افتاده و آتش‌گرفته متلاشی شده دوباره صدای توپ احداث نموده

پاره‌هایش به‌اطراف پاشیده می‌گشت.

جناب سردار و جناب سالار امر فرمودند از ارك و سنگرهای خیابان و مارالان و امیرخیز، توپچیان چابکدست به‌انداختن توپهای کوه‌شکاف مشغول باشند. چنانچه [= همانطورکه] گلوله‌های ایشان به‌شهر می‌آمد گلولهٔ مدافعهٔ اینها نیز به‌جانب ایشان رفتن گرفت. و امر فرموده بودند جمیع مجاهدین درسنگرهای خود آماده شده جمیع بندرها را محفوظدارند و سد حمله‌های لشگر گشته به‌مدافعه ومقابله اقدام نمایند. تا به‌حکم‌شاهزاده فوجی بزرگ با سرکردگی خوانین شاهسون و طالش از سرمارالان، وفوجی از دروازهٔ باغمیشه، و فوجی از عالاقاپو و عمارت دولتی و سایر سنگرهای میانهٔ اینها، و فوجی‌بزرگ ازجانب میدان‌کاهفروشان و دروازهٔ شتربان با یك‌عراده توپ‌جلو باسرکردگی‌رحیم‌خان‌چلبیانلو به‌جانب دروازهٔ‌اسلامبول، جانب راست جناب‌سردار، و فوجی ازکوچهٔ عیرانچی پیش‌روی مرکزجناب سردار به‌سرکردگی ضرغام نظام و حاجی‌موسی‌خان و سایر خوانین‌قره‌داغ، و فوجی از قوری چای، جانب چپ جناب سردار، با سرکردگی شجاع‌نظام مرندی وسایر خوانین مرند باسواران جرار مرند، و اردوی ماکو ازجانب رودخانهٔ‌آجی به‌سرپل به‌سرداری عزت‌الله‌خان ماکویی وسایر خوانین‌ماکو و سلماس و خوی و اواجیق، و فوجی از قره‌ملك به‌سرکردگی سالار ارفع و سیف‌الله‌خان وعیوضعلی‌خان‌اسکویی،ماحصل سی‌وپنج‌بلکه چهل‌هزار لشگر جرارکه هریکی با سام نریمان برابری داشتند، از نقطهٔ جنوب، از جانب مشرق و شمالی الی غربی شهر، حمله‌ورگشته آتش جنگ شعله‌ورگردید.

از غریدن توپها و صدای تفنگ، عرصهٔ محشر برپا و روز رستخیز هویدا گشت. هردو لشکر مثال سمندر، خودشان را به‌دریای آتش زدند. مجاهدین باغیرت چون سد اسکندر درمقابل ایشان ایستادگی نموده باریدن گلوله‌های تفنگ پنجتیر و توپهای رعدآوا را باران بهاری شمرده به‌ستاره‌ریزی گلولهٔ تفنگ مشغول شدند، واز هرجانب چنان آتشبازی نمودندکه ملك حیران وفلك سرگردان گشت. سرکردگان لشکر نهیب‌می‌زدند: «بزنید و پیش بروید.» [اما] هرکس قدم پیش نهاد، سرش‌را به‌خاك تیره نهاد. از یك ساعتی روز الی یك‌ساعت ونیم به‌غروب مانده، دوساعت تمام نایرهٔ‌قتال اشتعال داشت.

■ رحیم‌خان‌که امروز داوطلب، وخود اسلحهٔ جنگ پوشیده، از جانب دروازهٔ شتربان با سواره‌های خود حمله آورده بود، توپ را در پیش مقبرهٔ



سیدابراهیم گذاشته به‌سنگرهای دروازهٔ اسلامبول وکوچهٔ‌عیرانچی می‌بست، وسواران خود را امرنموده [بود]که پیش‌رفته درسنگرهای پیش آماده‌شوند؛ [و گفته بود]: «چنانچه با گلولهٔ توپ سنگرهای مجاهدین را خراب نمودم، حمله ببرید و ازکشتن وبستن مضایقه‌ننمایید.» هفده گلولهٔ توپ به‌سنگرهای دروازه زدند.

مجاهدین باغیرت ویجویه وکوردرلو قدم پس نگذاشته به‌تیراندازی مشغول شدند. حتی [با این که] گلولهٔ توپ به‌سنگر برخورده و سنگر را پراکنده نموده و خودش‌آتش گرفته و پاشیده شد [و] حاجی‌آقا ولد ارشد مشهدی‌خداکرم‌کوردرلو را پرانید [و] خون آن جوان و پاره‌های گلوله و سنگهای‌سنگر به‌سروروی‌مشهدی‌حسین ومشهدی‌سیف‌الله‌کوردرلو برخورد، باز هم دلیرانه تفنگ خالی‌کردند و قدم پس نگذاشتند، [و] چنان به‌سر رحیم‌خان و سوارانش گلولهٔ تفنگ می‌ریختندکه ایشان نتوانستند در مقابل ایستادگی نمایند، الحذر گویان شکست خورده‌کشتگان خودشان‌را ورداشته بگریختند. رحیم‌خان نیم‌ساعت از غروب‌گذشته، در آخر نفس، خودش را تنها به‌منزل خود رسانید. اینهاکه عرض شد به‌روایت یکی ازکسان خود رحیم‌خان بود.

واما ازجانب کوچهٔ‌عیرانچی: مجاهدانی‌که درسنگر پیش به‌تیراندازی مشغول بودند و آنجا یك بالاخانه بود، گلولهٔ توپ آمده یك‌طرف بالاخانه را خراب، و محمدجعفر نام مجاهد را با خود برد. دیگر مجاهدین در آنجا استقامت نتوانسته بنمایند. یك گرجی بمب‌اندازی هم آنجا بوده به‌او می‌گویند: «دیگر جای تأمل نیست.» گرجی می‌گوید: «سواره هنوز زیادنشده پس از زیادشدن بمب را می‌اندازم.» مجاهدین [چون] دیدندکه گرجی زبان‌شان را درست نمی‌فهمد و دیگر جای ایستادن نیست، گریخته وبه‌سنگر عقب می‌آیند واز آنجا به‌انداختن تفنگ مشغول می‌باشند [= می‌شوند]. سواره‌ها گرجی مزبور را باگلوله زده‌نعش اورا به‌اسلامیه بردند.

دیگربار، به‌امر جناب سردار، بمب‌انداز و تفنگچی داخل آن دربند هولناك شده به‌سواران بمب وگلوله انداخته ازخانه و باغچهٔ آن دربند خارج نموده [نمودند]. دراین اثنا گلوله آمده به‌پای محمدخان، برادرزادهٔ جناب سردار برخورده و آن جوان دلیر از پای افتاده و درافتاد. احمدنام مجاهد، پسرکربلایی حق‌ویردی، فوراً آن جوان رشید را به‌پشت گرفته به انجمن حقیقت، که مرکز جناب سردار است، برد.

■ اما از جانب رودخانهٔ آجی، لشگر ماکو بمثال دریا به‌جنبش آمده، سیاهی لشگر بیابان راگرفته‌بود؛ شنلیك‌کنان پیش آمده مشغول جنگ‌شدند. مجاهدین آن‌طرف به‌سرکردگی کربلایی‌حسین‌خان و خدادادخان وحسن‌خان درمقابل ایشان مشغول تیراندازی‌شدند وایشان نتوانستند قدم‌پیش‌گذارند.

■ ازجانب قره‌ملك، مجاهدین حکم‌آباد وگـامشوان و امیرزین‌الدین، بسان پلنگان خشمگین سرراه ایشان را گرفته مشغول جنگ شدند. ولی از تخلف بعضی مفسدین حکم‌آباد، چندخانه درکوچهٔ اره‌گر به‌غارت رفت.

اما ازجانب‌عالاقاپو،چنانچه [= به‌محض‌این‌که]سواران‌دولتی‌شیپور-کشان روان شدند، جناب مشهدی‌محمدصادق‌تفقازی مشهور، با مجاهدین بهرام‌کین جلو ایشان راگرفته باگلولهٔ تفنگ از دهن شیپورچی زده ازپشت سرش به‌در رفت، و شنلیك شدید نمودند. سواران رشید بمثل بـرگ خزان به‌زمین ریزان شدند.

و از جانب قوری چای امیرخیز، شجاع‌نظام‌کـه به‌خون ملت بسیار تشنه بود وجد و جهد تمام داشت، حمله‌ور شده بود. هرچه زور زدند بغیر ازگلولهٔ تفنگ چیز دیگر نصیب ایشان نگشت.

واز جانب خیابان، زورمندان لشگر درانداختن‌گلولهٔ تفنگ مضایقه نکردند، بغیراز صدمهٔ جانی چیزدیگر نخوردند. واز جانب مارالان هرقدر یورش آوردند خودشان‌را درخاك مذلت دیدند. دراین روز عالمسوز،عرصهٔ محشر برپا، از غریدن توپهای‌رعدآوا وگشادن تفنگهای برق‌جهنده،گوش آسمان‌گرفته شده و زمین و زمان به‌لرزه درافتاده بود [بطوری]که‌کسی از دیگری خبری نداشت.

الحاصل، چنانچه [= چنان‌که] عرض شد یك‌ساعت و نیم به‌غروب مانده، از هرطرف‌شکست به‌لشگر استبدادیان رسیده روبه‌فرار نهادند. دعوا ساکت وشهر آرام شد. درهرجانب‌کشتهٔ زیاد ازلشگر دلیر دولتی درمیدان قتال و جدال افتاده و به‌خون خود آغشته‌گردید. علی روایت، از سواران رشید از هرطرف، سیصد نفر بلکه زیـاده مقتول، و اینقدر هم زخمدار شده بود؛ به‌روایت دیگر، زیاده است. و سی‌نفر از مجاهدین مقتول و بقدر سی نفر مجروح شده است. و تعداد توپهای طرفین به‌پانصد وچهل و دو رسیده است؛ علی‌اختلاف‌الاقوال‌که جزوی تفاوت دارند. تعداد تفنگ را خدا می-داند. ولی از اینجا یك‌نوع به‌حساب می‌آید: [حد]اقل، این‌روز پانزده‌هزار مجاهد دعوا می‌نمایند ودرهریکی صد فشنگ [یافت] می‌شود؛ می‌شود یك-

میلیون ونیم. اگر یك‌دفعه عوض نمایند می‌شود سه‌میلیون. وجناب سردار و جناب سالار دامن‌همت درکمر زده به‌هرسو شتافته سرکشی‌نموده جنگهای شدید می کردند.

جناب‌آقامیرزامحمدعلی‌خان طبیب می گوید: «چندروز بود رفته‌بودم به‌نعمت‌آباد، دوفرسخی شهر درجادۀ طهران واقع. بسیار، امروز نگرانی از جانب شهر داشتم چنانچه آرامم نبود. وقت عصر تنگ، با بعضی رفقاکه ایشان صاحب قریه واهل استبداد بودند، رفتیم به‌کنار راه. منتظر بودیم‌که آینده‌ای‌شود احوالات را بپرسیم. دیدیم دو نفر سید می‌آید. با تعجیل تمام از آنها پرسیدیم: آقایان بگویید آخر دعـوای امروز به‌کجا رسید، و آخر دعوا و عمل جنگ، در آخر چطور شد؟ به‌این عبارت جواب دادند: به‌پدر لشگریان مستبدین آتش‌زدند؛ چطور خواهد شد. به‌سخن ایشان باورنکردیم ومحال دانستیم. بعدازآن یك‌نفر سوارۀ شاهسون آمد، ازوی سؤال‌نمودیم: ای برادر، بسیار نگرانیم، به‌مـا بگو آخر ایـن جنگ به‌کجا رسید؟ گفت: اینقدر بدانید هرچه ما انداختیم به‌سنگ برخـورد و هرچه ایشان انداختند به‌ما خورد. خـدا لعنت‌کند به‌آن‌کسی‌که ما را به‌اینجا آورده با ملت دعوا نماییم. رفیقان برخاستند رفتیم به‌منزل. فرداصبح عازم‌شهر شدم، [تا] اگر مرده باشم [= بمیرم] درشهر شوم واگر زنده‌باشم درمیان‌اهالی زندگانی نمایم.»

علی روایت، از سرکـردگان نصراللهخـان و حیدرخـان اواجقلو و جوادخان بختیاری و علی‌خان یورتچی شاهسون و یاورخان مرندی مقتول گشته[اند].

وقت‌عصر امروز، یك‌نفر شخص‌کامل درخصوص این‌جنگ یك‌بیانات واضح گفت‌که همه‌اش صحیح و درست است. گفت: «هیچ مـی‌دانید سبب و علت این جنگها چه چیز است‌که این‌قدر خـونهای ناحق ریخته می‌شود، و این‌قدر سرکرده و سردار و صاحبمنصب جمع شده‌اند خون ملت‌را می‌ریزند که اسیر ظلمهای خود سازندکه نه یاغی دولتند و نه از دین خارج شده‌اند؛ و بعضی علمای سوء مـا به‌این امر راضی شده‌اند. بایست بهمگی علت را بفهمیم وچاره‌نماییم. علمای‌حقه، حجج‌الاسلام‌نجف‌الاشرف، وعقلای‌مملکت ازکنه مطلب باخبرند و به‌عیوبات مملکت برخورده‌اند، می‌خـواهند ریشۀ ظلم واستبداد قطع شود وعدالت و مساوات به‌میان آید تا مملکت‌ما خراب و دولت ضعیف و ملت ذلیل نشود. ولی ما بیعلمها از خـواب غفلت بیدار نمی‌شویم و بدون‌جهت برای‌غرض شخصی بعضیها جمع شده خون‌یکدیگر

را می‌ریزیم و اهل غرض نمی‌گذارند به‌حقوق ملیهٔ خود رسیده از هرجهت آسوده شویم تا بعداز این، اولاد و نوادگان ما آسوده شده مارا به‌خیر یاد نمایند.»

گفت: «آنانی‌که به‌ضد این‌امر مقدس حرکت می‌نمایند و نمی‌خواهند دولت ایران مشروطه شود آنان است [= آنانند]که‌کار نمی‌کنند وصاحب قریه‌ها وکرورها شده‌اند؛ خواه عمامه‌دار باشد و خواه کلاهدار. و همیشه در میان نعمت و عیش و عشرتند. هیچ از سرما وگرمای روزگار خبری ندارند. ولی سه‌فرقهٔ ما هست‌که از صبح تا شام کار می‌کنند و خودشان را به‌مهلکه‌می‌اندازند [اما] صاحب هیچ‌چیزی‌نیستند. نه درپیش ایشان‌احترام دارند ونه از ظلم ظالمان امنیت. و همواره در زحمت و مصیبت می‌باشند و آنی آسودگی درحیات خود ندارند.»

■ «فرقه اولی، اهـل تجارتند؛ [کارشان] علی‌الاتصال ارسال و مرسول است، خـرید [و] فروش مـال داخله و خارجه، [و] حساب‌است [و] دفتر. از صبح الی پنج ساعت از شب‌گذشته، نه از خورد و خوراك لذت دارند و نه از خواب استراحت. در میان این سلسلهٔ بزرگ،کـه مدار مملکت بسته به‌وجود ایشان است، صد هزار تومانی‌کمتر پیدا می‌شود. بـا همهٔ این، نه امنیت دارند ونه چندان احترام در پیش آن بیکاران. در دول خارجه دعوا-[یی]که‌هست دعوای‌تجارتی‌است؛ تجار را ازعمدهٔ رکن‌مملکت می‌شمارند.»

■ «فرقهٔ دویمی، اهل‌کسب است و صنایع. آن بیچارگان پیش‌از طلوع آفتاب، به‌پی‌کسب و صنعت خود می‌روند [و] نیم‌ساعت از شب‌گذشته به خانه و منزل خـودشان می‌آیند. با زحمات زیاد همین [= بزور] تحصیل قوت لایموت می‌نمایند. استراحت [برای‌شان] حـرام، ازعیال شرمنده، از دوست و رفقا منفعل؛ نه استطاعت مؤنهٔ سال دارند ونه قدرت جواب‌ظلام؛ هرچه مباشرین مـی‌خواهند [از آنها] بـه‌ضرب سیلی می‌گیرند. وحال‌آن‌که درخارجه؛ به‌اهل‌صنایع تربیت وتقویت می‌نمایند. همه‌روزه صنایع‌ایشان پیشرفت نموده مداخلهای زیـاد می‌نمایند و از هرجهت آسوده‌اند، و اهل کسب به‌شرح ایضاً.»

■ «فرقهٔ سیمی، اهل زراعت است و فلاحت. آن بیچارگان‌که یك رکن مدار مملکتند، در سرما وگـرما کار می‌کنند، زراعت می‌نمایند. وقت درو،

اجاره‌دار یا مباشرحاضر است. خورد وخوراك اورا باید ایشان بدهند؛وابداً راضی به یك‌جوجه در روی دوری نمی‌شوند، وحال آن کـه آن بیچارگان خودشان روی پلو را ندیده‌اند.»

«بعد از حاضر شدن گندم، مـی‌آیند از هفت ویـا هشت من، دو من با یك چارك زیادی کشیده ورمی‌دارند. خرمنچه‌لك[1] چهل یك، جو اسب؛ خرمن نصف می‌شود. بعد از آن مطالبهٔ مساعده را مـی‌کنند؛ یـك خروار گندم داده‌اند دو خروار سه خروار مـی‌کشند. گندم همه‌اش مـال صاحب املاك می‌شود. آن بیچاره شانه و قلبیر خـود را ورداشته دست خـالی به خانه‌اش می‌رود، و با آن زحمات‌که دارند صاحب هیچ چیز نیستند.»

«[از] دیگر ظلمهایی کـه به ایشان وارد است ـ از بره و جـوجه و تخم‌مرغ و روغن «را»* عرض نمی‌کنم ـ [این‌که] نـه اعتباری دارند ونه اعتنایی درحق ایشان است. انبار آقا از زحمت ایشان پرشده ولی خودشان را قوت لایموت پیدا نیست. در بلاد متمدنـه، دولـت اول رعـایت احوال ایشان را «ملاحظه»* می‌کند که مدار مملکت بسته به وجود این سه فرقه است. شاه و امنای دولت، سرباز و تـوپچی و سواره از رنـج دست ایشان گذران دارند. ولی در مملکت ما هست ونیست ایشان را می‌گیرند و ابداً احترامی ندارند.»

«دیگری اهل نظام است؛ از توپچی و سرباز و سواره که برای حفظ مملکت وجود ایشان لازم است. حالت ایشان بدینگونه است: [وقتی] خبر به‌سفررفتن‌می‌دهند «اول‌این‌که»*کسی «را»* [که] یارای‌سفرکردن ندارد یا دارد [و] می‌خواهد خود را معاف نماید صاحبمنصبش از ده تومان الـی سی تومان [از او]گرفته ازسفررفتن اورا معاف می‌نماید. جیره ومواجب‌معاف شدگان‌را ازدولت‌می‌گیرند وخودشان‌می‌خورند و دروقت‌سان‌دادن یك‌نفررا دونفراسم می‌گذارندوازسان‌می‌گذرانند.«که»*همهٔ‌این دوفقره درنظام،بسیار تقلب‌است. بدینگونه‌عملها[است‌که]دیگر، دروقت‌لزوم،سربازنمی‌آیدبه‌سفر برود یا [اگر] رفت، به عوض هـزار نفر ششصد نفر می‌شود. از این فقره درگذشتیم آمدیم به این‌که رسیدند به محل ساخلوی؛ جیره نمی‌دهند، لابد است بیچاره سرباز برود به فعلگی، یا حمالی یا قصابـی کند. [و] بـا لباس

* زاید

۱. این اصطلاح که در روستاهای آذربایجان به‌کار مـی‌رود، همانطور کـه از متن برمی‌آید به‌مفهوم یك چهلم خرمن است.

کثیف مغشوش در سفر گذران می‌کند. چنانچه [= وقتی] مدت سفر منقضی شد، نه جیره داده‌اند نه مواجب؛ بایست عارض شوند تا قدری جیره و مواجب گیرند. چنانچه [= هنگامی که] آمدند به خانه، صاحبمنصبان هر یکی یك اسم بیحسابی [روی شان] گذاشته مبالغی جریمه می‌گیرند، و سواران هم به این قرار. کیسهٔ ملت و سرباز و سواره تهی ولی خزینهٔ صندوق ایشان مملو.»

«دیگری حکام است. [حکام] یك مملکت را از دولت اجاره می‌کنند، یعنی می‌آیند رعیت را لخت می‌نمایند؛ بدین قرار، مثلاً آذربایجان. هشتاد هزار تومان پیشکش می‌دهند [و] به آذربایجان حاکم می‌شوند. بعد از ورود به تبریز احکام اطراف‌را می‌خواهند [و] سه برابر پیشکش[ی] راکه داده‌اند از ایشان می‌گیرند [و] درحکومت برقرار[شان] می‌نمایند. خرج آشپزخانه برذمهٔ فراشباشی است.»

«در هرجا ـ واضح است ـ بعد ازرفتن حکام به محل خود، دوبرابری [= دو برابر آنچه]که داده‌اند از خوانین وکدخدایان عشایر می‌گیرند، و خوانین وکدخدایان دو برابری که داده‌اند از رعیت خود دریافت می‌نمایند. آن هشتاد هزار تومان پیشکش در آخر به دو کرور می‌رسد [که] از پشت اهالی بیچارهٔ آذربایجان در می‌آورند. خزینهٔ دولت تهی، اهالی مفلس، لکن کیسهٔ ایشان مملو می‌شود. البته این ظلام مفتخوار راضی نمی‌شوند دولت مشروطه شود تا این که مخارج و مواجب حکام را بدهند و ایشان هم آسوده پول دولت را خرج نمایند و به‌کسی ظلم‌وارد نشود.»

«و بعضی ملاهای دنیاخواه و جاه‌طلب به شرح ایضاً با هزارگونه سعی و تلاش[1]،صاحب دهات شده بنای احتکار می‌گذارند و ابداً رحمی به فقراوضعفا نمی‌نمایند، [وفکر نمی‌کنند] که ایشان نمی‌توانند به این‌مظنه‌ها گذران نمایند. چنانچه [= وقتی‌که] فقرا قرضدار و شرمندهٔ عیال شد [ند] غربت را اختیارکرده به‌خارجه می‌روند وبه‌چه رذالت کار می‌کنند.مشکل، از ده نفر همین [= فقط] سه نفر به وطن خود درآید؛ از زحمت و شدت، مریض شده وتلف می‌شوند.»

«ای سرباز و سواره، ایشان برای منافع شخصیهٔ خودشان ـ چنانچه

۱. ظاهراً نویسنده «سعی تلاش» را درمفهوم «حیله و نیرنگ» به کار برده

عرض شد ـ جمع شده می‌خواهند مشروطه را وردارند که اینگونه مداخل‌های کلی از دست ایشان می‌رود [= بیرون نرود]؛ شما را چه شده سینهٔ خودتان را سپر گلوله‌های توپ و تفنگ ساخته‌اید؟ چرا از خواب غفلت بیدار نمی‌شوید؟ و[ای] آن بیچاره‌هایی‌که به شماها این ظلمها واردمی‌شود ازگرفتن جریمه و سایربدهیهای بیمعنی؛ از حق‌الحکومه وسرشکن به‌هراسم وغیره. چرا بعضی ازشماها در خفیه به استبداد راضی می‌شود؟ همگی اتفاق و اتحاد نمایید درحفظ حقوق ملیهٔ خود.»

چنانچه [= هنگامی که] آن شخص هوشمند این‌تقریرات رابیان‌نمود، همه تصدیق کردندکه: «به خدا همه درست وصحیح است و هیچ جای انکار ندارد؛ [ولی] چون بعضی [از] ملت ما بیسوادند درست ملتفت نشده‌اند به این نکته‌ها که حقوق خود را بدانند.»

الحاصل، در این روز رستخیز در تبریز، یك نوع ازگشادن توپهای رعدآوا و تفنگهای صاعقه بار وهجوم لشکر و حملهٔ مجاهدین و آمدن گلوله‌های متصل توپها وتفنگهاشور نشور پیدا بود که به‌وصف نمی‌آید. ولی چنان اهالی در این مدت سه ماه آموخته شده بودند [که] همهٔ اینهارا صدای زنبور در حساب می‌کردند، وکودکان دهساله گلوله‌های توپها را، که از هوا می‌آمد، بعد ازخوردن به‌جایی، دویده و می‌گرفتند [بطوری] که گرمی گلوله دستشان را می‌سوخت. ومجاهدین عرصهٔ دعوا را حجلهٔ عروسی می‌پنداشتند، وهمواره جناب سردارمی‌فرمودند «هیچ واهمه‌ننمایید، جناب ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام با شماست؛ زیراکه ما در سرحقوق‌ملیهٔ خود، که عین عدالت است،کوشش می‌نماییم، ایشان در منافع شخصی و ضرر ملت تلاش می‌کنند.»

شب آرام، و از جانبی اقدام به جنگ نشد، ولی به‌قرار معمولی از سنگرها کم‌کم تفنگ خالی می‌شد.

روز شنبه بیست ونهم شهر شعبان‌المعظم

امروز الی ظهر از جانبی آثار جنگ هویدا نبود. بعدازظهر، فوجی از سر خیابان و فوجی از سر مارالان، و لشکر ماکو از جانب سرپل حمله‌ور گشته شروع به‌جنگ نمودند. توپهای اژدرها صورت و دوزخ لهب، ازسه جانب آغاز آتشفشانی نمود وگلوله‌های خانمانسوز قلعه شکن ازهرجانب آمدن گرفت [و] تیرهای دلدوز پهلو شکاف تفنگ به هرطرف پریدن. و دلیران هر دو جانب، در سه طرف تبریز، زانو به زمین گذاشته مشغول

تیراندازی گشتند. تیمار [= طومار] عمر جوانان به آخر می‌رسید و قامت همچون سرو ایشان با خاك یکسان می‌گشت. باران بلا تا غروب آفتاب در بارش بود. بعد از آن دست از دعوا کشیده هر دو جانب برگشتند، و قدری از سواره‌ها مسافر دیار عدم شدند. ولی از مجاهدین به کسی صدمه نرسیده بود.

و امروز از جانبین بقدر یکصد و پنجاه تیر توپ انداخته شده، و امروز شش روز است [که] تردد اطراف بریده شده ونان بسیارکمیاب‌است. با وجود این، اهالی را جمیعاً قوت قلب پیداست [و] می‌گویند: «اگر از گرسنگی بمیریم، تسلیم استبداد نمی‌شویم.» ولی ظاهراً چنان می‌نماید که شاهزاده عین‌الدوله این خیال را کرده که اهالی از گرسنگی دلتنگ شده امان خواهند کشید؛ نمی‌دانند [که] ملت غیور تبریز استقامت نموده به این جور شدتها اعتنایی ندارند؛ چنانچه [= در حالی که] [از] به پیش گلوله رفتن مضایقه نمی‌کنند از نیامدن آذوقه چه خیال [= پروا] خواهند کرد.

■ در امیرخیز، وقت عصر، محمداسماعیل نام جوان، پسر حاجی علی‌اصغربزاز، در وقتی که در خانه وباغچهٔ خودتان [= خودشان] داخل می‌شد، گلولهٔ هوایی آمده برخورده، وفات نمود. این جورگلوله [های] هوایی به بسیار مرد و زن وکودك برخورده وهلاك شده‌اندکه نوشتن آنها جگر انسان راکباب می‌کند.

وامشب، از سنگرهای طرفین تیراندازی زیادی بود.

روز یکشنبه غرهٔ رمضان‌المبارك

امروز هم الی ظهر آرامی، و بعدازظهر مجدداً از جانب مارالان و سر خیابان و رودخانهٔ آجی، غوغای جنگ برخاست. جناب سردار بامجاهدین شیردل مشغول جنگ جانب رودخانه بودند، و جناب سالار در خیابان جنگهای دلیرانه‌می‌کردند، ومجاهدین آنطرفها درمارالان‌به‌جنگ‌برخاستند. مجدداً ازسه جانب شهر غوغای قیامت آشکارا شد.

در این گیرودار سیف‌الله‌خان و امن‌الله‌خان از قره‌ملك، با سواره‌های قراداغ و اهالی قره ملك و اسکو، سواره وپیادهٔ کثیر برخاسته برای بردن توپ سنگر گامشوان حمله‌ور شدند. مجاهدین با غیرت گامشوان و امیر زین‌الدین، که قراول توپ بودند، ایشان را به گلولهٔ تفنگ

گرفتند [و ایشان] نتوانستند پیش درآیند. از بردن توپ مأیوس شده رو به جانب نوکه دیزه گذاشتند که همسایهٔ آنجاست و متصل به محلات شهر.

■ رئیس مجاهدین نوکه دیزه از انداختن گلولهٔ تفنگ مانع شده سواران و اهالی قره‌ملك داخل نوکه دیزج گشته قدری از گاو و گوسفند و مخلفات خانه‌های آنجا تاراج نموده و سه نفر را دستگیر کرده با خودشان به قره‌ملك بردند. و به اسیران گفته بودند که: «به ما تسلیم شوید تا اموال شما را رد نماییم.» ایشان گفته بودند: «ما را مرخص نمایید با همهٔ اهالی نوکه‌دیزه آمده تسلیم شویم و مال ما را بدهید.» ایشان را مرخص کرده بودند. آمده در مقام جنگ با ایشان ایستاده و اموال منهوبهٔ خودشان را نخواستند. ولی در جانب شهر، الی غروب آفتاب، نایرهٔ قتال و جدال اشتعال داشت.

و امروز از مجاهدین به کسی صدمه نرسیده بود و علی روایة، در جانب خیابان، قدری سواره مقتول گشته و در سرپل آجی چایی، به‌همان قرار به مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بود. و امروز، تعداد توپهای طرفین به هشتاد می‌رسید.

شب آرام بود وصدای تفنگ شنیده نشد مگر به قرار معمول ایام ماضیه، که عرض شده است.

روز دوشنبه دوم شهر رمضان‌المبارك

امروز شهر آرام، و از جانبین اقدام به‌جنگ نشد. و اهالی همه روزه در مسجد صمصام خان حاضر می‌شوند؛ علی‌الخصوص در این ایام. جناب آقا‌شیخ حسن نماز جماعت می‌گزارند و موعظه می‌نمایند وپیش از آن، جناب مشهدی میرکریم و جناب آقا میرزا حسین نطقهای بلیغ درخصوص منافع ملت می‌نمایند.

■ و امروز جناب اقبال لشگر از جانب شاهزاده عین‌الدوله به انجمن ایالتی آمده بودند که شاهزاده می‌فرمایند: «ده نفر از جانب ما و ده نفر از جانب ملت، شب پنجشنبه به یك جا جمع شوند و در خصوص این بلوای بزرگ گفتگو نمایند، و سواره‌ها را مانع از آمد و رفت [با] اهالی شتربان و سرخاب نشوند. بلکه یکنوعی امورات به اصلاح بگذرد.»

هیهات، بسیار دوراست «ابدا»* اهل ظلم و استبداد، که سالهای دراز است با ظلم و خودرأیی پرورش یافته [اند]، به‌زیر بیدق عدل و انصاف درآیند. و از این طرف، ملت [که] هوشیار شده و پی به حقوق خود بـرده، بسیار دشوار است به زیر بیدق ظلم واستبداد، دیگربار بروند. این عقدهٔ مشکل‌را بغیر از زور بازو چیز دیگر نمی‌گشاید و اینگونه تکالیف در این مدت‌بسیار شده و نتیجه نداده است.

■ امروز بعدازظهـر، ده و دوازده تیر تـوپ انـداخته شد، ولـی آثار جنگ هویدا نیست؛ وشب سه‌شنبه آرام، وصدای تفنگ از جـانبین شنیده نمی‌شود.

روز سه‌شنبه سیم رمضان‌المبارک

امروز نیز شهر آرام، اما محل کسب وکاری منحصر است به‌دروازهٔ‌گجل، و دروازهٔ مهاد مهین، و کـوچه‌های ارمنستان وبازارچـهٔ نوبر. بـه بازار- رفتن اهالی غیر ممکن، بازار بسته، دکاکین تیرخورده، و اروسیها شکسته، مالهای دکانهای خارج شده یا به‌تاراج رفته. چه بازار چه دکان، همه‌پامال ظلم‌واستبداد. وشب‌آرام، و صبح از جانب دروازهٔ اسلامبول شنلیك تفنگ زیادی شد که از سنگر به سنگر می‌انداختند.

روز چهارشنبه چهارم‌رمضان‌المبارک

اگر چه دراین ایام، اهالی شتربان وسرخاب خفیتاً از سواره‌های مستبدین، تردد داشتند و اظهار افسردگی و دلتنگی از بودن انجمن اسلامیه در محلهٔ ایشان و اسیری در دست سواران ترادغ و مرند و شاهسون مـی‌نمودنـد، چون قدغن برهم شده بود، در این دو روز بسیار تردد می‌کـردند و بسیار دلشاد بودند از ورداشتن [= برداشته شدن] قدغـن. [و] قند و چـایی و روغن لامپ [= نفت] [کـه] در شتربـان کمیاب بـود، بـه قـدر احتیاج می‌گرفتند و می‌بردند. ولـی وقت عصر، چنین تقریر نمودنـد کـه از این جانب، یك نفر زن فقیر می‌رود از خبازخانهٔ بازارچهٔ پـرسنگی نـان بگیرد ـ که در ایـن مدت، نـان این طـرف کمیاب و در آن طـرف زیـاد بوده ـ بیچاره را با گلوله، سواران بیرحم می‌زنند. دوباره ازدوجانب، آمدورفت

* زاید

رامانع شدند.

شب آرامی بود، ولی در حـوالـی صبح، شنلیك زیـاد در سنگرهای دروازهٔ اسلامبول در میانهٔ سوارهها و مجاهدین گشت، ولی از سنگر بهسنگر بوده. و امشب [=دیشب] بعضی از مجاهدین قراباغی که تفنگ وفشنگ پنجتیر میآوردند، و مجاهدین گرجیه که بهکمك مجاهدین تبریز میآمدند، [و] در اسفندان جمعیت داشتند، بجهت بودن اردوی ماکو در آناخـاتون، کهراه ایشان است، از بیراهه آمده خودشان را بـهپل سنق، یعنی شکسته، رسانیده و از آنجا گذشته، از بیراهه بهپیش سنگر تـوپ گامشوان آمـده، داخل محلهٔ گامشوان شده، صحیح و سالم وارد حضور جناب سردارشدند، و برای ایشان منزل و قرار تعیین شده و در خیابان بهحضور جناب سالار رفته شرفیاب شدند.

روز پنجشنبه پنجم شهر رمضانالمبارك

چون بعد از جنگ دولتی، مجاهدین سرپل از [= بسبب] نبودن قهوهچی در قهوهخانههای آنجا بجهت رمضانالمبارك، آمده در سرای امیر و سایـر قهوهخانهها قراولی مینمودند که به محلهٔ امیرخیز نـزدیك شونـد [و] و آمد و رفت به [= برای] ایشان دشوار نبوده باشد، از لشگر ماکو سوارهٔ کثیری آمده از پل گذشته، در زاستاو روسها منزل نموده و به آمدن قافلهٔ تجارتی و آذوقه مانع شده بودند. لهذا مجاهدیـن شیردل بـه خیال خـود گذاشته بودند کـه ایشان را از آنجا خـارج نمایند؛ به جلـو رفته مشغول جنگ و جدال گشتند. از طرفین باران بلا باریدن گـرفت. [وقتی] جناب سردار خبردار شدند که مجاهدین در سرپل مشغول دعوایند، کسی فرستاده و مانع شده بودند [= شدند] کـه: «امروز دعـوا را تـرك نمایید، وقتی که امر نمودیم اقدام به جنگ شود.» و قدری سواره از اردوی آنـاخاتون حرکت نموده به جانب شتربان عزم نمودند؛ ظاهراً به اردوی شاطرانلـو خواهند رفت.

شب جمعه، آرامی حاصل، و از جانبین صدایتفنگ شنیدهنمیشود.

روز جمعه ششم شهر مبارك صیام

امـروز از هیچ جـانب، قدم بـه میدان کارزار نگـذاشتند، و راه سردرود گشاده شده و آرد وگندم بسیار میآید. امروز، در روز جنگ دولتی، یـك نفرگرجی [که] در سنگر توپ زخمدار شده بود، ناقوس رحلـت زده از این

دیرقانی درگذشت. باعزت تمام، مجاهدین برده به خاکش درسپردند، و از همراهانش یکی نطق نموده این بیانات را گفت که: «ما همه صاحب اهل و عیال وعزت و جلال در وطن خود هستیم و آمده‌ایم به این شهر شما از روی غیرت و حمیت که به مشروطه طلبان حمایت نماییم و دست ازحمایت نخواهیم کشید تانفس آخر. اگرهمهٔ ما در این راه کشته شویم ابداًاینگونه صدمات عزم ما را سست نخواهد کرد، و علی‌الاتصال، از عقب ما غیرتمندان ما با تدارکات کامل خواهند رسید.» و جناب آقا میرزا حسین و جناب آقا میرزا علی و آقا مشهدی‌میرکریم در مسجد صمصام خان‌نطقهای دلچسب ازمحسنات‌مشروطه وخباثت‌استبدادمی‌نمودند وصدای «یاشاسون[1] مشروطه ومشروطه‌طلبان، ویا شاسونلار سردار ملت وسالارملت ومجاهدین باغیرت» از اهالی مسجد بلند می‌شد.

شب شنبه و روزش، آرامی حاصل، و از جانبی اقدام به‌جنگ نشد. و اهالی شتربان وسرخاب این روزها تردد زیاد دارند، و اهالی بسیاراحترام در بارهٔ ایشان می‌نمایند. و نان بسیار است. آرد و گندم از جانب سردرود می‌آید ولی روغن لامپ ازمانعیت اردوی ماکو کمیاب شده‌است. و بعضی خبرهای اراجیف در میان اهالی منتشر است که: «شاه در طهران اذن مجلس داده است ولی مسموع نیست که آثار رحمت هویدا نمی‌شود.» عبثاً گفتکو می‌نمایند.

شب یکشنبه، و روزش شهر آرام، و مجاهدین راحت و ملت به امورات خود مشغول است.

شب دوشنبه، نیزشهر آرام است، از جانبی‌آثار جنگ هویدانشده.

روز دوشنبه نهم شهر رمضان‌المبارك

از جانب قره‌ملك و سرد رود، بسیار به آینده و رونده مانع می‌شوند، و هرکه را در راه می‌بینند هر چیزی که دارد از دستش گرفته و به کسی ابقا نمی‌نمایند.

و امروز، جناب سردار تشریف آوردند به انجمن مقدس ایالتی، و بعد از آن برخاسته به‌خیابان تشریف بردند. الی غروب آفتاب، در گفتکو بودند، ظاهراً قراری در دفع دشمن گذاشته شوند [= باشند]. در غروب آفتاب، معاودت نموده به دولتسرای خود برگشتند.

۱. زنده‌باد

شب سه‌شنبه آرامی حاصل، الی صبح، از جانبین اقدام به جنگ نشد.

روز سه‌شنبه دهم رمضان‌المبارک

مجدداً بجهت ناامنی راهها، که سواران دولتی کرده بودند، تردد [وجود] ندارد، و نان کمیاب است. چون برای بودن اردوی ماکو در آنا خاتون غلهٔ آنجا را حمل نموده به شتربان می‌بردند، در شتربان نان وفور داشت، و مرد و زن، مخفی رفته می‌گرفتند. سرداران و سرکردگان ساکنین قدغن اکید نمودند که سواران مانع شده و نگذارند از سرحدان محلهٔ دیگر، کسی بگذرد و نان بگیرد. و قافلهٔ بزرگی از شترداران ایروان، قند و روغن لامپاحمل نموده می‌آوردند؛ سواران ماکوکه در زاستاو روسها نشسته‌بودند نگذاشتند درآورند و همگی را گرفته و ضبط نمودند. مجاهدین آن طرف در این خصوص تیراندازی و جنگ نمودند الی غروب آفتاب که قافله را از دست ایشان بگیرند، ثمری نبخشید. ولی جنابان سردار و سالار پیشنهاد خاطر خودشان نموده‌اندکه به دفع این دو اردوی بزرگ پردازند، وشاهزاده عین‌الدوله در صورت ظاهر رأی نمی‌دادند به‌بسته شدن راهها ولی در باطن امر، [ادعایشان] حقیقت نداشت. چون مقیمین اسلامیه و سرداران، ضعف حال خودشان را می‌بینند و ملاحظه می‌نمایند که بعد از شکست این لشکر قوی، ایشان را راه نجات نخواهد شد، از این حرکات مذبوحه از [قبیل] بستن راهها، برای خودشان راه‌نجات می‌جویند. چنانچه [= بااین]استقامت و مردانگی[که] درملت ملاحظه می‌شود اهالی استبداد را راه نجات‌نخواهد شد، مگر این که به‌ملت تسلیم شده تابع عدل و مساوات شوند، و این امر بسیار مشکل است‌برای ایشان. [هر] چقدر قوه و قدرت دارند با ملت‌همراه نخواهند شد.

شب آرام، ولی در طلعیهٔ صبح شنلیك زیاد از جانب سنگرهای آن طرف می‌نمایند و نمی‌گذارند مؤذنان به آسودگی اذان بگویند و ابدآ حیا از حضرت رسول اکرم، صلعم، نمی‌نمایند.

روزچهارشنبه یازدهم شهر رمضان‌المبارک

«در»* شهر از جهت تیراندازی، آرام بود، ولی از هیچ جانب، بسبب

* زاید

ناامنی راهها قافله‌ای‌نمی‌آمد وتردد بریده شده‌بود. واضح می‌نماید [چون] مستبدین ملاحظه نمودند که از جنگهای گذشته وحملهٔ بیحد لشگرصرفه‌ای نبرده‌اند، اطراف و جوانب را ناامن نموده‌اندکه راه قافله‌هـا مسدود شود بلکه ملت به‌ستوه آمده بـه‌استبداد راضی باشند [= شوند]، [ولی] ملتفت این نکته نیستند [که ملت] پایداری محکم دارند [و] از اینگونه محظورات قدم پس نگذاشته و در دفع اینگونه حوادثات [پیشقدم] خواهند شد.

شب پنجشنبه، بعد ازگذشتن نصف‌شب، تیراندازی از طـرفین زیاد شده، نیم‌ساعت امتداد یافته بعدها ساکت شد. اگر چه‌تا به‌حال، تیراندازی شبها را عرض نمودم ولی‌چگونگـی را ننوشتم. حسابدار فشنگ امیرخیز می‌گوید: «دریك شب، مجاهدین بیست‌وهفت هزار پـوست [= پـوکـه] آوردند فشنگ دادیم. همین، تعداد فشنگ چند سنگر است نه‌همه‌اش.ازاینجا تیراندازی شبها و روزها مشخص خواهد شدکه به‌چه‌اندازه درتبریزبلاانگیز غوغای محشر بر پا شده درمدت چهار ماه از جنگهای اتصالی.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر رمضان‌المبارك

امروز به وضوح پیوست جناب‌سالار با جمعی‌از مجاهدین شیردل، حمله‌برده قله‌را به تصرف درآورده‌اند، وسنگر بسته یك عراده توپ با جمعی مجاهدین بهرام‌صولت گذاشته وامر فرموده‌اند نگذارندازاردوی شاطرانلو به‌جانب باغمیشه و سرخاب تردد نمایند. در واقع، از سرقله هم مـی‌توانند اردو و راه پایان را بزنند و نگذارند تردد از شتربان و بـاغمیشه، سواران دولتی بنمایند. [به‌این ترتیب] امشب [= دیشب] یك فتح نمایانی نموده‌اند.

در همین شب، جناب‌کربلایی‌حسین‌خان، از جانب بازار از دم‌کوچهٔ حاجی میرزاحسن مجتهد گذشته به سرپل رودخانه، پیش روی خانـهٔ قدیم جناب‌نظام‌العلما، که بسیارمکانهای خوفناك است، به‌عزم گرفتن شجاع‌نظام، که به خون مـلت تشنه است. ودر عمارت سالار ارفـع دم دروازهٔ سرخاب می‌شود [= اقامت دارد] رفته است. آن شجاع دلیر اینگونه جسارت‌کـه کرده‌اند خیلی‌جای تعجب است. شجاع‌نظام باسواره‌های جرار خود درآنجا منزل نموده که همسایـهٔ انجمن اسلامیه است؛ و چقـدر در آنجا مستحفظ می‌باشد! بعداز رسیدن به آن‌محل خطرناك، از بی‌تدبیری یك نفر مجاهد، که گلولهٔ بیجا انداخته وسواران مرند باخبر شده، درمیانه تیراندازی‌شده، به مقصود نرسیده، بی‌نیل به‌مرام، مراجعت نموده است.

■ روز پنجشنبه، شاهزاده خبردار می‌شودکه مجاهدین شیرصولت سرقله راگرفته‌اند [و] دیگر بعد از این، نمی‌توانند اردوی شاطرانلوزیست‌نمایند، ولشگری که در محلهٔ سرخاب وشتربان است، به خطر افتاده [و] مشکل است از دامنهٔ قلهٔ مزبور تردد نمایند. [لذا] امر فرموده شب، دو ساعت به صبح مانده، که وقت سحور خوردن‌است، سواره وپیاده انتخاب نمودەبه قله یورش برند وبه تصرف درآورند، [و]توپی‌که درآنجاگذاشته‌اند به‌روی مجاهدین گشاد دهند.

این مطلب را بعینه به جنابان سردار وسالار در رسانیده بود.٭ واین شیردلان از مجاهدین شیردل انتخاب نموده بر سرقلـه فرستادند کـه منتظر شوند، [و] چهار ساعت به صبح مانده، دوسه ساعت پیش‌از قرار ایشان‌اردو را به آتش گیرند واز انداختن توپ وتفنگ مضایقه ننمایند.

و امروز، تردد زیاد از اهالی محلهٔ شتربان به این جانب‌بود وکمال مهربانی در حق ایشان به عمل می‌آمد و ایشان هم ازبودن لشگر در میان ایشان، افسرده دل بودند.

■ امروز شهر آرام، واز جانبی اقدام به‌جنگ نشد. ولی شب جمعـه، به‌قرار تدبیری‌که جنابان سردار وسالار فرموده بودند، چهار ساعت‌به صبح مانده، از سرقله، مجاهدین شیرصولت بنای تیراندازی گذاشتند. و قدری مجاهد از جانب باغ صاحبدیوان پیش رفته از انداختن‌گلولهٔ توپ وتفنگ، غلغله و آشوب در میان لشگریان اردو درافتاده ازچادرهای‌خود فرارنموده در دره و بیغوله‌های آن جانب، خودشان را حفظ نمودند.

وچنان تقریر رفت که امشب[= دیشب] شاهزاده‌عین‌الدولـه بـه جانقور تشریف برده بودند. الی دمیدن صبح در آن معرکهٔ هـولناك آتش‌ـ فشانی بود. تدبیر سرکرده‌ها باطل شده خودشان را در میان آتش دیدند.

وجناب‌سردار امشب [= دیشب] کمر همت به میان زدندکه به‌دفع اردوی ماکو،که درآناخاتون وسرپل آجی‌چایی، در زاستاوهای روسها رحل اقامت انداخته‌اند، بپردازند. بقدر چهل‌نفر از مجاهدین جرار دراول شب، از راه‌گامشوان روانه فرمودندکه رفته اسبهای خـودشان را در گامشوان گذاشته از میان رودخانه رفته و از آن طرف پل گذشته ودر آغ‌تپه سنگر نمایند [و] فردا درحین گیرودار جنگ مـانع شوند و نگـذارنـد از طـرف آناخاتون، به جانب سرپل‌کسی از اردوی ماکودرآید، و هم مانع شوندکه از شتربان سواره به‌جانب‌اردوی آناخاتون برود. ایشان رفته پیش ازطلوع

صبح، درهمانجا به[= برای] خودشان جان‌پناهی درست نموده و بنشستند.

روز جمعه سیزدهم ماه مبارك صیام

جناب سردار، بعد از طلوع آفتاب، بقدر دویست نفر مجاهدین شیردل با سرکردگی کربلایی‌حسین‌خان و مددعلی‌خان به جانب زاستاو، برای دفع لشگر ماکو، روانه فرمودند، وایشان از دوجانب شنلیك‌کنان، از میان نهرها وسایر کشتزارهای آن طرف یورش برده از جانبین باران بلا باریدن گرفت.

سواران جرار ماکو به‌سرکردگی قلی‌خان اواجقلو در زاستاو روسها، که قلعه‌ای محکم است، [بودند] و مجاهدین شیردل در بیابان. هرقدر گلوله اینها می‌انداختند به درودیوار برمی‌خورد وهرقدر ایشان‌می‌انداختند به‌مجاهدین، بی‌خطر، می‌رسید. باهمهٔ این، ساعت‌به‌ساعت، مجاهدین شیرپنجه گلوله انداخته پیش رفتند تا حوالی ظهر، خودشان را به زاستاو رسانیدند. دریك دم، ازکشته‌ها پشته‌ها قرار داده، سواران رشید ماکو جای فراربرای خودشان نیافتند، تفنگ را انداخته و بعضی سوار شده رو به‌گریز نهادند. مجاهدین شیرصولت برای ایشان راه فرار دادند و نزدند.

باهمهٔ این، پنجاه‌ودونفر ایشان‌درپیش زاستاو وداع هستی‌را نموده وبه خواب ابدی مشغول شدند، و هفت نفرآنها دستگیر شد. و مجاهدین بعداز شکست وفراری ایشان، به‌جانب ایشان شنلیك هوایی می‌نمودند.

دراین گیرودار، توپچیان ماکو از حوالی آناخاتون، بنای انداختن توپ شرابینل گذاشتند. گلولهٔ توپهای کوه شکاف، پی‌درپی به سر پل می‌آمد. دیگر چه توپ انداختن است! الی پانزده تیر توپ درانداختند.

■ در این گیرودار، جناب سردار سوار شده خودش را به‌آن عرصهٔ بلا در رسانیده و به‌مجاهدین شیردل مرحمتها فرمودند. علی‌الخصوص به کربلایی‌حسین‌خان که در همهٔ جنگها پیشرو و زحمتکش زیاد وجان نثار حقیقی در راه ملت وسرکردهٔ بزرگ مجاهدین است، مرحمت مخصوص فرمودند، و امر فرمودند توپ جلوته پر به سرپل کشیده جواب توپهای ایشان را بدهند.

چون بنده در این اثنا آنجا بودم و اسیران را می‌آوردند و آن بیچارگان بسیار [اظهار] بیتوانایی می‌کردند، رسیدم، گفتم: «برادران، چرا می‌ترسید؟ للهالحمد به شما آسیبی نرسیده و جناب‌سردار بسیار رحم‌دل

است. با شما گفتگو می‌فرمایند و به‌شما خرجی می‌دهند ومهربانی می‌نمایند و روانهٔ اوطان خودتان می‌فرمایند.» و به مجاهدین سپردم که: «اینها را با مهربانی ببرید.» ایشان گفتند: «والله ما بیچارگـان را بـه ظلم بـه اینجا آورده‌اند، به اختیار خود نیامده‌ایم.» راست هم‌می‌گفتند. سه‌نفر مجاهدبـا کمال مهربانی، [آنان را] بردند.

چون در زاستاو لنگهای قند وروغن لامپا بسیاربود، که‌سواران ماکو ضبط نموده بودند و بعضی از لوده‌ها به قندها طمع نموده می‌بردند، جناب سردار فرمودند با صدای بلندکه: «اینها مال‌التجـاره است مباداکسی دست بزند.» و قراول گذاشتند [تا] حفظ نمایند.

هرچه اسب وتفنگ ومایحتاج سواره‌های ماکو بود به دست‌مجاهدین در رسید. دراین اثنا ازاهالی ومجاهدین چهار وپنج هزار نفر به نظرمی‌رسید وچند تیر توپ از سرپل به جانب ایشان انداختند، وکربلایی حسین‌خان‌با بعضی از مجاهدین از پل‌گذشته در آن طرف بودند، وسواره‌های گریختگان سراسیمه به‌هر جانب پراکنده بودند. یك سوار رشیدی از آناخاتون اسب انداخته پراکندگان را جمع می‌نمود؛ ظاهراً عزت‌الله‌خان سردار بوده‌باشد.

از تهاجم این جمع‌کثیر وگذشتن کربلایی حسین‌خان به‌آن طرف پل و رفتن گلولهٔ توپ این جانب، لشگر ماکو از آناخاتون‌کوچ نموده رو به فرار نهادند. جناب‌سردار امر فرمودند دیگر تعاقب لزوم ندارد، وفرمودند کشتگان را به یکجا جمع نمایند. بعد قراول‌گذاشتند. وپنج نفراز مجاهدین مقتول‌وچهار نفر زخمدار شده بود. مجاهدین‌ایشان را ورداشته به‌خانه‌شان بردند. چون وقت غروب بود جناب‌سردار امربه مراجعت فرمودند.

روز شنبه چهاردهم رمضان‌المبارك

جناب‌سالار از خیابان تشریف آورده، جناب‌سردار جمعی از مجاهدین [را]، پیش از رفتن خـودشان، [با] غسال وسدر وکافـور وکفن بـایك نفـر مـلا روانه فرموده‌بودند.[وقتی] تشریف بردندکه‌همه راغسل وکفن‌نموده ونماز گزارده بودند؛ فرمودند در آن طرف پل دفن نمایند. و اسیران را خرجـی وَ لباس و سایر مایحتاج عطا فرموده با کمال مهربانی روانهٔ اوطـان خـود نمودند.

ودر صبح، اثری از اردوی ماکو در آنـاخاتـون پیدا نبود. اهـالـی آناخاتون [که] پیش از آمدن ایشان، با اهل وعیال کوچ‌کرده به شهرآمده بودند مراجعت نموده بـه خانـهٔ خودشان رفتند. [بـه ایـن ترتیب] یـك

جانب شهر از وجود دشمن خالی شد.
بعداز این مقدمه، جناب سردار و جناب سالار به‌خیال دفع رحیم‌خان و شجاع‌نظام در شتربان، افتادندکه ایشان را از میان شهر خارج نمایند و انجمن اسلامیه‌را پامال واهل اسلامیه راگرفتار یا فراری به‌وادی‌سرگردانی نمایند؛که همهٔ این فتنه وآشوب را ایشان انداخته و ملت‌را متضرر وپامال نموده‌اند. و بعدازآن، اردوی شاطرانلو را،که ازمردان‌کارآمد جمع است، پریشان نمایند.
امروز، جناب آقامیرزاعلی‌اکبر واعظ از جانب آقایان اسلامیه‌نشین آمده به‌حضور جناب حاج‌میرزا ابوالحسن‌آقا انگجی،که دراین مدت بلوای شهر خانه‌نشین و بیطرف بـوده‌اند، می‌گفت‌که: «از طهران تلگراف هست که اعلیحضرت همایونی به‌حکم علمای‌نجف، اذن مجلس و انجمن داده‌است و عمل تمام است.» اهالی بعدازشنیدن این خبر، می‌گویند: «همهٔ این‌حرفها پولتیك وخدعه و فریب‌است. اعتنا به‌اینگونه حرفها نداریم. بس [= پس] اینگونه تلگرافات چرا به‌اسلامیه‌می‌آید؟ اول بایست به‌شاهزاده عین‌الدوله بیاید و او علنی به‌ملت خبر بدهند.»
شب گذشته، آرامی حاصل، واز جایی صدای تفنگ شنیده نشد.
شب یکشنبه، یك ساعت [و] نیم از شب‌گـذشته، از سر خیابان الی آخر امیرخیز، تبریز بلاانگیز را چنان صدای تفنگ پیچید [= فراگرفت] کانه رعد وبرق اتصالاً می‌زند. گلولهٔ تفنگ را دریك دم چنان باریدندگویا [از] ابربهاری باران می‌بارد. غلغله به‌نه‌تبهٔ افلاك درافتاد. توپهای‌دوزخ‌لهب را از هرجانب‌گشاد دادند. صدای توپ و تفنگ، غوغای محشررا در عرصهٔ شهر برپـا نموده از هـرجانب مجاهدین پلنگ هیبت رو به سنگرها گذاشتند.
دراین شب هولناك، صفحهٔ تبریز از شرارهٔ توپ و تفنگ‌کورهٔ نار و در و دیوار از رسیدن‌گلولهٔ تفنگ، خـانهٔ زنبورگشت. از سر قله الی آخر محلهٔ امیرخیز،که بقدر یك‌فرسنگ است، درسرحدات جنگ، و [در] سنگرها ابر بلا باریدن‌گرفت. دوساعت طول‌کشیده دست‌ورداشتند. دراین‌گیرودار، به‌جانب مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بـود، ولی چنان تقریر شد [که] قدری از سوارەها تلف‌گشته و هفت‌نفر درخیابان دستگیر شده‌اند.

روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان‌المبارك

جناب سالار امـر فرمودند از جانب میدان مشق، و از جانب عالاقاپو، و

جانب کوچهٔ قوللار، ودالان‌میرزا رضا وچند جای‌دیگر، مجاهدین‌شیرصولت خیابان و نوبر حمله ببرند، و ششگلان و باغمیشه را به‌تصرف درآورند. مجاهدین بهرام‌کین، از هرجانب حمله برده از باریدن گلولهٔ تفنگ قدم پس نگذاشته الی عصر، محلهٔ ششگلان وباغمیشه را به‌تصرف درآوردند، واین دو محلهٔ بزرگ را از وجود سواره‌ها خالی‌کردند. وکربلایی‌حسین‌خان از جانب بازار، با بعضی‌از مجاهدین یورش برده سواره‌ها را ازسنگرهای آنجا خالی نموده، جنگ‌کنان الی سرتختهٔ پل پیش رفتند. وجمیع خیال این شیر بیشهٔ دلاوری آن بودکه امروز خودش را به‌انجمن اسلامیه برساند و آتش فتنه‌ای [را]که در آنجا شعله‌ورگشته بود خاموش نماید؛ تا [این‌که] داخل سرای‌کوچکی، پیش مقابل دروازهٔ سرخاب، که‌گلوله‌اش دروازه را می‌زد، درحین سختی جنگ، که‌گلولهٔ تفنگ ازهرجانب مثال باران می‌بارید، در دم پل رودخانهٔ‌آنجا، مشهدی‌یعقوب‌کوردرلوی مجاهدرا باگلوله‌زدند درافتاد. وآن [= او] جوان دلیر [و] شجاع[ی] بودکه هیچگونه ازدعوا روگردان نبود.

بعداز افتادن آن‌جوان، سواران مرند جری‌گشته، پیش‌آمد. کربلایی حسین‌خان [را]، که خودش‌را به‌سان سمندر به‌دریای آتش زده مشغول‌جنگ بود، با تیر دلدوز ازپایش زخمدار نمودند. آن جوان باغیرت خودش را به یك‌اطاق آن سراکشیده، مشغول جنگ‌شد. و اطراف اطاق‌را سواران‌مرندی گرفته از هرجانب دیوار اطاق، سوراخ‌گشاده تیر می‌انداختند. و مجاهدین [وقتی] دیدندکربلایی‌حسین‌خان پیدا نیست و ندانستند درکجا بوده، جنازهٔ مشهدی یعقوب را ورداشته از کربلایی‌حسین‌خان خبردار نشدندکه درچه مهلکه است.

بعد از تمام‌شدن فشنگ، آن جوان دلیر دست به‌طپانچه نموده‌گلولهٔ طپانچه‌را خالی نموده و سه‌تن ازسواران را زده [= زد]. سواران [چون] دیدند فشنگ آن جوان دلیر تمام شده‌که دست به‌طپانچه‌کرده است، از سر پرغیرت آن جوان با حمیت باگلوله زدند، درافتاد و جنازهٔ او را ورداشته به‌پیش شجاع‌نظام بردند؛ گویاکه یك شهر را فتح نموده‌اند.

[وقتی] این‌خبر وحشت اثر منتشر شدکه: «کربلایی‌حسین‌خان‌دستگیر شده و برده‌اند» مجاهدین ازهرجانب به‌انجمن مقدس جمع شدند [بطوری] که صحن و اطاقهای انجمن مملو شده بود. بعضی می‌گفتند: «کشته‌اند» و بعضی می‌گفتند: «اسیراست، نکشته‌اند.» وچنان شهرت‌کرده بودکه: «اسیر است.»

نقب‌زن و بمب‌انداز همه حـاضر بودند. آقامیرزاعلی‌اکبر واعظ، که دیروز خودش از شتربان آمده بود، و عمادالشریعه و محمدخان فراشباشی سرخاب، وآقامیرهاشم که درخانهٔ مقتدرالدوله قراول بود؛ وسیدرضی «را»* [که] مجاهدین گرفته [بودند]، در انجمن مقدس بودند بطریق محبوس. به ایشان گفتند یك رقعه به‌اسلامیه بنویسندکه: «البته‌کربلایی‌حسین‌خان را از دست شجاع‌نظام گـرفته روانه فرمایید. اگـر مسامحـه شود، امشب تر و خشك آنجا را درآتش خواهند سوخت.» رقعه را نوشته روانه‌کردند. جواب آوردندکه: «کربلایی‌حسین‌خان را غسل وکفن نموده و دفن کـرده‌اند.» از شنیدن این خبر وحشت‌انگیز، شورنشور[ی] به‌میان مجاهدین افتاده شدکه انتهانداشت. سرکردگان‌مجاهدین «از*» رفتن ایشان دراین‌شب برای‌جنگ، مصلحت ندیدند و نگذاشتند بروند.

■ این جـوان باغیرت، بسیار خوش‌خلق و زیاده‌سخن بود و هرروز به مساکین و فقرا در پول‌دادن مضایقه نداشت. دلیر و شجاعی بودکه در همهٔ جنگها پیشرو بوده خوف و هراس بردلش راه نیافته‌بود و ابداً خیانت ازدل بیکینه‌اش نگذشته بود. و نگهبان[ی] بازار بعداز آن‌که به‌دست این جوان دلیر آمد، محفوظ شد. ماحصل، محسنات درصفات پسندیده‌اش بسیار است.

جناب‌سردار وجناب سالار چنین قرارگذاشتندکه مجاهدین یورش‌برند و دو محله را هم از سواران دولتی خالی نمایند ـ دیگر جای تأمل نیست؛ آنچه ازدست ایشان می‌آمد مضایقه ننمودند. و امروز، پنج وشش‌نفر، بغیر از این دوجوان دلیر، از مجاهدین به‌قتل رسیده بودند.

شب دوشنبه آرام [بود]، واز جانبی اقدام به‌جنگ نشد.

روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان‌المبارك

مجاهـدین شیـردل از جـانب ششکلان و تکیـهٔ حیدر مشغـول تیراندازی گشته و پیش می‌رفتند، واز جانب امیرخیز، مجاهدین از چند جانب یورش برده آن‌طرف محلهٔ شتربان را به‌تصرف درآوردند، و از سواران، یك طرف شتربان را خالی‌کردند. الی غروب آفتاب، جنگ از هردو جانب برپا بود. بعداز آن، دست ازجنگ ورداشته برگشتند. ولی از مقدمهٔ گریختن ملاهای اسلامیه‌نشین خبردار نبودندکه دوشب پیش‌از این، گریخته‌اند.

* زاید

■ چون بعد ازگـرفتن و تصرف‌شدن به‌قله [= متصرف‌شدن قله] ـ که واقعاً یك قلعهٔ محکم‌بوده‌ـ و شکست و فراری‌شدن اردوی ماکو به [= با] آن قدرت و توتی‌که داشتند، و شکست‌یافتن لشگر بیحد درجنگ دولتی، و به‌تصرف‌آمدن‌ششگلان وباغمیشه،آقایان مأیوس‌شده راه فراربرای‌خودشان می‌جستند، و سرداران و سرکردگان علانیه دیدندکه اگر بعدازاین صدهزار لشگر جمع شود و یك سال مقابله و مقاتله نمایند به‌تبریز نمی‌توانند غلبه کنند‌ـ [چنان‌که] درمدت چهارماه از اندرون و بیرون شهر هرچه‌قوه وزور‌ـ بازو داشتند زدند ممکن نشد به‌تصرف درآورند‌ـ و روزبروز، مجاهدین‌ملت قوت‌گرفته به‌پیش می‌آیند، آقایان دو شب پیش‌از این، به‌اردوی شاطرانلو به‌حضور شاهزاده عین‌الدوله رفته‌بودند. وامشب، خفیتاً رحیم‌خان وشجاع نظام و الواد شتربانی وحاجی‌محمدتقی صراف.وحاج‌میرمناف صراف وحاج‌ـ میرباقر صراف،که با سیدهاشم شتربانی مؤسس انجمن‌اسلامیه بودند، اسب گریز را زین‌کرده روبه‌فرار نهادند.

اهالی شتربان و سرخاب چون مایهٔ شرارت را دور دیدند، و بعضیها [که] از جان وَ مال خـود و از بعضی جهات دیگر خوفی داشتند از تفنگ برداشتن و [ناچاربودند از] طریق استبدادپیمودن (اهالی سرخاب به‌خیابان رفته به‌حضور جناب سالار واهالی شتربان به‌امیرخیز به‌حضور سردار آمده) اظهارشرمندگی نموده و امان‌خواستند. جناب سردار وجناب سالارفرمودند: «هرکس به‌درخانهٔ خود بیدق سرخ بزند، از دستبرد مجاهدین محفوظ خواهد شد. و بایست درخواستن حقوق ملیه، با ما همدست شده با اهل استبداد در جنگ شوید.» وایشان هم‌قبول‌این معنی‌رانموده، هرکس‌که درپیش‌خودجرمی می‌دانست بیدق سرخ،که علامت امان مجاهدین است، در سر بام خود الی صبح زدند.

و شب، اردوی شاطـرانلو اردو را به‌جا گـذاشته روبه‌فرار نهادند. رحیم‌خان درجانقور منزل‌کرد، و شاهزاده عین‌الدوله و حاج‌میرزاکریم‌امام جمعه درتزلجه میدان، و حاج‌میرزاحسن در یوسف‌آباد، و سیدهاشم باالواد شتربان عازم طهران، و حاج‌میرزا محسن و آقامیرزاصادق وشیخ‌عبدالرحیم عازم اهر، و سواران شاهسون به‌اردبیل، و شجاع‌نظام باخوانین و سواره‌ـ های مرند عازم مرند، و درنزدیکی خـواجه‌میرجان، پنجاه و پنج نفر شتر حاجی‌علی اریلی را ورداشته به‌مرند رفتند.

■ صبح، مجاهدین شیرصولت رفته هردو محله‌را به‌تصرف درآوردند، و

بعضی از اراذل واوباش ریختهخانهٔ حاج‌محمدتقی ومنزل رحیم‌خان وشجاع‌ـ
نظام و انجمن اسلامیه و خانه حاج میرمناف و سیدهاشم را غـارت نموده و
آتش زدند؛ وجناب‌سردار و جناب‌سالار به‌این امر راضی نبودند، ولی اهالی
بسان سیل ریخته بودند [و] چاره‌پذیر نگشت.

جناب اجلال‌الملك سوار شده به‌سرخاب و شتربـان تشریف بـرده به
مجاهـدین و محله سرکشی فرموده و تـأکیدات تمام به‌مجاهدین نمودند در
مهربانی‌نمودن به‌اهل سرخاب و شتربان، [و] مراجعت نمودند.

و درمحلهٔ لیل‌آباد، تعزیه‌داری کربلایی‌حسین‌خان مرحوم‌را درمسجد
لیل‌آباد گـرفته بودند. شب، جنابان سردار و سالار تشریف بردند به‌چیدن
تعزیهٔ آن مرحوم. بعداز چیدن تعزیه، اعضای انجمن مقدس وجناب‌اجلال‌ـ
الملك و جنـاب سردار و جنـاب سالار تشریف بردند به‌خانهٔ حاجی‌اسماعیل
حریرفروش [تا در] مجلس مخصوصی، برای امنیت و پاره‌ای امورات مهمهٔ
شهر واطراف،وحمل غلهٔ دیوانی «را»* به‌شهر، وبعضی اصلاحات اطراف و
امنیت، قراری گذاشته شود.

مجدداً فردا منادی به‌سرخاب و شتربان روانه فرمودندکه: «هیچکس
از مجاهدین، متعرض یك‌نفر از اهالی آنجا نشود؛ و همهٔ اهالی آن دومحله
در امن و امان است؛ بدون خوف و هراس تردد نمایند.» و امـر فرمودند:
«سنگرهای بازار ورداشته شود و پنجره‌های شکستهٔ دکاکین را تعمیر نمایند
تا بعداز رمضان‌المبارك، بازارگشاده شده اهل‌کسب وصنایع رفته به‌کسب
وکار خود مشغول باشند.»

و اردوی شاطرانلوکه پراکنده شده بود بعضی از چادر و توپهاکه به
جا مانده‌بود آورده به‌ارك بردند، وسواره روانه‌کردند [تا] از اطراف‌دهات،
غلهٔ دیوانی‌را حمل نموده روانهٔ شهر نمایندکه پیش‌از آمدن برف و مسدود
شدن راهها تدارك آذوقه‌را دیده‌شوند [= دیده باشند]؛ و به‌فراوانی نان،
که عمده اسباب آسودگی اهالی است، جدکامل دارند.

■ و شجاع‌نظام‌مرندی دو عراده توپ جلو با خود برده در مرند بنای
سنگربندی گذاشته راه تجارتی و غیره‌را مسدود نموده پنجاه و پنج نفر شتر
حاجی‌علی اریلی را،که از خواجه میرجان برده بود، و هرقافلهٔ قند وروغن
لانپا،که ازکنار رود ارس حمل نموده می‌آوردند، همه‌راگرفته متصرف شد،
تا این‌که ششصد وهشتاد نفرشتررا با بارهایش تصاحب‌کرده بالمره راه مرند
را مسدود و مغشوش نمود.

■ در این گیر و دار، اهالی قره‌ملك ازکرده‌های خود پشیمان شده از در استیمان درآمدند، و جناب‌سردار قلم عفو برجرائم ایشان درکشیدندمشروط براین‌که مال‌غارت‌شده ولخت‌گردیده «را»* درهرکس‌باشدگرفته به‌صاحبانش رد نمایند. و آرامی از هرجهت درشهر حاصل‌گردیده.

■ از نوزدهم ماه مبارك صیام، اول جناب سردار در امیرخیز، تعزیه به [= برای]کربلایی حسین‌خان مرحوم وسایر مجاهدین گرفتندکه دراین ایام جنگ، به‌درجهٔ مظلومیت رسیده و مردانه جان شیرین خودرا در راه ملت و درحفظ حقوق‌ملیه واجرای احکام‌علماء اعلام نجف‌الاشرف بذل وفدا نموده بودند وصاحبان‌ایشان، بواسطهٔ اشتغال وسرگرمی درامورات ملیهٔ‌خودشان، درعزاداری تأخیرکرده بودند. و بعد، جناب سالار درخیابان، وبعدازایشان در هرمحله، حتی اهالی باغیرت شتربان و سرخاب، الـی آخر ماه رمضان‌المبارك به‌تعزیه‌داری مجاهدین مشغول شدند.

دربیست و دویم شهررمضان، آقاحسن‌مشهور به‌قفقازی با یك‌مجاهد دیگر، که نوکرش‌بوده، هردو جوان هفده‌ساله و هجده ساله، بدون‌اذن‌جناب سردار و جناب سالار به‌عزم سیاحت، به‌سردرود رفته [بودند]. چنانچه‌عرض شد چند نفر درآنجا بلوا طلب‌بودند، وسردرود محل شرارت اشرار وسواران سیف‌الله‌خان بود. [آقاحسن] بعداز ورود، حاجی‌عظیم سردرودی و دو نفر دیگر را گـرفته‌کـه به‌حضور جناب سردار درآورد. بعضی الوادان خبردار شده‌که دونفر مجاهد جـوان آمده می‌خواهند آن سه‌نفر را مغلولاً به‌شهر برند، ریختندکه [آنان را] ازدست آقاحسن بگیرند. قیل وقال‌شدید درافتاده ایشان به‌تفنگ فشنگ گذاشته‌که اینها را بزنند وآنها پیشدستی‌کـرده تفنگ خالی‌کرده، دونفر مقتول وآقاحسن درمیانه مجروح شده، آدمش روبه‌گریز نهاد. به‌قرار یك فرسخ راه، اورا تعاقب‌کرده و دستگیرش‌کرده بردند وحبس نمودند.

در این اثنا مجاهدین[ی]که در قریهٔ خلیجان بودند خبردار شده رفتند به‌سردرودکـه مباشرین ایـن عملها راگرفته و آقاحسن زخمدار و آدمش را روانهٔ شهرنمایند. چون مجاهدین تبریز خبردار شده [= شدند]که آقاحسن زخم منکر ورداشته، دویست نفر مجاهد سواره به‌سردرود رفتندکه اشرار را تنبیه نمایند. جناب سردار سواره فرستادندکه مانع شوند و نگذارند به‌کسی

* زاید

مزاحمت رود. اهالی سردرود سر اطاعت فروگذاشته و تسلیم شدند؛ و آقا حسن بعداز یك روز، وفات یافت.

بعداز آرامی‌شهر و فراری[شدن] لشکر، اعضاء مجلس به‌شاه‌تلگراف نمودند، ماحصلش اختصاراً این‌که اشرارمتفرق، و تبریز آرام؛ حکم‌فرمایند مجلس مقرر و انتخاب جدید نمایند.

چون دراول بلوا سواران وبعضی عوام‌الناس اهالی شتربان وسرخاب ریخته خانهٔ جناب اجلال‌الملك را غارت نموده بودند، جناب اجلال‌الملك، حاکم تبریز، امروز اعلان دادند به‌این‌که: «هرکسی از مال من برده اگر درآورد قبول ندارم و نخواهم گرفت؛ همه را بذل ملت ساختم. و هیچکس خیالی درخصوص غارت خانهٔ من «داشته باشند»* ننمایند و آسوده شوند.»

درواقع، ازاینگونه‌اقدامات جناب‌اجلال‌الملك وصرف‌نظر[کردن‌شان] از مبالغ خطیر، اهالی را اخلاص‌کلی حاصل شد. و امر فرمودند: «هیچکس فرش یا مخلفات خانه بدون ضامن نگیرد.»

■ دراین ایام‌که شجاع‌نظام مرندی راه تجارتی و غله وآذوقه‌را درمرند مسدود نموده، روغن لانپا یك‌من الی هفت‌هزار دینار ترقی‌کرده، وگذشته‌از آن باعث فتنه و آشوب بزرگ شده و نزدیك شده‌که آذربایجان به‌تصرف دیگران برسد. [لذا] به‌فکر دفع‌فتنهٔ این آشوب‌طلب،که بسیار به‌خون‌ملت تشنه است و به‌دادن مملکت آذربایجان به‌اجانب خیال داشت، و اینقدر مال‌التجارهٔ خارجه وداخله را ضبط‌کرده است، افتادند وخواستند بدون این‌که خون ناحقی به‌زمین ریخته شود، دفع این شریر را بنمایند. یك جعبهٔ مخصوص قیمتدار،که اقل قیمتش خونبهای پنج‌نفر بود، به‌لفافه‌گذاشته و با لاك‌مهر زده و در روی لفافه «امانت شجاع‌نظام» با القاب نوشته شده، بردند به‌پستخانه داده و قبض‌گرفتند. غلام پستخانهٔ مبارکه مراسله‌جات و امانات‌را ورداشته به‌خط ارس‌کنار حرکت‌نموده شب دوم شب‌شوال‌المکرم، جعبهٔ امانت را به‌کسان شجاع‌نظام داده قبض‌الوصول‌گرفت.

شجاع‌نظام بعداز صرف شام، درحینی‌که مجلس با خواص اهل رجوع دایر شده‌بود، و بارون جبرئیل‌تاجر مسیحی [که] برای‌شتران ومال‌التجارهٔ خود وسایر تجار رفته درمجلس به‌گفتگوی این‌عمل و درآنجا بود، «شجاع‌نظام»* به‌خیال این‌که: «من بسیار خدمتها به‌اهل استبداد درتبریزکرده‌ام و

* زاید

حال درمرند، به‌خیال مملکت‌فروشی [هستم]که اصل نظر ایشان است، از اشیاءنفیسه به‌رسم هدیه فرستاده‌اند» گفت: «جعبه‌را بیار بازکنیم.» بعضی‌از حاضران نزدیك به‌وی معلوم‌است به‌این‌طمع خواهندافتادکه: «سردار وحاکم مرند حصه‌ای ازاین تحفه به‌ما خواهد داد» واز همه‌جا چشم درجعبه‌بودند. شجاع‌نظام با دست خود لفافه‌را دور نموده خواسته بگشاید [که] یکمرتبه جعبهٔ پرقیمت آتش‌گرفته با صدای مهیب ـ که دوفرسخ صدای وی رفته ـ پاشیده‌شد. یازده نفرکه درآن مجلس بودند، همه‌را درگرفت. پنج‌نفررا مثل پنبه‌که ازدست حلاج برون می‌شود، نرم‌نموده و شش نفر دیگر [را] مجروح [کرد]. وجبرئیل مسیحی‌که حاضر وقدری ازجعبه دورتربود زخمدارگشت. شجاع‌نظام وپسر بزرگش وعلی‌خان هجوانی و دونفر دیگر بعداز یك‌ساعت، بار سفر به‌دیار عدم بربستند.

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندادکه شب را سحرکند

و سایر مجروحین را برداشته به‌منزلشان بردند. این قضیه را با تلیفون از مرند به‌تبریز خبر دادند. فایطون [= درشکهٔ] مخصوصی با جراح برای جبرئیل بردند و به‌شهر درآوردند. به‌معالجهٔ وی پرداخته خوب شد.

بعد از این قضیهٔ غریبه و عجیبه، رضاقلی‌خان و رشیدنظام و حاجی احمدخان میرپنجه،که تسلط تمام در مرند داشتند، اذن دادندکه شترداران بارها را حمل نموده روانهٔ شهر شوند. بقدر چهل بار قند و روغن لانپا را شجاع‌نظام و سوارانش تلف نموده بودند که به‌دست نیامد. فی‌الجمله، راه تجارتی گشاده گردید.

بعد از دو روز، پسر کوچك شجاع‌نظام به‌حکم استبدادیان طهران، به‌مسند حکومت مرند نشسته و تجربه‌ای از [سرنوشت] پدر خود تحصیل ننموده بنای شرارت گذاشت و علم استبداد رابلندکرد.

[چون] جناب سردار ملاحظه فرمودند تاآن طرفها از وجوداشخاص شریر خالی نشود غله وقافله به‌دشواری درآید، فرج‌آقا مجاهد مشهور به قفقازی زنوزی را باسیصد سوارجرار، از راه‌النجق، روانهٔ زنوز نمودند که در آنجا از مجاهدین گرگر و زنوز جمع نموده به دفع اشرار مرند و پسر شجاع‌نظام بپردازد. و مجاهدین دلیر اورنق ـ انزاب، به امرجناب سردار، رفته نعمت‌الله‌خان طسوجی[1] راکه مایهٔ شرارت آنجا وحاکم بود از میانه

۱. در اصل، «طوجی» است‌که درست به نظر نمی رسد؛ چون درمحال اورنق ـ انزاب، «طوج» وجود ندارد.

بردارند؛ ودر طوج [= طسوج] اردویی تشکیل داده بـه جـانب سلماس، حرکت نمایند. مجاهدین به طسوج رفته نعمت‌اللّه‌خان و برادرانش را به‌قتل رسانیده توقف نمودند؛ بعد از اجتماع مجاهدین با غیرت آنطـرفها، عـازم سلماس شدند.

جناب حاجی پیشنماز با مجاهدیـن قرابـاغ رومیه، در حوالـی صبح نوزدهم شوال، از جانب رومیه، ومجاهدین ارونق ـ انزاب، ازاین جانب، شنلیک‌کنان، وارد دیلمقان شده، حاکم فراری واهالی دیلمقان تسلیم‌شدند. بعد از آرام و امنیت نمودن سلماس، به فکر [به] تصرف آوردن خوی در-افتادند.

در این گیرودار، قدری مجاهد ارونقی از صوفیان گـذشته بـه یـام رفتند. پسر شجاع‌نظام قدری سواره برای جلوگیری ایشان فرستاده در یام، دو فرسخی مرند، به سر ایشان ریخته جنگ در پیوست. [با این‌که] سواران مرند جنگ دیده وکارآموز [= کارآزموده] [بودند] بعد از شنلیک زیاد، پنج نفر از سوارهٔ مرندی و سه نفر از مجاهدین مقتول شده؛ بـاهمهٔ ایـن، [چون] ارونقیها نوآموز بودند روبه فرار نهادند.

جناب‌سردار بعد از شنیدن این‌خبر، امر نمودند به فرج‌آقا از زنـوز حرکت نموده مرند را از اشرار خالی نماید. فرج‌آقا با مجاهدیـن تبریـز و گرگر حرکت‌کرده در نیم فرسخی مرند، باسواران مرند جنگ شدیدگردیده [= کرده] سواران مرند شکست خورده روبه فرار نهادند. پسرشجاع‌نظام با مخصوصین خود سر بر یال اسب‌گریز نهاده به جانب خوی تکاورانگیز گشت. جناب فـرج‌آقا وارد مرند شده به اهالی مرند بـا کمال مهـربانـی، اطمینان و امنیت داده، همه مشغول کسب وکار خود شدند.

بعد از رسیدن خبر تسلیم مرند، جناب‌آقاشیخ‌اسماعیل و جناب‌حیدر-خان قفقازی از جانب انجمن مقدس وجناب سردار، معین شده بـه مرنـد رفتند. به‌خانهٔ شجاع‌نظام قراول گذاشته ومهر زدند؛ چون ازمال غـارت-شدهٔ تبریز در خانه‌اش داشت [و می‌خواستند] به صاحبان مال برسانند. راه ارس کنار را امنیت نموده، جناب آقا شیخ اسماعیل و حیدرخان مـراجعت فرمودند.

جناب‌سردار جناب رضاقلی‌خان و محسن‌خان و رشیدنظام را به‌تبریز خواسته و ایشان هم خودشان را به تبریـز رسانیده شرفیاب حضـور جناب سردار ملت‌گردیدند، ومنزل مخصوص برای ایشان معین شد. چون ایشان با شجاع‌نظام در شتربان همراه وگلوله‌انداز بـودند انجمن مقـدس وجناب

سردار قلم عفو بر جرائم ایشان کشیده کمـال مهربانـی در خصوص آنهـا بذل فرمودند. در بیست وپنجم شهر ذی‌القعدةالحـرام، باصوابدیـد انجمن مقدس، رضاقلی‌خان را حاکم مرند نموده روانه‌کردند.

ودراین مدت آسودگی از جنگ وپراکنده شدن‌لشکر دولتی درمرند، از اطراف، غلهٔ دیوانی را مجاهدین مأمورین حمل نموده روانهٔ شهر می‌نمایند، و نان در تبریز چنان فراوانی دارد که‌مدت بیست سال است دیـده نشده. وقت غروب، هرکسی بخواهد ده خروار نان بگیرد می‌تواند. بسیار نانهای خوب می‌پزند.

واعضاء انجمن مقدس، در این مدت، از صبح الی غروب آفتاب، در انجمن مشغول تـرتیبات و نظامـات مملکت، کـه ازهم پاشیده شده بـود، می‌باشند. ادارهٔ نظمیه برای امنیت شهر، و دیوانخانهٔ عدلیه برای‌رسیدگی به عرایض مردم، ومجلس مالیه برای دریافت نمودن مالیات، و ادارهٔ‌بلدیه برای رسیدگی به جمیع امورات شهر، از روی قانـون و همه مجـالس بـه امورات مملکت رسیدگـی می‌نمایند؛ و انجمن معارف بـرای رسیدگی بـه علوم.

و روزبروز، ملت قوت‌گرفته پیش‌می‌روند. واز اطراف عالم روزنامه های گرامی ازاینگونه حرکات کاملانهٔ امنای ملت تمجیدمی‌نمایند. واهالی ایران‌که در ممالک روی زمین می‌باشند، رسماً به‌دولها خبرداده‌اندکه چقدر [= تا زمانی‌که] مجلس شورای ملی بر قرار نشده، انجمن تبریزرا بمنزلهٔ مجلس بشناسند.

■ دراین روزها، حاجی‌سعیدالملك مراغه‌ای از جانب مستبدان‌درباریان مأمور وروانه شده به‌چاپاری وارد مراغه‌گردیده به تدارکات جنگ‌مشغول و آن طرفها را [دچار] اغتشاش نموده. مجاهدینی که برای حمل غله وبه [= برای] تنظیمات به‌مراغه رفته بودند مراجعت‌کردند. و حاجی‌صمدخان، سواران چاردولی راکه پیش از آمدن به مراغه خواسته بود، روانهٔ‌خانیان وعجبشیر ـ چهار فرسخی مراغه ـ نموده [تا] پیش جنگ و قراول باشند.

■ و قلعه‌وانباشی، که بعضی بی تدبیر [ی] ها در مراغه وبناب نموده بود، مغلولاً آورده محبوس و استنطاق می‌شود.

در بیست و دوم ذی‌القعدةالحـرام، فـوجـی مجاهـد رشید سواره به سرکردگی جناب مشهدی حاجی قفقازی روانهٔ مـراغه شد کـه اصلاح کار

حاجی‌صمدخان و مراغه را بنمایند و از راه استبداد به راه مستقیم مساوات راهنمایی نمایند، و الا معامله‌اش [را] واگذار به دهن تفنگ آتشبار سازند.

■ مجاهدینی‌که در دیلمقان به نظم وآرامی آنجا مشغول بودند [وقتی] ازخوی، حیدرخان‌امیرتومان با سواره و پیاده به عزم جنگ بامجاهدین با-فرهنگ عازم دیلمقان شده [= شد] «مجاهدین»* جلوگیری ایشان رانموده شکست دادند. حیدرخان بعد از شکست خوردن وارد خوی شده، عزت‌الله خان، سردار ماکویی، که در هردو اردو به تبریز آمده بود، با سه هزار سواره و پیاده با توپ و قورخانه، به عزم جنگ به جانب دیلمقان حرکت نموده، در دو فرسخی دیلمقان، تلاقی واقع و آتش جنگ شعله‌ورگردید.

از آنجایی که مجاهدین را تدارك و استعداد کامل نبود مراجعت به دیلمقان نمودند و عزت‌الله‌خان مزبور آمده در قلعهٔ چهرق، نیم-فرسخی دیلمقان، قرار و آرام گرفت. چند روز در آنجا اقامت کرده [= کرد]، و مجاهدین تدارك جنگ را آماده نموده [= نمودند]. عزت-الله‌خان ازآن قلعهٔ محکم خارج شده به‌جانب خوی حرکت نمود. مجاهدین دلیر از عقب ایشان در رسیده، و در دروازهٔ خوی جنگ در پیوست. لشکر عزت‌الله‌خان ماکویی‌شکست خورده مجاهدین وارد خوی شده مستبدین‌آنجا پنهان و حاکم خوی، که سالار اکرم بود، به‌جانب ماکو روبه گریز نهاد، و بلدهٔ خوی به‌تصرف مجاهدین درآمده بموجب قانون امنیت ورفتارنموده شهر خوی را آرام [کردند]. واهالی خوی، که کلاً مشروطه‌طلب بودند، به ترتیبات انجمن وسایر اقدامات ملتی مشغول شدند، وجناب سردار به مجاهدین آنجا از قورخانه وغیره روانه فرمودند.

■ دراین روزها، که بیست وهفتم شهر ذی‌القعدةالحرام‌است، به‌صواب-دید انجمن مقدس، یك انجمن تظام قرار داده شدکه جنابان سردار وسالاردر انجمن نشسته به امورات لشکری [و] ملی رسیدگی نمایند. و رومیه، که از خوف مستبدان سربه‌گریبان سکوت‌کشیده و منتظر قوت‌یافتن ملت بودند، به‌سعی واهتمام جناب محتشم‌السلطنه، انجمن خودشان را برقرار، وعرایض خدمت به ملت‌را به‌انجمن مقدس می‌رسانند. وهمچنین خوی و دیلمقان و مرند انجمن خودشان را بر قرار، و همه روزه عرایض ایشان به انجمن

* زائد

مقدس می‌آید.

ومجاهدینی‌که مأمور بودند به مراغه [بروند] در عجبشیر و خانیان باسوارهای‌چاردولو تلاقی واقع شده تیراندازی شدید درمیانهٔ ایشان واقع شده و خونریزی جزوی در میانهٔ ایشان‌گشته. مجاهدین [واقعه] را از گوگان خبر دادند، از جناب‌سردار حکم شد از آنجا حرکت نموده به‌جانب مراغه بروند و مراغه راهم به‌تصرف آورده از ظلم ظالمان برهانند.

واز هفدهم شهر رمضان‌المبارك، رحیم‌خان، که فراراً نصف شب از تبریز‌گریخته بود، در اهر مشغول بیحسابیهای فوق‌العاده شده پسر خود، بیوك‌خان را بایك عراده توپ، به معاونت سام‌خان فرستاده بایکهزار سوار جرار برای چپاول بردن آن‌طرف: دهات اسفندان و سار و موجمبار وکیوی و سایر دهات آنطرفها؛ وایشان آمده کیوی وسار واسفندان را غارت‌نموده رو به موجمبار نهادند.

ارمنیهای آنجا [که] دربیرون قریه سنگر بسته بودند، مشغول‌جنگ شدند؛ و دوازده نفر مجاهد قفقازی [که] درموجمبار یك بالاخانه راسنگر کرده بودند، بنای تیراندازی گذاشتند.

سواران سام‌خان و بیوك‌خان به ارمنیها غلبه نموده داخل موجمبار شده [= شدند]. ارمنیها [که] پیش از وقت، اهل و عیال خودشان را به کلیسای‌آنجا جمع‌کرده بودند و خودشان هم‌داخل‌کلیسا شده، به‌تیراندازی مشغول گشته، و سوازان به‌نهب و غارت دست گشادند.

چون قریه از هجوم سواره و پیادهٔ قراداغ مملو شده بود، و همواره نظر ایشان در غارت است، ارمنیها چند بمب به جانب ایشان انداختند و بیوك‌خان نیز امر نمود چهار تیرتوپ به کلیسا زدند، [اما] کارگر نشد. مجاهدین و ارمنیها در تیراندازی مجال حرکت به ایشان ندادند، در اندك‌ـ زمان، بقدر یکصد و شصت نفر ایشان مقتول شدند و از ارمنیها هفده نفر به قتل رسیده، گاو وگوسفند و سایر اوضاع آنجا را به غارت بردند، و اکثر کشته‌های ایشان در موجمبار ماند؛ هرگز هیچ صاحب‌حمیت این کار را نمی‌نمود که ایشان کردند.

شب، همین فقره رابا قاصد، اهالی موجمبار به‌ارامنهٔ شهرخبردادند؛ از تبریز بقدر یکصد وپنجاه نفر ارمنی سواره و پیاده بااسباب جنگ، بعداز رسیدن به حضور جناب سردار، عازم موجمبار شدند.

[از آن روز] تا به حال، از سام‌خان و بیوك خان حرکتی درآنطرفها دیده نشده؛ و این قضیهٔ موجمبار در هفدهم شهر شوال‌المکرم است.

وشاهزاده عین‌الدوله بعد ازتشریف‌بردن‌از اردوی شاطرانلو درقزلجه میدان‌توقف‌داشتند. درنظر ایشان این[بود]که عازم طهران شوند [ولی] از درباریان‌مستبد حکم صادرشد [که] برگشته درباسمنج اقامت نمایند. [حکم چنین‌بود:] «سیصدسوارهٔ قزاق به‌سرکردگی بولکونیک[1] با چهارعراده توپ روانه نمودیم.» در اواخر شوال، ایشان هم آمده وارد باسمنج شده به لوازمات زمستانیه پرداخته در آنجا نشسته‌اند، تا از پردهٔ غیب چه بیرون خواهد آمد ـ الی غرهٔ ذی‌الحجةالحرام سنهٔ ۱۳۲۶ احوالات تبریز به این قرار بودکه عرض شد.

چون اصل نظر حقیر، اقل‌الحاج محمدباقر ویجویه‌ای در این بودکه تاریخ بلوای تبریز را ثبت وضبط نمایم [برآن بودم‌که] در هفدهم رمضان‌ـ المبارك ـ که لشکر دولتی متفرق و اهالی شتربان و سرخاب که در زیر تسلط استبدادیان مانده بودند خلاصی یافتند ـ در همانجا تمام نمایم، [لذا] بعد از آن، حوادثات [ی] که در اطراف شده بود بطریق اجمال عرض نمودم.

بالجمله، در این مدت چهار ماه انقلاب تبریز، که نه اهالی راآرامی بود و نه استراحت، سه چیز در ظاهر صورت باعث این فتحهای نمایان گردید؛ گرچه در باطن امر، امام عصر عجل‌الله فرجه، معین بودند:

اولی، احکامات حجج الاسلام نجف‌الاشرف که روز بروز به اسرع وسایل می‌رسید؛ دویمی، شجاعت و دلیری جناب سردار ملت و جناب سالار ملت و مجاهدین با غیرت که هیچ وقت ذره‌ای خوف در دل دریاـ مثالشان نشده باکمال شجاعت‌ورشادت درمقابل لشکر جرار بیحدایستادگی فرمودند تاگوی شرافت را از میدان دلاوری بربودند. سیمی، اتحاد و اتفاق اهالی با غیرت تبریز که تلخی حنظل ضررهای اتصالی را به جان خودشان شیرین نمودند وابداً روی خودشان از ضررهای جانی ومالی‌ترش نکردند و به دادن پول و جان، به یکدیگر سبقت نمودند تا این‌که در این عالم، نام‌نیك نهادند که بعد ازاین، روزگار به روزگار مذاکره خواهدشد.

اجمالاً دانسته شود که در مدت چهارماه در تبریز آنچه ضبط شده است چهار هزار و سیصد و سی‌و دوتوپ انداخته شده؛ به قول بعضیها اندك تفاوت دارد. و به قرار تخمین، چهار هزار و پانصد نفر از طرفین مقتول شده؛ به قول بعضیها قدری کم وزیاد. و تخمیناً سیصد هزار تومان

۱. polkovnik (به زبان روسی): سرهنگ

مخارج این دعوا شده‌که همه را اهالی تبریز داده[اند]. و بقدر بیست‌کرور مال و عمارت به‌غارت رفته وخراب شده، بغیر از این‌که اهالی تبریز[که] همه‌اش [= همه‌شان] اهل تجارت و صنایع وکسبند، از تجارت، در مدت چهارماه باز مانده‌اند. با همهٔ این ضررها بسیار ممنونیت دارند که در آخر امر، به حقوق ملیهٔ خود صاحب شدیم و اهالی ایران را نگذاشتیم به زیر بیدق استبداد روند.

للهالحمدوالمنه، این روزها شهر آرام و در اطعمه فراوانی زیاد، و انجمن مقدس و جنابان سردار در سرکارشان مهیا، و روز بروز ملت قوی و استبدادیان ضعیف می‌باشند ـ در غرهٔ شهر ذی‌الحجةالحرام سنهٔ ۱۳۲۶، تاریخ بلوای تبریز به اتمام رسید.

■ استدعای این بندهٔ هیچ‌ندان از صاحبان علم و ذکاوت و اربابان فصاحت و بلاغت همین است که به تقریرات ساده‌اش به نظر مرحمت ملاحظه فرموده خرده نگیرند. چون ایام صعود به معارج معرفت این بنده گذشته و روبه تنزل دارد، همین از دستم معلوم است. اهل معارف لطفاً الفاظ غیر مرغوب را در درجهٔ قبول خواهند گذاشت و نکته نخواهند گرفت.

از دست و زبان که برآید   کز عهدهٔ شکرش به‌درآید

فهرست راهنما

چند کلمه:

☐ دراین فهرست، طبق معمول، نام آدمها آورده شده وبه رخدادها اشاره رفته است؛ ولی چون درمتن حاضر، حادثه‌ها با آدمها و جایها وابستگی ناگسستنی دارند، زیرنام برخی ازآنها جای گرفته‌اند.

☐ از پاره‌ای لقبهای تشریفاتی، مانند «حضرت»، «حاجی»، «مشهدی»، «کربلایی»، «جناب»، «آقا» چشم‌پوشی شده ولی عنوانهای «سید»، «میر»، «شیخ»، «نایب» و «خان» که اغلب با نام درآمیخته‌اند، بجای‌مانده‌اند.

☐ عنوانها، هنگامی‌که جزو نام مکانی بوده‌اند، تغییر داده نشده‌اند؛ مانند «قریهٔ حاجی‌آقا»، «سرای حاجی سیدحسین»، و...

☐ گاهی برای این‌که نامها باهم اشتباه نشوند، توضیحی که درخود کتاب بوده، به‌آنهاافزوده شده است؛مانند «حاجی (ولدعلی‌مسیو)» و... باوجود این، چون همهٔ آدمهای این تاریخ از نام‌آوران نیستند، این امکان هست که اشتباه یا تداخل پیش آید.

☐ صورتهای مختلف نام شخص یا جای، پشت سرهم با پیکان نشان داده شده است؛ مانند «باقرخان←سالار مشروطه←سالار». شمارهٔ صفحه‌های مربوط به‌این نامها زیر دوعنوان شناخته، یعنی «باقرخان» زیرحرف «ب»، و «سالار» زیر حرف «س» داده شده است.

خ

ن

امیر کبیر منتشر کرده است:

روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران
یادداشتهای سید احمد تفرشی حسینی
به‌کوشش ایرج افشار

پیرامون انقلاب مشروطیت ایران، تاکنون کتاب‌های باارزش فراوانی نوشته شده و از دیدگاه‌های مختلف این انقلاب دگرگون‌کننده، به‌بحث و داوری کشیده شده است. اما هنوز دراین زمینه ناگفته بسیاراست و ازاین‌بابت هم جای بیمی نیست، چراکه هرچندگاه یکبار سندی ازگوشه‌ای به‌چاپ سپرده می‌شود وخوشبختانه این نوشته‌ها هرکدام ارزشی جداگانه دارند و از این دست است یادداشت‌های سید احمد تفرشی حسینی که گرما گرم درگیری مشروطه خواهان ومستبدان ازکارکنان دربار بوده وبه‌چشم وقایع فراوانی را دیده وآنها را با صحت وامانت برای ثبت درتاریخ یادداشت‌کرده است. روزنامهٔ اخبارمشروطیت وانقلاب ایران به‌ردیف‌تاریخ نگاشته‌آمده ووقایع به‌ترتیب توالی مکمل یك‌دیگرند.
«پنجشنبه ۳ شوال، ۲۹ اکتبر:
قریب سیصدچهارصد نفر سوار بختیاری امروز به‌طهران آمدند برای رفتن به‌تبریز و دولت‌آنچه قشون داشت از سواره وپیاده و غیره به‌استقبال آنها فرستاد وباکمال شکوه وارد شهر کردند.»

روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه
به‌اهتمام ایرج افشار
«یادداشتهای خواندنی و پرفایدهٔ (اعتمادالسلطنه) سیاستگردانش اندوختهٔ دورهٔ ناصری از اسناد فوق‌العاده بااهمیت عصرخود و ازمآخذمستندی‌است که اخبارمربوط به‌مملکت‌داری وآداب‌مخصوص دستگاه‌سلطنت‌ناصرالدین‌ـ شاه را پس از هفتاد‌هشتاد سال در اختیارما می‌گذارد. اکنون با پژوهش‌و بررسی دراین یادداشتها اطلاعات تازه ونکات باریك از وقایع مهم دورانی که منجربه‌قتل ناصرالدین شاه ودمیدن‌نسیم مشروطه‌خواهی ایران‌شد، نظیر واقعهٔ رژی و انحصار تنباکو، عزل ظل‌السلطان، صدارت مستبدالهٔ امین‌ـ السطان، دخالتهای روس و انگلیس می‌توان استخراج کردکه درمآخذ قدیم دیگروتحقیقات معاصران‌دیده نمی‌شود.» وازاین‌رولزوم مطالعهٔ چنین‌اثری، برای‌کاوش و پژوهش خالی از لذت یك رمان شورانگیز نیست.

تاریخ مشروطهٔ ایران
احمد کسروی

کتاب بزرگ وارزشمند-تاریخ مشروطهٔ ایران-با اینکه بیش از سی سال از تاریخ نگارش آن می گذرد بی‌هیچ تردیدی هنوز همانندی نداشته که اینسان جستجوگرانه و با چشمداشتی از سر فهم واندیشه به کندوکاو، علل و گونه‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی مذهبی، مشروطه‌خواهی و بررسی چگونگی این عناصر و کیفیت وابستگی آنان با یکدیگر، دریکجا وبا هم پرداخته باشد. کسروی با این کتاب بسیاری از جانبازان گمنام جنبش مشروطه را از بی‌چهرگی رمانید، و به‌آنان وکارهای پر ارجشان بعد تاریخی داد، نارسائیها را نمود همانگونه که رسائیها را، وما دانش خود را از تاریخ مشروطهٔ ایران، مرهون تلاش گرانبار اومی‌دانیم. کسروی درپیشگفتار کتاب به‌طرح حرفها ومسائل تازه‌ای می‌پردازد، و با نگرشی دیگر به‌رویدادهای نهضت مشروطه می‌پردازد.

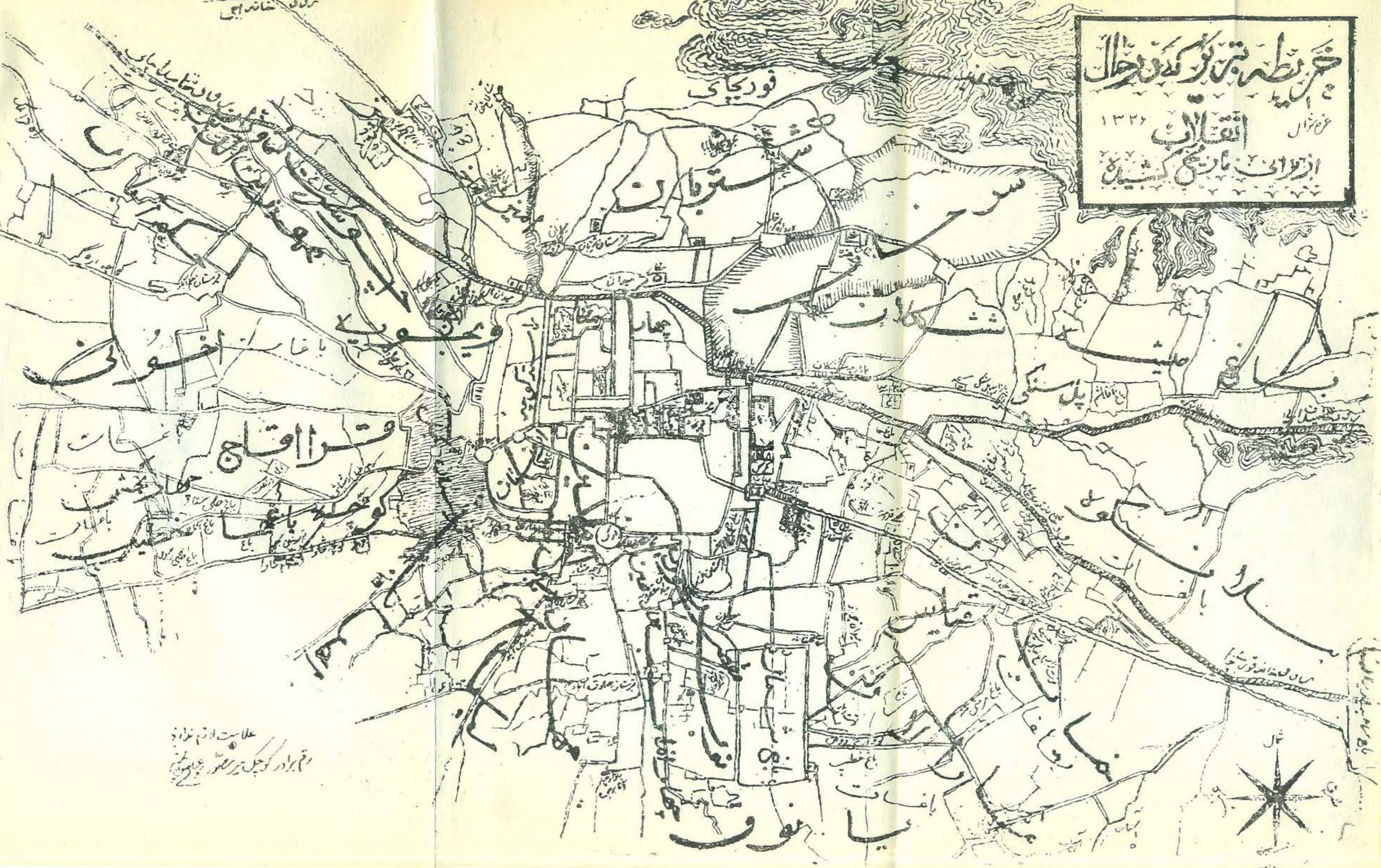
(درجنبش مشروطه دو دسته پا در میان داشته‌اند: «یکی وزیران و درباریان ومردان برجسته وبنام ودیگری بازاریان وکسان گمنام وبیشکوه. آن دسته کمتریکی درستی نمودند واین دسته کمتریکی نادرستی نشان دادند. هرچه هست کارها را این دستهٔ گمنام وبیشکوه پیش بردند وتاریخ باید به‌نام اینان نوشته شود).

آنگاه کتاب درسه بخش به تبیین شرایط، آغاز وتکوین موج مشروطه‌خواهی می‌پردازد وآنسان جالب وگیرا که خواننده با تصویر یك رمان خواندنی وشیرین، همگام باآن پیش می‌رود.

تاریخ هجده ساله آذربایجان

احمد کسروی

تاریخ هجده سالهٔ‌آذربایجان درحقیقت جلد دوم تاریخ مشروطهٔ ایران است. جلداول باتسلیم شدن محمدعلی میرزا درمقابل مشروطه‌ومشروطه‌خواهان پایان می‌پذیرد و درکتاب تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان راه سالکان انقلاب آزادی‌بخش ایران نموده می‌شود وکار آنان‌که در آذربایجان‌گرامی، مرگ را برای پیروزی آرمانهای خود پذیرفتند ودامنهٔ خواست پاك آنان به همهٔ سرزمین ایران‌کشیده شد، بازگومی‌گردد. مؤلف درمقدمهٔ‌کتاب می‌نویسد: «در بخش پیشین این تاریخ داستان توپ بستن محمدعلی‌میرزا را به مجلس شوری درتیرماه ۱۲۸۷ یاد نمودیم وسپس چون تنها شهرتبریز بود که در برابرشاه قاجار ایستادگی نشان می‌داد داستان جنگهای یازده ماههٔ‌آن شهر راآغاز نموده برای‌آنکه رشتهٔ سخن ازهم نگسلد به‌شهرهای دیگر پرداخته پیشرفت‌آن جنگها را تا ماه اردیبهشت ۱۲۸۸ دنبال نمودیم.


خریطهٔ تبریز که در حال
انقلاب
از اوراق تاریخی کشیده
غرهٔ شوال ۱۳۲۶
قوریچای
سرخاب
شتربان
ششکلان
ویجویه
قراآغاج
پل سنگی
شمال

این کتاب به‌سرمایهٔ موٴسسهٔ انتشارات امیرکبیر به‌چاپ رسیده است

